

سپاروون

شماره ۱۰۹ - زمستان ۱۳۸۸ - شماره ۱۰۹
شماره ۱۰۹ - زمستان ۱۳۸۸ - شماره ۱۰۹

Ketabton.com

آواز دنیا شعر عاصی

تفکونی باغچه‌دار دنیا و قهاری عاصی

شماره ۱۰۹

لکی فائیف



۵۵۵

دعوت کار
و شخصہ می فرمود و شیرین و شہرناہ را پس صورت پروردگار نماید سال
لکے فائیف ہمیشہ بلکہ شہرناہ پر خاطرہ خواند

۳۰۴۱۰ به استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ ۱/۲ اد رخصت شاف قرار دارد ۱۰ اد ررس: شہر نومقابل مسجد جامع شیرور ۰ تلسفون



علی کریمز

قرطاسیه و مجلات سیاه و سفید - جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند
قیمت های مناسب به مناسبت شعاع
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروشی جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و
قرطاسیه با آ - اخبار هفته - سیاه و سفید - و سایر مجلات
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد
ادرس: مارکیت خوارک و کسب
ایند الهه من

خوراکه فروشی انوش

خوراکه فروشی انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکه باب
را به قیمت های مناسب عرضه می دارد
مشتریان دایم خوراکه فروشی انوش باشند - همچنان مجلات
و جراید مورد علاقه تان را از این خوراکه فروشی
در انتخاب کرده می توانید

آدرس: چوک قلع فتح ر

تابش ویدیو کست

کست های ویدیویی و کست های ویدیویی و کست های ویدیویی
از تابش ویدیو کست بدست آرید

خوراکه فروشی سربو

خوراکه مورد
نیاز شما را به
فروش میرساند
همچنان بلوزهای
بهاره هند و لباس -
چین از قبیل سیاه و سفید
چهره های زنانه و طفلانه و دخترانه
ساخت وطن را با قیمت های ناظر بدستور می راند
جمعین محتر قرار میدهد
شما می توانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تان را نیز بدست آرید

آدرس: سرک ۶ قلع فتح ر - تقاطع وادخانه برادران خسرو

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه

جدید
قیمت لوازم
نمبر کسب
معارف
اقلام کتاب
و کتابچه - انواع قلم های
خود کار خود رنگ و ده حاکم
اجتناب از بکاربرد ضرورت تان را به قیمت های مناسب
و رعایت بخش و انتخاب نمایید - آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ -
انتهای - نمبر ۱۱۲۲۶

قرطاسیه فروشی اخبار

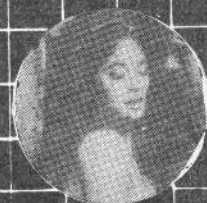
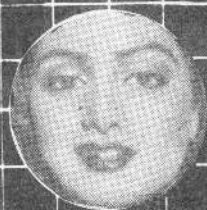
کتاب - قرطاسیه - مجلات و کار تعاریف
تربیتی از زبان و خط - آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع

قرطاسیه فروشی حبیب

انواع قرطاسیه - جراید و مجلات و لوازم تان را عرضه
میکند - و هم پوش کردن هر نوع اسناد بدستور
میشود - به آدرس توجه نمایید
میر می بیند آن جنوب تان به تیل



صفحه (۱۱۶)



صفحه (۱۰۱-۱۰۲)

شعر عاصی

مجله (۱۰۰)

په زړه پور ی

چیراغ خاطرات

۵۴

د ژوند نالورې

۲۲

سپاوون

نمارة سم ماه جوزا ۱۳۶۸ شمارة مسلسل

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

مدیر مسئول: د وکتور ظاهر وطن
تلفون: ۶۱۱۰۰۱
معاون: آصف محروبی
تلفون: ۶۲۲۰۰۱
ویراستور: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۶۱، ۶۸، ۶۹

خطاطی: کبیر امیر ویمی قانع
ارت و گرافیک: حمید حلی و حمید مسعود
تایپ: اسحق جلیلی واحد شاه نصیری
مطبع: محمد گل

ادرس: مکررون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۱۰۲۳۳) پسر (۸)
د افغانستان بانک

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، مضامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.

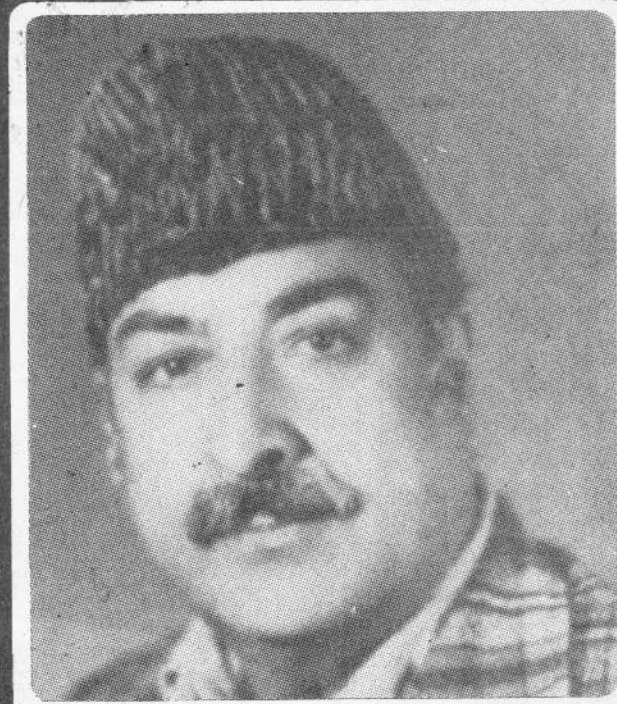
آواز دریا

تولوته

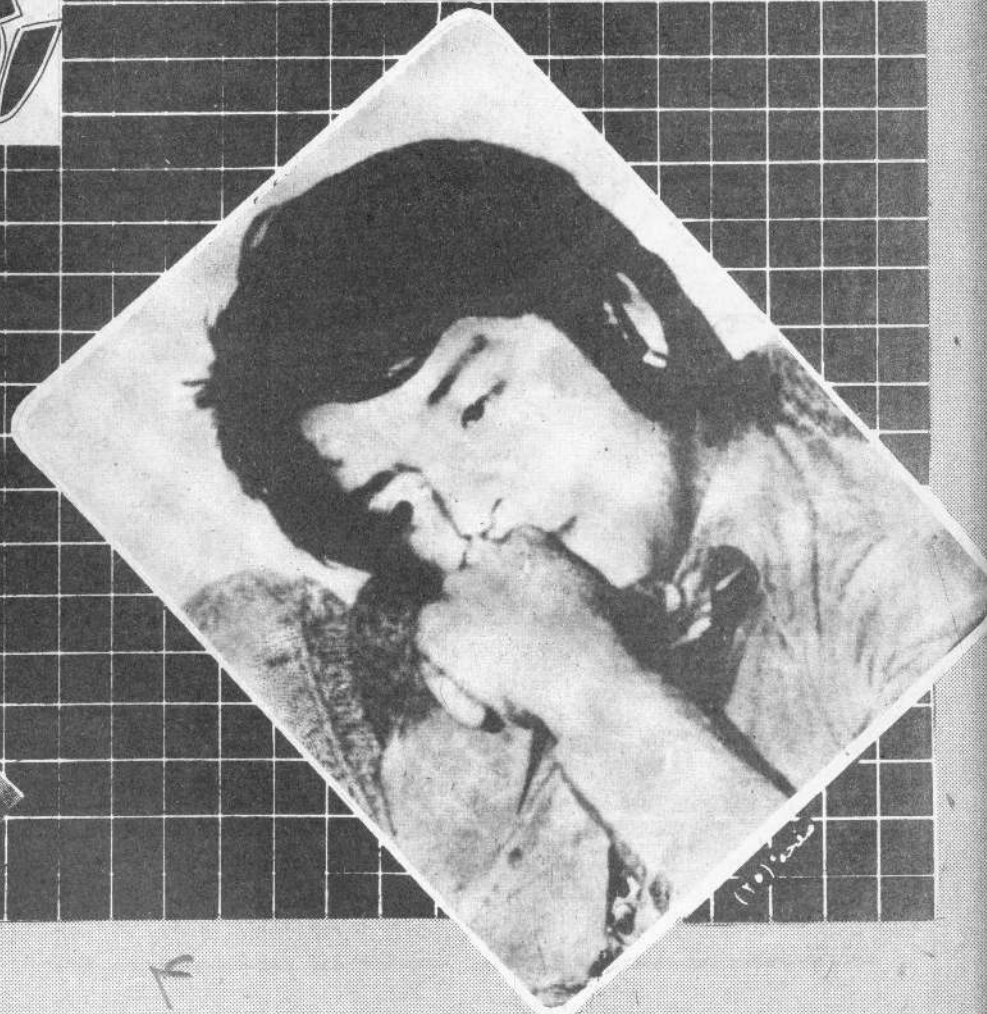
ارتقا لاب دروغ

ناوی

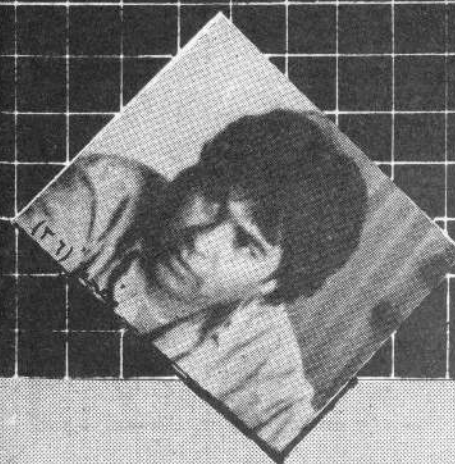
۱۸



صفحه (۱۰۰)



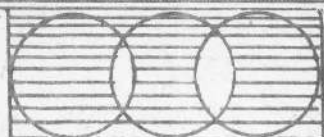
صفحه (۱۰۰)





رازيكه در دل شهر ما مدفون است

نوشته: نظام



من در بالا حصار قرار آم، گرچه اینجا سیاهی گذشته را ندانم و از بالا حصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن ناکون باقیست.

من بالا حصار را می بینم باشکوه جاودانش که هزاران قصه در خود نهفته دارد. بالا حصار را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود. و سلسله تفرکات بسوی حوادث این جنگ ها کشیده میشود. بالا حصار این مکان قامت بالا با بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز رشته هایی استوار پیشین خود را حفظ نموده است.

بالا حصار در جنگ اول:

انگلیس ها با پلان از پیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند.

با آنکه شمار زیادی از مردم از اصل توطئه انگلیس آگاهی نداشتند تنها حضور نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آتش های فراوانی را موجب گردید. مردم سلاح پیدا دست گرفتند. آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصا مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند.

سرانجام ((معتدان ناخوانده)) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۳۹ به کابل رسیدند.

اهالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور باز گشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها را انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صفوف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسید. گرملی کوچی های کابل به سردی گرائید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد.

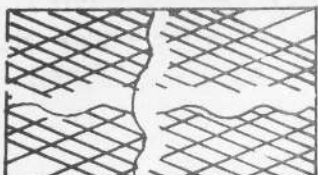
شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر بایا سو ناامیدی داخل بالا حصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عسارت سلطنتی بالا حصار پس از سی سال سختی گریست.

انگلیس ها پنج هزار سوار و رادشهر و بالا حصار جابجا نمودند. همینکه قشون انگلیس در کابل جابجا گردید سران انگلیس، در هندو انگلستان، امر را با شانمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی نزل، بارون وسته راه اگنند سر جان و مکناتن اعطا نمودند. انگلیس های جابجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند.

بالا حصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جابجاسازی قوای شان در نقاط سترا تیزیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکناتن عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بدل شد. و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد. حتی برای برون شدن اتاق نشیمن خود باید اجازه میگرفت. شاه در بالا حصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت.

مکناتن، که دیگر در امور کشور مداخلت بازی پیدا کرده بود، ملاشکور خان، حاکم کابل، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و به عوض او محمد عثمان نظم الدوله را به این مقام منصوب کرد.

مکناتن با این کار خود، در واقعیت امر، خدمتی را به مردم ما انجام داد. اگر ملا عبدالشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلوه داده و معانات او قتی کابل را نمود می کرد مگر محمد عثمان، نظم الدوله



با نحوه احوالش نشان داد که شاه دست انگلیس ها اسیر است. این مسأله در میدان مردم مسأله ت نبود و واریانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت.

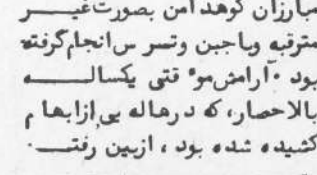
از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندادن عکس العمل آغاز نمودند. نام شاه از خطبه انداخته شد.

شهر بالا حصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد.

XXX

بالا حصار حادث دیگری را نیز در خاطره ها جا داده است. امیر دوست محمد خان که از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در اس سیاه افغان، که از کوستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند، قرار گرفت. اما در حالیکه جنگ وفاق به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل به تاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالا حصار شد. مکناتن با گاردش از هواخوری بازگشته بود، سلطان محمد خان معتقد امیر دوست محمد، از عقب به مکناتن گفت. ((امیر دوست محمد خان رسید)) این خبر برای مکناتن به اندازه بی غیر مترقی بود که به تعجب اندر شد و پرسید ((بالشکر)) و سلطان محمد جواب داد که: ((نسی))

امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکناتن شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود. غایب شدن امیر از اردو و مبارزان کوهدامن بصورت غیر مترقی و واجب و تسری انجام گرفته بود. آرامش مو قتی یکساله بالا حصار، که در حاله بی ازبام کشیده شده بود، ازین رفت



همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات، نگران کننده می پیرامون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد.

گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری هایی زیادی داشتند، اما آنها در برابر اراده مردم بی باخاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند.

هنگاهی که شعله های قیام مردم زیانه کشیدن گرفت، بیست هزار سوار انگلیس در کابل، بانزده هزار رکنده ها و پنج هزار رکنده آباد و ده هزار در غزنی، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود. تعداد مجموعی عساکر انگلیسی در افغانستان به پنجاه هزار می رسید که باتوپ هایسی مدرن آفریزی، قوای سوار و توپچی صحرایی و کوهی و دیگر اسلحه های آتش زامجهز بود.

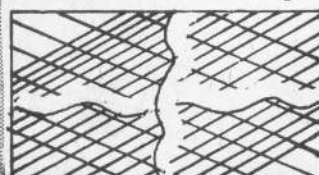
در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگ های ((دهن پر)) سیلاره، پیش قبض، کارد، تعداد اندکی از توپ های کوچک و شش بونده تشکیل میداد.

مواصلت اخبار نگران کننده به بالا حصار ادامه داشت. شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیبانی از قیام مردم برخیزد. او در خفا باقیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود.

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویب رسانیدند.

با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصاف خلفوانه های خود نان تهیه کرده و در اختیار و قیام کننده گان میگذاشتند.

قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و باخبر آخرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۹۰)



یه میگویند؟

دوستی و عشق

مهر و محبت

دوستی

الان

Comix



زنده گی رادوست دارم

همامحصل سال چار پوهنځی
اقتصاد :

زنده گی روڼدي است ازخوبی
هاورښتی ها، ازخوشی هاوونج
هائي بيگران بااین همه نسر از
ونشيب بازم زنده گی رادوست
میدام وخصوصا آنوقت زنده گی
درنظر خیلی دوست داشتني
وزیاست که درزنده گی ام اشخاص
غیر مد اخله ننمایند وازاشخاص
غیبت گو ورسود دور باشم .
به نظرم درخوشبختی یک
خانواده ولادول عمد مدارد . من
هم آرزودام درآینده صاحب
پسرك قندول باشم .
نه ازینکه پسرگفتید حتماً
برای نام هم انتخاب کرده اید ؟
- درین باره برای شما
خصوصی گفتم ، آنرا ننویسید ، هنوز
خیلی وقت داشت ، شرم است اگر
بیش از وقت درباره داشتن پسر
ویاهم اسم آن چیزی برای نشر
شدن بگویم .

تعبه کند . رمز



خانواده ها باید واقع بینانه بیاورد باشند

ظاهره از کاره نوکابل :

به زنده گی علاقه مند ی
و به عشق وفاداری را میسندم
د دختران جوان درگزینش عشق
شان باید روزگاران پس ازازدواج
شان رادرنظر داشته باشند باین
معنی که مرد زنده گی شان راتغای
برای خوشبخت سازی زنده گی
شان انتخاب کنند . البته برای
این منظور باید همسر خود رامیانه
دوست داشته و به عشق شان
وفادار بمانند . خانواده ها باید
در باره جوانان واقع بینانه بیاورد
یشند . به نظر من دختری شایسته
همسری است که در پهنه
زنده گی اش صرف برای مردی جای
موجود باشد ، و زنی شایسته
دوست داشتنی است که زنده گی
اش را وقت دوستی شوهر و اخفالش
می سازد .



من به عشق و آینده باور دارم

عبدالاحد ثابت فارغ التحصیل
لیسه عمر شهید (فعلا سرپاز) :
عشق مظهر زنده گی است ،
عشق چون شعله سوزان آتش
در زمستان دلیدیر و چون نسیم
بامداد بهاران دوست داشتنی
است که بدون آن زنده گی تلخ
و بی مزه و چون زمستان سرد و تاریک
است .
- من توانم بیروم که زنده گی
خودتان زمستان سرد است یا بهار
یو بار .
- زنده گی خودم به فصل
خدا انضای شیرین و مطبوع دارد .
من عاشق ام و به عشق و آینده
خود اطمینان و باور کامل دارم .



نامزدی یک آزمون است

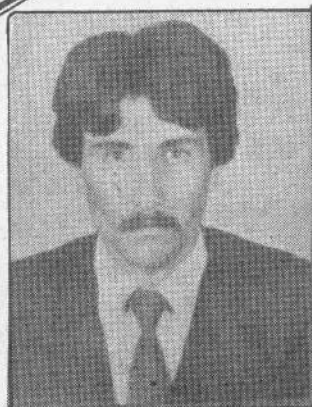
نفسه کار جوانان تحصیل
تخنیک ساختن و چو دوجی :
عاشق شدن عیب نیست چون
طبیعی است و نیاز اما باید با
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .
بخش عشق نه آنست از نامه ها
و دید نهایی ناکهانی مانند
نلمعای هندی آغاز میشود .
عشق یعنی تعیین سرنوشت
عشق یعنی راه یابی به معنی
انسانیت است . بهترین
راه برآورده سازی این نیاز
ازدواج است و ازدواج مستلزم
یک آزمون است و به نظرم این
آزمون تنهاتعهد رجرجان
نامزدی میتواند صورت گیرد و می
خواهم تعصبی در دست
آندن مفکوره منفی در این زمینه
وجود نداشته باشد .



پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان
کارت .

خواست من از همه دختران
جوان آنست که قبل از رو آوردن
به ازدواج بایست برای تشکیل
خانواده صمیمی و سالم آماده گی
لازم بگیرند ، دختران جوان
باید شیوه برخورد و اجرای مسوولیت
مردم زنده گی شان را
بیاموزند . و بیوسته بگویند
تا طرف مقابل را درک نموده به
همه اصول زنده گی زناشویی
وفادار بوده تا بای جان به آن
حرمت بگرارند . بهترین دوره -
آموزش اصول زنده گی زناشویی
و تدبیر منزل روزگاران مجرد
است . از زمانیکه از ازدواج -
پشیمان میشوند بدم می آید .



از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا افسر در توتیسه
انانیه :

از وقتیکه سروکار با متعین
وزنان هرزه است معتقد شده ام که
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن
تن در ندم . اینجاقب میله های
زندان زنانی دیده میشوند که
در ظاهر قیانه های شان معصوم
است ، مگر باطن شان از نساد
اخلاقی انباشته است که این امر
برازد سیت زن مشکوک می سازد .
چنانچه یکی شوهرش را کشته
و دیگری بد زنی را ، دیگری دزدی
کرده و اندیگری روسی شده است .
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج
کم بگونه شماری از مردان ، که
بدست همسران شان کشته میشوند
به قتل خواهم رسید . بنا به ازدواج
هراس دارم .



عشق واقعی نه عشق مد روز

نیلیه نیر و محصل زبان و
ادبیات :
در مورد عشق و ازدواج به این
باورام که در روزگاران تحصیل
باید این اندیشه ها را از سر بردور
نگه داشت تا هنگام مطالعه کتابها
و نوشته های درسی مزاحمت ایجاد
نکنند . البته فرصت عشق فزیندن
و ازدواج کردن پس از ختم تحصیل
است بنا بران من بعد از تحصیل
خواهم شد .
- دوست دارم که دختران
همیشه در استفاده از مودحد و د
معین معیار ها را در نظر گیرند



بزرگمهر زمانه ها

به یاد بابای موسیقی استاد سر آهنگ

نوشته: فرهاد دریا

برای حقیقتی از هنرمندی همه زمانه ها بزرگمهر این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش بله شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیعتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد تنها شمار قلیلی از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند وجه بسا بهتر نانی که خیلی دیر حتی شاید بعد دهشت ساله یان و یا حتی قرن های از مرگ شان درك و كشف شده اند که استاد ما استاد بهترین ما، سر آهنگ ترنگستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی این سری بود. حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را شناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و آهنگش دست نیازیده اند. جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مفلک مکتوف و تاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد بود بلند تر از صداهای زمانه اش و انسان بود فراتر از همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود پیکانه و آراسته بازورد انش اصیل. زیرا استاد بهتر از هر کسی د پیری با زبان بهزیانی های ساز آشنایی داشت. زیرا استاد چنگ جا - دوگر و معجزه آفرین نواهای والا، عزیز و شریف بود. در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می یابد که او را با پیست یک موزسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز غیب بینی را یارای انکار د انشا کاد میکش نبود. از آنجا که باتمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال د پیکر موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طرز و محلی) برایش هموار کرده بود. گوهری که استاد آنرا نه را پیکانی بلکه پس از عمر هاریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کامی کرده بود. وجودی که به خاطر رسیده ن و دست یافتن بد آن سالیان در ارضی زمین اخلاص و اراد تبو شده و چنان چون مرید میونی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود. نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است. او همیشه قدمی فراتر از ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شرای می سپرد و دست و پست برقیه در صفحه (۱۲)



ټولونه په زړه پوري

دی

سید ایروى نڅاه وایی؟

د قونیه د جنازیم د د رواجي له پاسه د مونیو سمع ترسره کیزی هلته د خرڅنده غارقانو اوږد و- لاسونه لیدل کیزی چی ټول شیان لکه کتابونه ، بانی او ان سنجاق ، دلستونی تنی اوقا- شق او هرڅه د مولانا په زندوونو ټینکلی شوي دي له دغوانو وروڼو څخه د ژوندانه راز په دي ډول - حکایت کوي :

پریزده هغه څه چی نه وینو وی نه وینو . او هغه څه چی نه یی اورو وایی نه اورو . او هغه څه چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم . ای زما محبوبه زه یی ستالنه خبرو او سکوت سره جوړم . میرمن بارد وانگلیسی لیکواله چی په ۱۸۲۶ م کی یی دخر - خید ونکو د روښانوتکیه لیدلس لیکي :

((دوه واری یی د نڅاه معبد یا داروا دعوامو په قول د خرڅنده د روښانو د معبد زیارت کړی دی . د تنکی د ساجی لاره د یوی ټینکلی پاتی په ۸۴ مخ

زین من بشکست ویدرید ان رکاب مازحق رستم ، اول درجهان هم بد وایی . روم از انقلاب بانگ ماهچون جرس رکروان یا جوړیدی وقت سیران سحاب وایی چی هرکال د سامیر په میاشت کی د مولانا ارادتمندان په قونیه کی په سمع کی گډون کوي او د هغه ورځ نمانځی .

د د روښانو په وړاندی حقیقی د رویش هڅه نه غمجن کیزی . لکه یوکارنه تکراروي . انسان همیشه د خپلی جاییال په جابیزگری تیرکارنه او ټولونه تکراروي . هغه دام چی پخپله یی غیرولی دی لځان په کی ښکارکوي .

هغه وخت چی د ((هابیل)) جمجمه یعنی د لومړي بنیاد د م مری په خاورو کی کینودل شو . انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته وسپاره او د خپلی ازادی نقشه یی ښځه کړه .

- د یوسف د لیدلو هڅه ، او د هغه د کمیس په بوی پوهیدل دي . - سمع هغه راز دی ، چی د ځینو غارقانو په قول محمد (صلی الله علیه وسلم) ویلی دي .

((زه هغه وخت له خدایه سره یم چی نه پرښته وی اونه ، پیغمبر)) - سمع مقامی ادراک دی چی پرښتی ورته لاره نه لري . د مولانایه وخت کی د سمع په باب زیاتی خبري وی چی آیا حرامه ده یا حلال ؟ مولانا به دي باب وایی :

هیچ میدان چی میگوید رساب زاشک چشم وازچکرهای کباب پوستی ام دورمانده من زگوشت چون تنالم درفراق ودرغدا ب . خوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سمع څو- تعریفونه وړاندی کوي : - داسی حالت دی چی په الهی اسرارو باندی پوهیدنه د لاهوت له آسمانونو څخه لیدل کیزی . - سمع له خانه سره جگره ده . د نیم بسمل مرغه د تنیدلو په خیسر چی په وینواو خاورو کی لوټ ووی .



خړنگه چې بی شمیره ستوري
به لایتناهی فضا کی شته، نوښه
دې ډول کولای شوخیال وکړو و
چې د دوي ټولو په منځ کې یو یا
خو په بشپړه توګه له هره بله
د محکمې د غونډارې په شان وي.
که د اړنګه وي او یوه سپاره زمونږ
سپارې په خیر وجود ولري په
غوڅه توګه ژوند ی موجودات هم
کیدای شي هلته منځته راغلي وي
او وده یې کړي وي.

یوهان عقیده لري چې د مکرو-
بونو په خیر د نړۍ موجودات
د دې وس لري چې بشپړ روځ رست
له فضا څخه تیر شي. نوښه دې-
ډول همدغه مسافرین د دې وس
لري چې ژوند لمبوي نقطې څخه
بلې نقطې ته یوسي. همدارنګه
ناشونی نه ده نور موجودات چې
په بشپړه توګه له موز څخه په میلیونونو
کیلومتره لري. د ژوند او دې وس-
لري اوان کیدای شي فکر وکړي
او که موز غونډي همداهوانه تنفس
کوي او زمونږ په شان په خور و
بحان نه مري وي، ټاپی به بل ډول
سره ژوند تیر کاندې.



آباد هستوګنې یوه بله نړۍ شته؟

یوهان عقیده لري چې دا-
رنګه کارناشونی نه دي. او ګواکې
نور موجودات وي چې د فکر له
نعمت څخه برخمن او د نړۍ په بله
برخه کې ژوند وکړي. هغه توکو ته
چې زمونږ وجود ترې جوړ شوي دي،
کیدای شي د فضا په یوه بله سیمه
کې وي. له بلې خوا به پیدا شوي
نړۍ کې یې شمیره ستوري شته
چې کټ مټ لمر ته ورته دي او باید
په میلیونونو ستوري د یو بل غونډي
وي.

د هرات تاریخي کلا

زموږ د ګران هیواد افغا-
نستان له تاریخي اوازښتناکو
یادگارونو څخه یوه د اختیارا-
لدين کلا یاد هرات ارګ دي چې
د هرات ښار په شمالي برخه کې
موقعیت لري. دغه تاریخي کلا
زموږ د پلرونو او نیکونو وارښتن-
یادگار دي چې د ډیرو کلونو وړاندې
په یوه تیریدو سره سره هماغسې
جګه غاړه او په ځانګړي پیاوړتیا او
برتم ولاړه ده او هر د یو سوال،
هر برخه او هر لویه اوږده پیاوړتیا
زموږ د هیواد د تیر تاریخ حماس
او پیاوړتیا منعکسوي.

رالدین کلا په نامه شهرت مو-
ندلی دي. ویل کېږي چې دغه
کلا د ملک فخرالدین کرټ له خوا
بیا له سره ترمیم شوه او تر پیدلې
برخی یې بیا جوړې شوې. خو
کله چې ګوډ تیمور بهرات یرغل
راوړ او د ښکلي هرات پیري پر-
خی وړانې او ویجاړې کړې نو د
اختیارالدین کلا هم له دغه
وحشیانه یرغل څخه په امان کې
پاتې نه شوه. د ګوډ تیمور په امر
د هرات د ښار او سیمې د وړانې
چې د غوري سلاطینو او امیرانو
نومونه اولقبونه پرې کښل شوي

وه وایستل شوي او ((شهرسبز))
ته یوږل شوي.
خو کله چې امیر شاهخ د
سلطنت برتخت کېښاست، هڅه
یې وکړه چې د خپل پلار د
استبداد او وحشیانه اعمالو نښې
ښانې د خلکو له زړونو څخه
پاکې کړي او هغه ښایونه چې
د دې په امر له خاورو سره خاوري

شوي او ویجاړ شوي و بیرته له
سره جوړ او ترمیم کړي. امیر-
شاهخ د هرات د ښار د نورو
پاتې په ۸۵ مخ

گفتگوی با مسعود امید

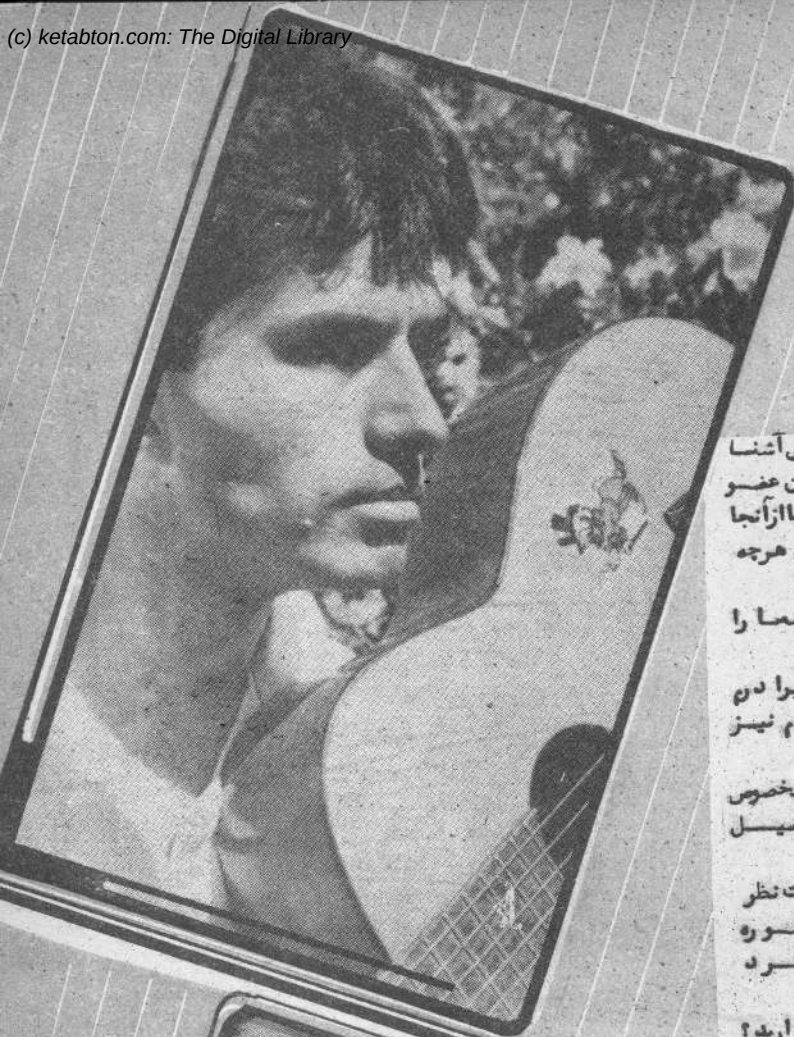
امید یا رازانه گلستان ویرانه اش میخورد

راوند کیوان
میرزا هنر
رژ



ساخته: کانه جید

میرزا کیوان میخواند پس از
میانده که حدای نسیم در بهار
از لای لای شاخه های شکفته
میگذرد و آن وقت موجی از خوشی
در رگهای جان آدم میدود.
او همان گونه که مصومانه
میخواند با چهره مصومانه مقابل
خود می ایستد.
وقتی از او پرسید این چیست
که نمیخواهد قدم به کلبه ویرانه
قلبت رنجه نرساند او در جوابم
می خندد و حال از نسیم چهره این
را می پویشاند میگوید: من آنرا
بپوشانده خواندم و نام هدیم کسی
نبوده است



دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برادر من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمبوز ساختن مکتب مخصوص دارد یا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمبوز های را تحت نظر فرهاد دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلو یز یون بیایم.

— تعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سرشار استم.

بقیه از صفحه (۸۸)

— پس چرا این چنین پرسوز میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوشم آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام (آغوش گرم واکن) بود.

— کدام سال بود که یار را به کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند پارچه آهنگ خواست قلبی تان را

گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

— خوب بالای اصل مطلب

بیاییم موسیقی را چگونه شناختید که به آن رو آوردید ؟

— چون در یک خانوادۀ

هنرمند بزرگ نیامدم. لذا همیشه

نواي موسیقی در گوشه های طنین داشت. و همه وقت آنرا غلطش

زده میشنیدم و اینگونه وارد دنیای

هنر شدم، هنر موسیقی را تحت نظر پدرم استاد غلام علی (امید)

آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی آموخته اید ؟

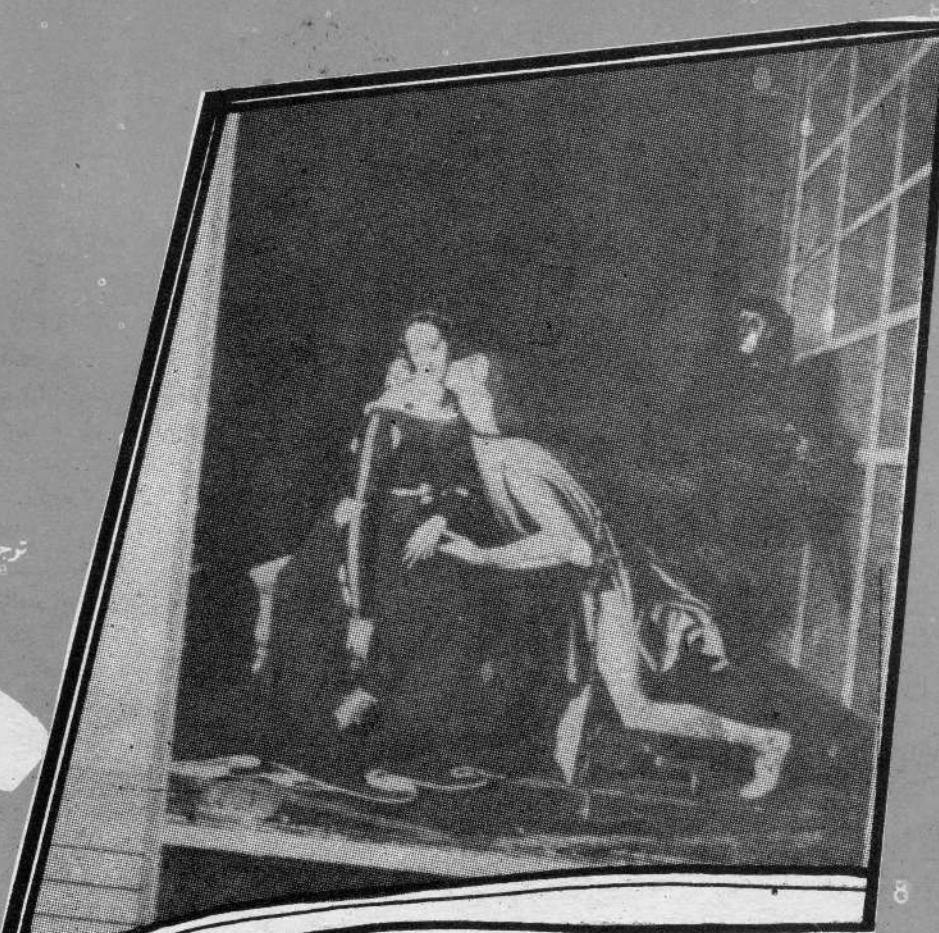
— در باره موسیقی هر قدر

آموخته شود باز هم کم است. من زیاد گوشیدم که بیاموزم و فرهاد





ترجمه واحد نظري



شان دادن بوسه در هنرهای زیبای اروپای غربی معمولاً به کنجی ارتباط میگرد که نمایانگر پانگی معنوی و احساس فنیکی میباشد. کلمات یونانی *agape*; *Philia* *eros* و کلمات لاتینی *Amor* *Caritas*; *del* *capo* نشانده کنش سه نوع عشق است که بشکل ذیل باید ترجمه گردد: عشق فنیکی، محبت دوستانه و عشق خدایی. هر کدام این عشق ها توسط بوسه سمبولیزه میشود بوسه معمولاً نشاندهنده عشق میباشد که به هیچ صورت یک بعدی نمیباشد. به قول منتقد ادبی، نیکولاس ج. پیهلا در اجتماع اروپا بوسه بمنزله یک کار مادی قبول شده است. بوسه هم مقدس (آسمانی) است و هم زمینی ولی برای مردم قریب اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی ناآشنا بود که توسط اروپایی ها به آنجاها انتقال یافت. در سال ۱۸۹۷ انتریولیک

فرانسوای پول د. انتوانیشت: چنانی ها از بوسه اروپایی که دهان یکدیگر را میبوسند و دست زده بودند و آنرا یک نوع میل شیطانی می پنداشتند. ولی در اروپا بوسه تاریخ درازی دارد. به گفته پیهلا - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان میکردند. به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر میشود توسط آن چشم را نیروی بخشیدند و ارواح باروان ها را با هم تبادل و مرتبط ساختند. بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا صفت آنها دهنده روح و معمول آتش دو وجود مدانیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است. ارزش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنی روانها را دارد. به نظر پیهلا بر مبنای شمعنات معنوی بوسه عشق معنوی حق مراسم

عشق همیشه بوسه تمایل میشود

نکاح، نمایانگر ارتباط روح میباشد. همین ارزش سمبولیک دیک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی کمرد به نامزدش میداد. حقوق قانونی زن را واضح میازد و هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریض صورت نمیگرفت. بوسه با وجود سمبولیک بودن آن، در هنر اوایل محبت قریب وسطی کم تر تصویر گردیده

است. در مقابل نقاشان رنسانس یک سیکر ویمی از اشکال آنرا مدتها با الهام از اسطوره ها (میتولوژی) و قصه های انجیل به وجود آورده اند. با احساسات روتیک (عاشقانه) را بوجود آورد و باشند و در همین زمان تا آنرا از تجربه مادی انسان ها مجزا سازد. با آنهم بوسه سخت در

مقدوده اسطوره و افسانه محبت است ولی او به آسانی میتواند از آتش احساس سبشار باشد. بوسه های و نهره (زهره) و کیهدون از دوره دوم باروک و مانیزم انگلیس نشاندهنده روابطی است که نه مادرانه است و نه پسرانه. در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار آنتیپش گران بزرگ کم دیده میشود و تم صده آثار آنها را تشکیل نمیدهد. ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور عشاق بگونه مثال لانسپلوت و کهنوا را، تیهستانو اینزولدا و یاولیو فرانچسکه از ادبیات اروپایی سوره های بسیار دلخواهی برای نقاشان میباشد. بوسه های آنها روانهای شان و زندگی شان را تا دم مرگ صی از آن هم در پیوند نگه میدارد. اینزولدا به تیهستان میگوید: «ملیک وجود یک زننده کی هستیم، تو و من هر دو برای همیشه یک آنتیپش جدایی ناپذیر استیم» و وقتیکه قصه لانسپلوت و کهنوا

یاولیو فرانچسکه را میخوانیم، بوسه های آنها راحتی در جنت وصال میدهد. در جللیک برای همیش باید بماند. در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته، جای جفت های شاق ادبی و خیالی را انسانهای کمره خاکی گرفتند. آثاریک آرزوها و خواب و خیال آنتیپش گران خود را منعکس ساخت. توجه نقاشان، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق های جلب گردید که مخلوط از تمایل فنیکی، هیجانان روائی، حسادت، لذت جویی و آرزوهای ناجایز بود. در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان شان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند. بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه ها هم تا جایز بوسه در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بعد روائی دارد بعدی که در کلمات اینزولدا انعکاس یافته ((یک جسم و یک زننده کی استیم))

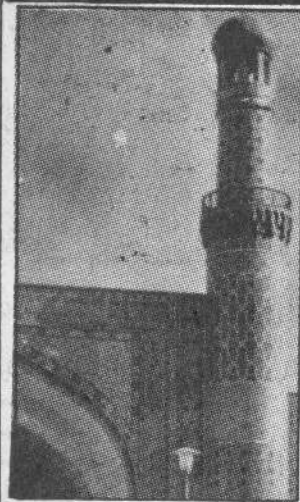


دغونې خاوري ليکنه

پس يوه ننگو او يوه ننگاره . د کلي د پرونو پسه
 تورو نیکو کي محانونه تاوکړي وو او ناوې نجونې
 خوتن وژگونه اچولي وو او په گونگوس گونگوس مخا مخ
 کلاته روانې وې . خداي شته چې سوداې شوه . -
 تېبه مې نېکبڼو کړه او د دغو پلغو غاړې کاوه چې
 چاکره روانې دي . پشان سره مې وويل نن خواخوږه
 چارښه هم نه ده چې زړې او ناوې نجونې پسه
 د له چل کړي بابت لارې شې . په همدې سچ کي دم
 چې پلغې د لونگين ماماد کلاتمبوته وژودې شوې او
 په کرار کرار يوه په بله پس د هغه کورته ننوتلې .
 لونگين ماماد وې مياشتې وراندي ژوندې تېسه
 غم وړې وو او هلته يې څه خبره د گل بازخان کا کا
 سره لاندې باندې کړه او شخړه يې وکړه . ستاسې
 نه به يې څه پتم لونگين گل باز کا کاته پېڅور وکړي
 و چې په ماڅه ته د دومره بره بره کيږي که د دوسره
 نرواښتون يې هم د زوي هلوکي دې راوره . چېسې
 چرته خداي خبر په کومه کنده کې يې د پوليوانواو -
 سپوڅو ل . پښتون خوځېل مړ ږه پردې وطن کس
 نه پريږدي .
 د گل باز کا کا يکې يو او نازولې زوي سره خوله
 اوسپنې فابونه چې مازي به يې شونډه توره شوې
 قد رې وه . چرته کې نامعلومې مخاي کې عسکروې و .
 اوچې عسکروې و له هماغې ورځې يې بيا دم پيا د
 ژوندې څه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتي گروکړي
 قلبه يې غرنځه کړه او پسې يې توملاکړې . چرته به
 چې چارونه کومه پته ورکوه هلته به پسې لار . پسته
 همدې زوي د کا کاس د کونډۍ جارشاو د بولي پرک
 ته کيناست خوځېل عسکروې يې ونه موند څه موده
 وروسته خبر شو چې تنکې زوي يې په ماره کې په سوپ
 الوتې اوچاي ورته خاد راوځپلې چې د جگر پسه
 رخت کې يې خپله په خاد رکې تاوې کړې وې د اوږد
 د گل بازخوار دده په يوازې خاد راوځپلېو کله زړه
 شل کيده . بيا يې چرته قرص روان وکړ او هماغه
 ته لار ه چې گيښې کم موتې غوښه يا هندوکې به يې -
 پاشې وې اوځپل کلي ته به يې راورې . خو هلته يې د
 خپل زوي هېڅ نښه ونه مونده او تښت تابوت يې بيرته
 راوړ .

دغونې خاوري

دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زمور
دگران عباد افغانستان له
هغوسپيڅلوا ماكو خڅه دي چي
اوز د تاريخ لري اود معماري د
فن له بلوه پوستر شكار ليل
كيزي د ديرو پير پورا هيسي د
هرات سلمان خلك به دغه
سپيڅلي معبد كي دلوي خداي
به عبادت او لمانځني بوخت
دي .
كله چي دعربو به خاوره كي د
اسلام بخلنده لمر راوخوت او د
جهاكت اړناپوهي شرك او كفر
توري تيار يي له منځه وړي
اوتياره زړونه يي د ايمان او
وحدانيت په بلوشو روښانه كړل
نه موده زروسته زمور به سيمه
كي هم د اسلام او اسلاميت رڼا
خوره شوه . اورتونونه (ايستگاهها)
يوه بل يسي به مسجدونو او
عبادتخاينونو اوښتل او په
شماغه وخت كي د جومات دهرات
جومات اسلامي مبادتخاي به
حيث ويژندل شوه او دادر
ويشم جوري كال و .
پاتي به ٦١ مخ كي

نولومري به يي ورته په كركه وكتل اود زيس لاندې به
بي ويل : پلار خونري يي غټ پټ مري وكړ . په
سپين زير او جركيې حان له مرغه وژغوره اود خونري
لوړ لا واري هم . كبرچني په تانوجاڅه كړي دي چي
خلك دي په حان راوتل كړي اوته ورته سلگي وه .
خلك شرموي . قام شرموي . چوپ شه گيني خوله به
د رياندي ماته كړو .

نجلي به دغه خبري په خپلو غوزونو اوږد لي خبرو
مجبوره وه چي حان غلي ونيسي او كه نه نوبيا . . .
كله به چي د پيره تنگه شوه نو په زړه كي به يي تيرشو
چي خدايه ته ولي د هغه جرم سزا چي مانغي كړي
ماته راكوي . زه دا خپل تور وښتان د لته د چا په نامه
سپين كړم . د چا به طمع خپله ښكلي لمانځني خاورې
كړم خدايه . . .

د لونگين كونه به دغه ورځ ميلمنوته توده توده
خوږيده . خو كله به يي چي سپرغې ته وكتل كله به
بي په سترگو كي د يوې ترخي موسكا خرك وشو او كله
به يي هم د غومي او غم اوښكي په سترگو كي د ولس
د لوله شوې .

ماسره نولا اوس هم سوال و اود كلي د ماشومانو
خبرو چي : ((بچو د لونگين كونه دي ناوې راوستي
نساوي)) مي په غوزونو كي انگازي كولي . كله به مي
يوه ته كتل او كله بل ته . او كله هم سپرغې ته چي
لاپيكي يي پرمخ و او بېچه يي نه وه بيله . كالي يي
هم ښودي و او د ناوښتوب ښي پكي هډونقليد ل
كيدې . د لونگين ماماد ښاغلي نه خوزه خبره وم چي
هنداسي ناوې كونه شوې وه او هڅ كړم اولاد يي
لانه وزيږولي . د دي سوچونسره مي سودانوره هم
د پريده . مالا به هندې چرتونو كي زنگل چي ناخايه
خوته سپين زيري او مخور د حجرې نه راغلل اوتعبو
ته د ريدل ويي ويل : د بازگل كاكا زنانه ورته ووايي
چي راوځي . موز غو . او سپرغې ته هم ووايي چي
بچي د استا خپل كور دي . ته مه خپه كيزه ستا حيا
د دوي حيا ده . ته به د دوي پت ساتي . د لونگين
كونه ستا لكه مور داسي ده . . . هو . دوي نو هغه
جرگه ماران و چي سپرغې يي د لته راوستې وه او اوس
نوبيرته تلل .

زما زړه نور به جاوړيد وشود ومړه لويه خبره مي
هډوپه زړه كي جرته ايسارولي شوه . نو يوې زړي .
ښاغلي ته مي سرورنيز دي كړ : ادي : د لونگين ماما
كونه دي دغه پيڅله چاته راوستي د هغې خوكوم
زوي . . . ادي زما په خبره پوه شوه به داسي حال
كي چي سترگو يي شاوخوا خاړا كاره نوبه د پيره عبادي
لهجه يي راته وويل . بچي د اد پښتو خبري دي . د
غيرت خبري دي . سپرغې خواره يي به بد وكي راوستي
اود يوې ښاغلي د لوړو پيښي يي هم د لونگين ماما
كونه دي ته وركړي دي .

نومابيا خوله را جوړه كړه او ورته مي وويل نو
چاته يي . . . هغې بيا خبره زما له خولي واخسته
او ويي ويل : د لونگين ماما كونه شكر اومي واره ده
خداي خولوې دي بچي . كه د زوي مور شي نوبيا به
ورته سپرغې ته نكاح كسري .

هو . نو د گل باز كاكا په غيرت د لونگين دغه
پيښور داسي ولگيد لكه د فرانسې توك د زو د صبر
كاسه يي نسكوره شوه . په ویرجنو سترگو كي پسې د
اور بخري تاو را تاوشول . د جرندي اړم ته يي لاس
كړ او لونگين ته يي په ككړي داسي گدا وركړ چي د
يوه گدار سره يي حاي په حاي كړ . په جرنده كسې
ناستوكسانو گل باز كلك پلك ونيو . چونه ته يي خبر
وركړ . كوتواليان له چونه نه راکته شول . گل باز كاكا
ته يي اتركړ به په پښو اولاسونو كي واچولي اوسيده يي
چونه ته جگه كړ .

ماته خود لونگين ماماد مړني كيسه ټوله مالومه
وه . خاوس د هغه دم يي نه غوټې ورځي تيرې وې .
خلو پښتي يي هم تيره شوې وه . غدار او دوايي
خلاصه وه . اختر هم نه و راغلي چي خلك به يي
لومړي اختر ته په دوا وافتا تلل . او كال يي هم نه و
پوره . نو لكه زما سودا لاسي د پيره شوه چي ولس
لونگين ماما كړه د ومړه ښاغلي ورواني دي . محمد يي
سوچ كي دم اوله خانه مي پوښتي پيل كړي وې چي
كلي د غونكيو او وړو ماشومانو خبري مي تر غوزه شوې
چي : بچو د لونگين ماما كونه دي ناوې راوستي . يو .
هينري ناوي . چي كوم وړ وكي به نوي دلي ته راغي بيا
به د دلي كوم هلك ورته هماغه خبره تكار كړه . بچو
پوهنيزي چي د لونگين ماما كونه دي ناوې راوستي ناوې
پيرته به ماشومان په لوبو سرشو . بل به بيا غز كړ
راحي هلكو چي ناوې وگوز او د دي خبرې سره
جوخت به ښاغلي ماشومان د لونگين ماما په انگس
نوتل . هكه يگه پاتي دم . د ماشومانو خبري راتخوش
مستخري ښكاريدې . خو سودا مي لاسي د پريده . زه
هم يي واكه شم . غوږل مي په نيمايي كي پريښوده . د
سرو سوتنه مي لاسونه وښغل خلكي مي له سره
ايسته كړ . د كوټي تاپ ته مي لاس كړ و . خپل ښاغلي
گري د خاصي ټيكرې مي تري راكش كړ . خنډ مي
وا هه اړه سريم كړ . خداي شته چي لكه تروپوزك
مي واچاره چي خوك مي هډو و نه پيژني چي د شيرخان
نور پرونه ناوې وه . لاسونه او پښي يي لاسره وو
او بيا يي له واره سترمات كړ و او د كلي نه بهر پرده
كلاته لاړه . خوزما زړه تردې زيات بارنه شو
اخستلاي او تلوښه يي وه نو لكه مي شاوخوا وكتل .
حان مي په تور ټيكرې كي تاو را تاو كړ او نيغ به نيغه
د لونگين ماما كلاته ننوت .

د لونگين ماما كونه دي په چوتره تر غومولې و او د
تغريه منځ كي يي يوه بر ستن خلوږ غبرگه اچولي وه
او يوه نجلي پري ناسته وه . د نجلي په مخ پيكي و
او بېچه يي نه وه بيله . كله به يي خپلي معصومي
سترگي هاخوا د بخرا واري او كله به يي بيا د ومړه
اوښكي تويي كړي لكه د پسرلي باران . گرد چا پير
تري ښاغلي ناستي وې . هينو ښاخو به ورته په دلا .
سا يي ويل بچي ! لوري مه ژاړه . به دي حال هم
شكر وياسه . دا خود پښتو خبري دي . كه داسي
نه واپي شوي نو خداي خبر نه چي اوس په دي د
پلار په خاوره بوټي شته شوي واپي . او هينو نو ورو
ښاخو به ورته په غوصه غوصه كتل . سپرغې ستنې به يي
ورته ويلي . هينې ښاغلي به چي هر لونه تيريدې

مردی فروخورده می‌گذرد

ده سال از مرگ روز آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معروف

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی سبزه آماده میشد . گوینده برنامه با زیاترین و بالاترین کلمات احمد ظاهر را به روی سبزه فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپس در کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معولاد کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آواز او را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشر را فریاد می کردند و سخا لفان اشد ریمان آهنگش میدادند و گار را تاجاهای می کشانند

که احمد ظاهر تحمل را از دست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت های با اعتقاد خاص به کلام مقدس که همیشه در گردن او میزدان بود به آن کلام که قرآن کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می پوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت هایش برجسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در نیلی موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود و خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آن گاه برای کمی زودتر شروع می کرد . میخواند و میخواند و چی بسا که کلمات را فراموش میکرد همان روز او از زندان به تلویزیون بردند و - شاید تصادفی نباشد کدر میس منظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزد و برنده های دیروز است .

بقیه در صفحه (۸۱)

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش صراحت های از شعر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فروغ فرخزاد و مولانا شعر را بر میگزید :
- نه دل مفتون لبندی ، نه جان مد هوشد لخواهی (رهی)
- میروم خسته و افسرده و زار . (فروغ)
- ای قوم به حج رفته کجایید کجایید (مولانا)
روزی احمد ظاهر برای بیایس کسی آهنگ میخواند . تنها از آهنگساز نامبرد از آنوقت در پی خودی برایش گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هات را بر باد میدهد . و دقیقاً همینطور شد . احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفش را از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واده اش آرامش داشته باشد و هنرش هنر همه پسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه را نداد . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان میرفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همان روز او از زندان به تلویزیون بردند و - شاید تصادفی نباشد کدر میس منظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزد و برنده های دیروز است .

بقیه در صفحه (۸۱)



عکسهای احمد ظاهر هنرمند نقید را تاتسرو صافی در اختیار از ایشان اظهار سپاس مینمایم



به هر سوزی که می شناسد رجستجوی ولی از تو سراسری نیست نه در رنجانه در انجا ! بیادم بازی ای که میگفتی : من ازین استان غم سفر دارم ولی باور نمیکردم بیادم بازی ای که میگفتی : برای ناله ام تنگ است این دنیا چرا بر ما سرود (بگذرد) اموختی رفتی و ما را از فروغ داغ حسرت سوختی رفتی

سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برد در روستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازی باقی نیست

بیادم بازی ای که میگفتی : «مراجون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی»

ولی ای ناجوان این را برای خودی پشیمت ساختی رفتی شبنم در خواب خواهد دید اگر گویی جواب مرا که تن تیار امدم باز اسدم

ولی جای تو اینجا در میان مردم خالی است و یاد ت تا ابد باقی است و بازی ای هرگز نمی آید

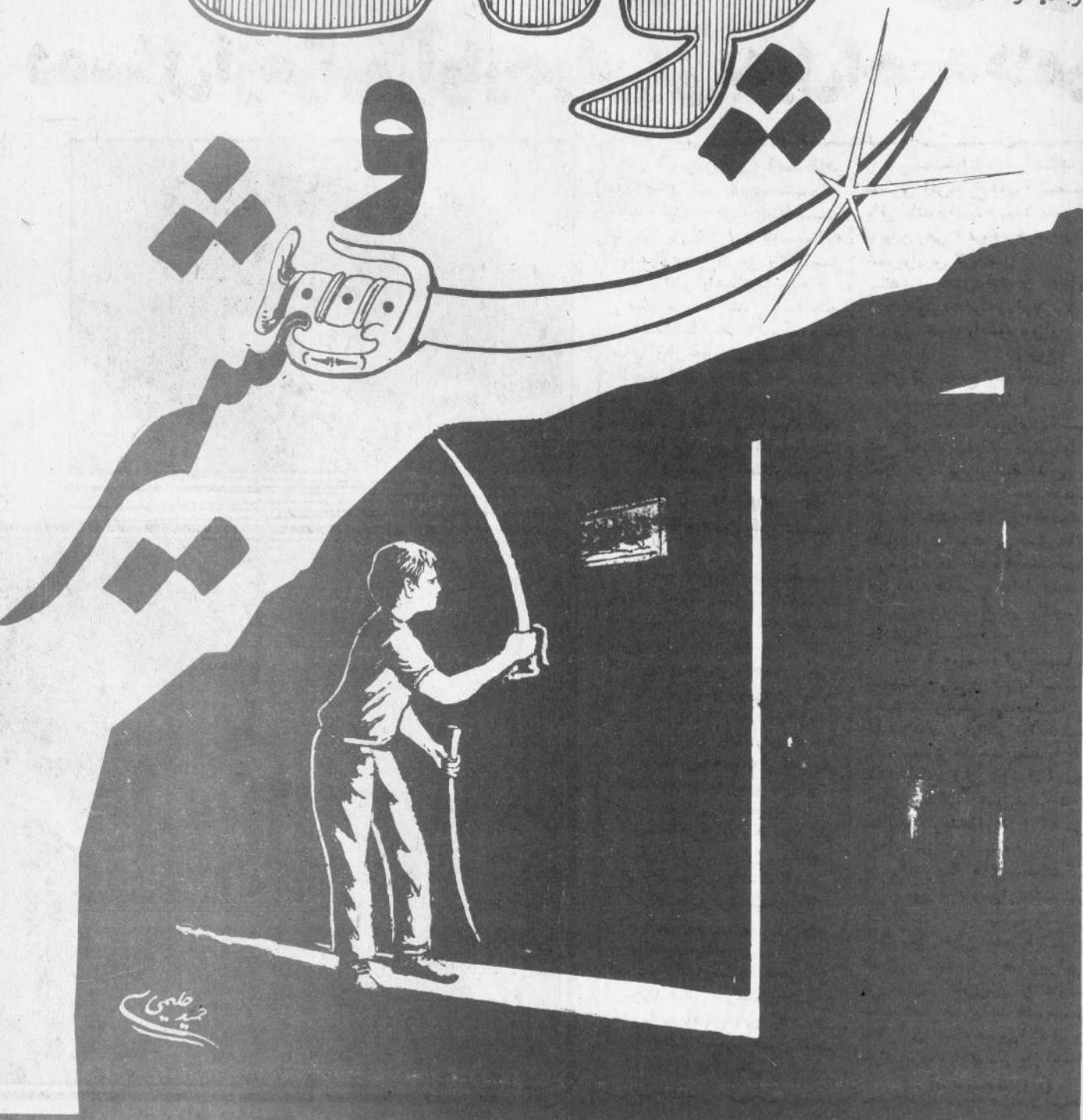
... این مرثیه را یکی از - نزد یگترین دوستان یکی از موسیقی مادر کار فعالیت هنری احمد ظاهر بعد از مرگش تهیه نموده بود . هر چند خود او نیز گویا بیاد ای دارد و اینها از است قصه ها و خاطره های دیروز احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی ماد ریافتیم این قصه هارا یکی از دوستان نزدیک او به ما حکایه کرد

احمد ظاهر آن مرد پراگنده و خوش صدا که در منطقه از شهرت هنری بلند ی برخوردار بود وقتی اولین کسرتش را اجرا می نمود پشت پرده سبزه کابل نشانداری دلش به سختی می لرزید . بار بار از گوینده پروگرام تقاضای کرد تا او را در روی سبزه همراهی کند و تنها پیش نگارند چرا که احمد ظاهر حجب معصومانه دل را شست . آنچنانکه میخواند و هزاران تن را به شورو شادی میآورد به همان پیمانه کمروبرد لهره بود . همیشه مخصوصاً در کسرت اولش اضطراب عجیب داشت که مبادا کسی استقبال نکند ، مبادا کسی برای کف نزنند مبادا کسی تسخیرش نکند چرا که احمد ظاهر با تمام نام و شهرت از کوتاهی قد خروارنج می برد . و بسیار توجه داشت که کسی بر آن خرد نگذرد

داستان کوتاه

کودک و

نویسنده: روزه دینی
ترجمه: رضا سید حسینی



سید علی

است. قدرت کار کردن نداشته
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش
به او گفتند:

تو گذار برو.
و سر کارگر که پیر مردی بود،
گفت:

وقتی که آدم نصف دلش
در خانه باشد، دیگر حال کار
کردن ندارد.
به این ترتیب، اکنون با چهره
فشوده از رنج و عذاب، در خانه
است. مادر در آشپزخانه منتظر
است. روی پای پاک پله ها،
همسایه ها با صدای آهسته حرف
میزنند و دو بچه کوچکتر را خاموش
میکنند.

فقط ((بی یار)) بچه
بزرگتر، با یقین کوتاهش، با پیشانی
پهن، موهای کمرنگ و قیافه
کودک جدی، همراه داکتر،
بی آن که دیده شود، روی اتاق
خزیده است. هر چند که از این
کار به شدت منعش کرده بودند!
هیچ سرو صدایی نکرده بود.
پس خانه بی میان جالی های
ماهیکری و سایبان های پنهان
شده است. میترسد، زیرا از لای
در، پدرش را میبیند که با چهره
گرفته خاموشی حرکت کرده
میکند. دو قطره اشک آهسته روی
گونه هایش میغلزد. بعد دو قطره
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر
رامیشنود که میگوید:
شماره هستید! زن تانرا
آماده کنید. چون امشب می آیند
بچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،
امشب کودکی را در بر دارد که
میبرد. پیرده رنگ و آرام، مانند
آدمک چینی بازیچه ها، در
بسترش دراز کشیده است. دیگر
به اسباب بازی هایش دست
نمیزند. برادرهای سخت
مشاق آن ها هستند. پسر،
خشمگین است. ((این ها خیلی
گران تمام شده، اسباب بازی
های بیمار است!)) همه آن را
به آرزوی سلامت و نشاط بچه روی
لحاف چیده اند. یک اسب
چرخدار یک دلقک سخ و زرد،
یک همون مخمل پوش، یک دست
اسلحه روی پایک کلا هفتاد
واقعی، گل کمری با خورشید و -
زین و یک شمشیر کوچک.

تتاهای بازی هنوز سرگرمش
میکند. گاهی وقتی که مادر، پاتن
لرزان به طرف او خم میشود
کودک بازاری میگوید: بدوز،
مامان، بدوز!

زن بیچاره با پیر روی رکاب
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته
به کار میاندازد و چرخ خیاطی
برای سرگرم کردن کودک او مانند
حیوان وفاداری خرخر میکند.
پدر پشت سر داکتر وارد شده.

((بی یار)) به آشپزخانه
رفت. مثل این که مادر همه چیز را
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه
خشتی، در میان تکه های هیزم
پراکنده، زانو زده و سر اراده یک
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.
بچه بزرگ خانوانه که قدش
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،
دستها را دور گردن او حلقه
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است
بیاورد؟
آن گاه مادر قدری گریه کرد
تا تسکین یافت. و سرش مانند
مرد بزرگی او را به طور جدی
بوسید. مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل
باشید و زود بخوابید. قرار
است یک آدم بد، خیلی بد،
بیاورد. ((میم)) کوچولو را ببرد.

((بی یار)) به اتاق دیگری
رفت. پدر، همان جاکار بنجره
نشسته است. آفتاب دم غروب
بر روی شیشه پنجره میخیزد.
از شکاف پرده که به طرز گوش
بالا کشیده اند، تکه و سیمی
از شهر آبی رنگ، بر از خانه های
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت
ندارند در جریان هفته، بیکار
باشند، نمیداند چی کار کند،
و انگشتان خشن و سیاهش
باز بچه هارا روی لحاف زیر
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.
((بی یار)) نزد یک میشود، مدتی
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پدر زاجاره میدهی که شمشیر
کوچک را بردان! آن را خودش
به من داده بود.

مرد که از چنین درخواستی
تکان خورده است، نگاه خشم
آلودی به پسرش میاندازد، -
چنان که گویی بچه کمرگشته است
غرض می کند.

برو کم شو، دیگر چشم به
رویت نیفتد.
بعد، چون غذای شب هنوز
حاضر نیست، ساعتی است که
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،
مدتی کوتاه به میخانه بایین
می رود تا در باره بدبختی
باد و ستانش صحبت کند.

بعد، شب فرار رسیده است.
خانه در خواب است و محله
تاریک کنار شهر نیز در آن به
خواب رفته است. اما پدر
و مادر، در دو سوی رختخواب
شب زنده داری میکنند، گویی
میخواهند کوچولویشان
را از دستبرد آن دزد نامرئی
که قرار است بیاورد، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان
کرده است با چهره بی به رنگ
خاک با گوشه های آویزان دهن
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -
روی چوکی ها خوابشان میبرد.

در همان لحظه است
که ((بی یار)) کوچولو، با پیراهنی
خواب بلندش و باهای پرنه
به طرف تخت خواب میخیزد. شعله
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس
از جای خود تکان نمیخورد.

آنگاه کوچولویی بی چاره دست

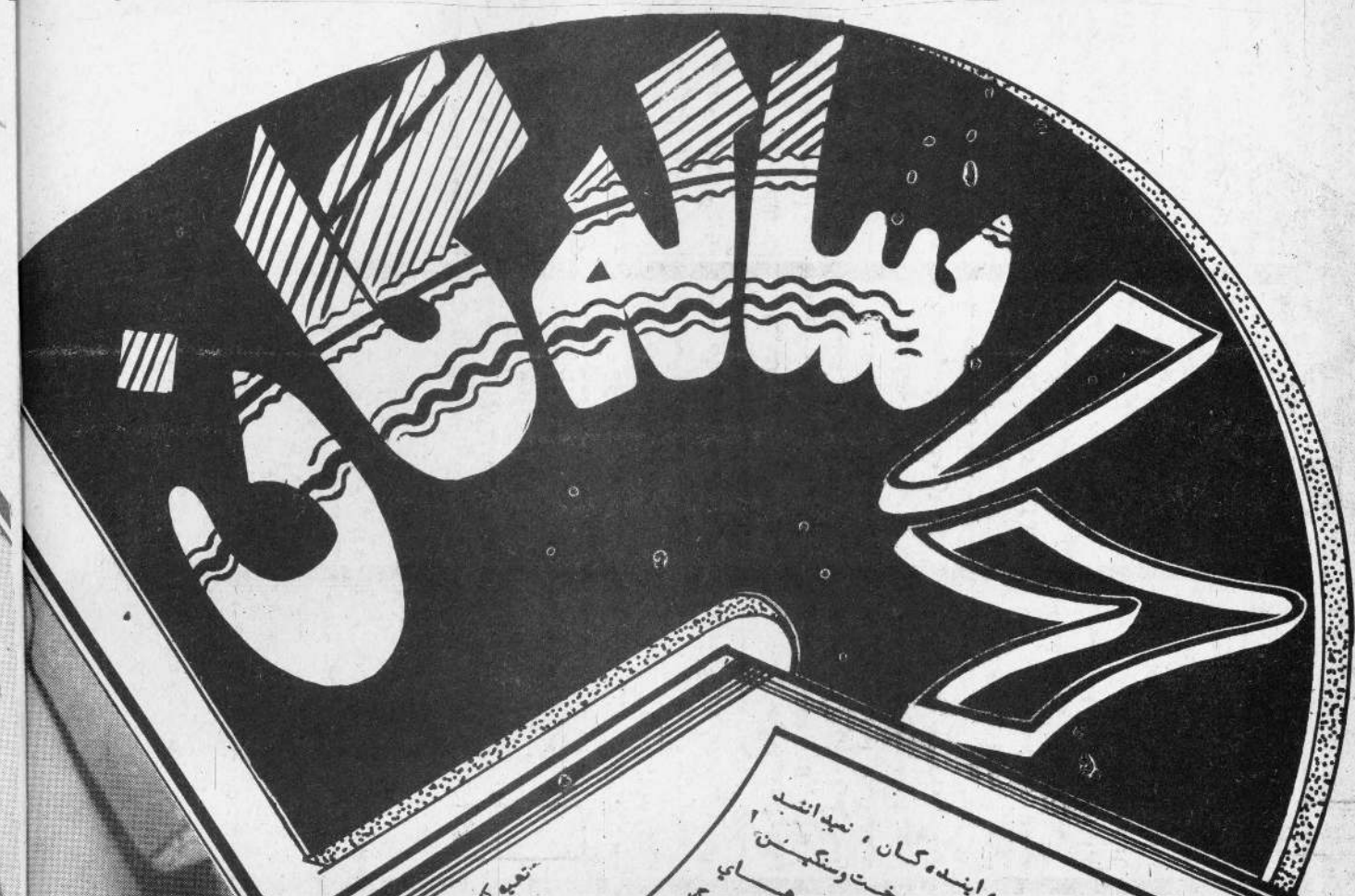
به مجموعه اسلحه میرسد، شمشیر
مورد نظرها از غلافش میکشد و می
برد ((بی یار)) با شمشیر فرار میکند
و شمشیر وقتی که از بر جراح می
گذرد، برق می زند. به سرعت
روی صدای طرف و سایل خودش
می رود و مشغول لباس پوشیدن
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه
برو و کفش های بنفشی صد ا
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق
بسته است. روی چهار پایه یی
می رود. روی پنجه های پای بند
میشود و خودش فشار می آورد و
شمشیر کوچک روی دستگیردروازه
میخیزد و صد میکند.

آن گاه، معلم نیست مادر زیر
تاثیر چی احساس از خواب میبرد
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن بینم بچه ها
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -
تند دیوانه هابر میگرد و میپرسد:
- زان! ((بی یار)) کجاست؟
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به
صورتش خورده باشد، از جا میپرد
و میگوید: بقیه در صفحه (۸۳)



نه رتبه گان و نه آینده گان ، نمیدانند
 که ترن پر هنر ما چه سخت و سنگین
 است از امید های نوین با عذاب های
 کهن به هر طرف نگری ، گری جنگ
 خونین است اگر که هانشق دیم روز
 آزاد میکرد به ماه چهره مشرقه یک نگاه
 کده جوان هانشق اسر ز آرزو مند است
 برای ماه غسل یک سفر به ماه کسل

تعبیه کننده: نادر بهیما

تست های روزی به مثابه
 آینه تمام نمای اوضاع مسلط
 روانی یک اجتماع بوده و همه
 ساله در مالک متری جهان -
 نتایج این تست ها به مثابه
 شواهد تاریخی ، درج روزگار
 میگردد که با کمال تا سفت در وطن
 ما این زمینه ، شاهد کثیر کارهای
 بوده که خواست با امکانات محدود
 دست داشته ، روان جوانان وطن
 خود را به معرض نتیجه گیری بگرم
 تا سر آغازی به همچونست ها بوبه
 و هم بتواند بحثی بر روان جوانان
 اجتماع ما باشد .
 بازده پرستی همگون از یکصد و
 ده جوان بین سن هفده و نوزده

از متعلم ، محصل ، دکاندار
 کارگر اهل کسبه و مشوب عسکری
 نمودم و آن چه برای ادامه کار
 بیشتر ز وقظه ام مینمود ، صرا -
 حت پاسخ های جوانان بود ، چه
 آنان راه را از رویه روشن
 بایک نور نالست پیچیده بود ، بل
 که فکر میکردند با آینه شان رویه
 رو حرف میزنند ، به جز اقلیت
 محدود و آن هم در برابر چشمد
 پرستی محدود که بعداً یاد آور -
 خواهم شد سولان میدانم از مسو -

لین مکاتب و فابریک ها که در سه
 وجود آوردن تضای کاملاً راحت
 روانی بامن همکاری نمودند
 سپاسگزاری نام . اینک نتیجه
 گیری تست را میخوانم :
 در برابر پرستی ((توقع از
 والدین)) جز چند تن استثنایی
 که از والدین به خاطر عدم ممانعت
 شان در همه امور ، سپاسگزار بودند
 (مانند تیمور از لیس حبیبیه که
 والد پیش هیچگاه از اعمال او
 باز پرس نکرد و در مسایل شخصی
 او دخاله نمی کنند) دیگر -
 ان یا ساده بگویم نود و هفت در



+ والدین باید ان قدر قیمتی که
 به پسران قایل اند به دختران
 نیز قایل شوند و غیره .
 + توقع هژده ساله گان از اطرا -
 فیان به صورت عمومی با تفاوت -
 های کوچکی که ناشی از محل
 سکونت شان بوده ، همانا است ،
 + بقیه صفحه (۸۰)

از هر کجا

صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده، شمار کشته شده گان در اثر تصادمات روی جاده جارمتر به کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد، راننده گان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی، عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسئولیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و مواد زیر ایضاً شود.

طبق این دستور تعداد تخطی هایی که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آور است که در یک سال، پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سرنشمن شدند. در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که نتواند که زندگانی میکنند صبحانه این جملات قبلاً ثبت شده تیلیفونی را، از کمپیوتر میخوانند.

پول این مکالمات تیلیفونی را شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میپردازد. کمپیوتر طور خود کار به هر مرد یا زن مسن که به تنهایی زندگانی میکند، زنگ میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگری بگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس جانسن یک علاقه مند کمپیوتر اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می ناشی از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیرون دایری را که در ستانشر بریده بود کک کرد.

در حدود ۴۷۰۰۰ نفر کشته و ۳۰۰۰۰۰ در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد انشده در ایالات متحد آمریکا شباهت دارد اما

ند حیوانات را هم میدزدند

هشت میلیون حیوان قربانی این کاوشهای علمی می شود. به نظر می باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روش های تحقیقی دیگری تعویض نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماری های مانند (ایدز) و حملات قلبی کار میکنند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویزم در برابر تحقیقات طبی - میدانند و میگویند:

((این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند)) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل نادیه ها، سگ ها، پشک و موشها شاید در کدام موترلاری انتقال داده شده باشند.

در لیون فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماری ها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند. این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجلتاً خطر پخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد به بالقوه خطرناکند.

خانمی که تیلیفونی مسئولیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود



حساسیت به پوست مادر یک

ایجاد میکند بسیاری وحشی در برابر وجود و حرکت مادر یک در خانه شان نوعی واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و مویهای دیگر جسد آنها، از بدن حشره قرار دارد. تنها کشتن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن ممکن است در کاوش واکنش حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلستان - کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کنتی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد مادی و ۱۰ تا ۶۰ درصد مبتلایان به آسم و مویهای از این ایالت به پوست سخت مادر یک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاشی و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را

کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی که فریاد میزد: ((زند ه بباد کارگران)) خود را در جنس سره کوی در جنوب کوی آتش زد. پیرک جین سنک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک بر بدن خود پاشید و و دراد رصحن شرکت کشتی سازی صنایع تپله آتش زد. با وضع وخیم شامل بستن شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پیرک که می شعار میدهد زند ه باد کارگران پیش از آن که به جان خود آتش زند. خواستار ختم ((سرکوسی و اختناق کارگران)) گردید. گفته میشود از او خواسته شده بود به دسته ((نجات کمپنی)) بپیوندد. این دسته به خاطر جلوگیری از اعتصاب کارگران که میخواستند دستزد شان در مد افزایش یابد تشکیل شده است.

تکنولوژی خنثی سازی

در آن اختلاف نظر دارد. هنگامیکه این دو موج با یکدیگر ترکیب میشوند یکدیگر را خنثی میکنند. نخستین جزء یک سیستم ضد سروصدا در یک ماشین است. احساسگری است که چرخه (سیکل) کامپوزیت و نتیجه سروصدای اگزوز را تحت کنترل دارد. متناسب با سروصدای اگزوز احساسگری علامت (سیگنال) همزمان شده (سنکرونیزه) به پردازنده می فرستد. پردازنده به سبب میشود که بلندگوی سیستم "ضد سروصدا" سروصدای تولید شده را میگیرد و کنترل میکند پردازنده علامت ارسالی بلندگوها را تصحیح میکند تا اینکه سروصدای ماشین به حداقل کاهش یابد. فرستنده: الماس بیانی

یک شرکت کوچک امریکایی موسوم به "تکنولوژی های خنثی سازی سروصدا" برای نخستین باره یک پردازنده "علامت ضد سروصدا" ساخته است. شرکت مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک برای کنترل سروصدا و ارتعاش استفاده کرده است. کارشناس این شرکت از یک سیستم رهبر کامپیوتری استفاده کرده اند که از راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با



از مردم سال پیش

باستان شناسان امریکایی ویتنامی ثابت ساخته اند در مناطقی که امروز متعلق به شمال ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش حیوانات زیست داشته اند. در جریان حفیات در ۱۵۰ کیلومتری جنوب هانوی آنها به طیفه ضخیم گارین برخوردند که در آن دندان دوانسان مختلف که فکر میشود کوچک و بسیار جوان بودند حفظ شده است. دانشمندان به این یافته ها ارزش فراوان قایل اند زیرا موجودیت انسانهای را ثابت میسازد که بقایای آنان تا انسان امروزی در ویتنام و تمامی منطقه جنوب شرق آسیا میرسد.



برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بوده که یک برنامه ضد اعتیاد به سگرت را ملی سازد. این تصمیم در ارتباط با ریف فارغ از درد - تنباکو که به تاریخ دوم جوزا مطابق نیمه سازمان صحتی جهان برگزار شد، اتخاذ گردید. این برنامه شامل تحقیقات اساسی، پروگرام معالجه طبی و واکسین می باشد. که گویا پس تربیت و آموزش و معالجه نودن افکار عمومی را نیز همراه خواهد بود. در برنامه مذکور اطباء دانشمندان سهم میگیرند. یکی از پیشنهادها این است که پزشکان در تمام نخت خدمت دهند. سگرت را ترک گیرند. توجه بیشتر به پرارام زنیان سگرت کش معطوف خواهد شد. طبق آمار سازمان صحتی جهان، سگرت سبب مرگ بیش از نود و هشت میلیون انسان در هر سال میشود که مخصوصاً برای زنان و اطفال شان خیلی هائیان آور است. مواردی وجود دارد که اطفال هنگامیکه والدین شان سگرت میکشد، اندک دچار بیماری سرطان شده اند. در اتحاد شوروی تعداد زنان سگرت کش، روزافزون است به ویژه دختران مکب این عادت خراب را اختیار میکنند. بانسزد در مرد زنان در سن سالیکی برای به وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت است، سگرت میکشد.

تهیه کننده: حسن نهر



مباحثه از حساب حافظ

پسران محمد علم شکسته بند کارید در ادامه هند مید

درد نیای طبابت معاصرو
طبابت قدیم مسایلی است که
بعضای یکی بود پگز از لحاظ روش
رجحان پیدا می کند مثلاً شکسته
بند یکی از مواردی است که
بعضای طب معاصر به شیوه های
شکسته بندی محلی نیز معتقد
است و اکثر امورت کار شکسته بند
ها به تراز کار تخنیک طب مدرن
میباشد اما سبیل را در مورد ارتو-
پدی و شکسته بندی و معنویت
استخوانها اینها و اینها خوانند پس
روش های تازه ای که در ارتوپدی و
طبابت معاصر است پیوند
دادن معنویت استخوانها
طول ساختن و ضخیم ساختن آن
و سرانجام نموی استخوان تجارب
جدیدی را به دست آورده است
و اکثر موسی و وک از افغانستان
و اکثر موسی و وک از افغانستان
درین زمینه ها تجارب جدید را
معرضه داشته اند و به روشنه فعلی
اشکسته بندی معمول در کشور حرف
های دارم با معده شقیم پسر
محمد علم شکسته بند معروف کشور
به محل کارش رفت در کار
مینما به زاده درد کانی که بیشتر
به یک عطاری مشابه است برخورد
در انواع ادویه های یونانی در
قطعی ها چیده شده و بر مانی
زیادی انتظار میکشند درد اخل
دکان دود و دود برای مریضان
اختصاص یافته و شکسته بند لیا من
مخصوص به نیند ارد برایش میگویم

از سیاهون آمده ام تا حرف و
سخن را برای مجله بنویسم بنا
صبیت مرا فرامیخواند و بعد از
ختم کارش به صحبت آغاز نموده و
میگوید:
پدرم محمد علم در شهر کابل
یکی از مشهورترین و معروفترین
شکسته بند ها بود اما فعلاً
خیلی ناتوان شده و از عهده
این کار بیرون آمده نمیتواند ولی
من و برادر محمد اسلم که فعلاً
ماور وزارت مخابرات است از ۳۰
سال بدینسو حرفه پدری را پیش
میبریم
من: میسر که شما چگونه تشخیص
مینماید که شکسته کی چگونه و
در کدام ناحیه است زیرا در طب
معاصر از روی عکس شکسته کی را
تشخیص مینمایند؟
ج: ما به طور معمولی در اکثر
لمر کردن ناحیه بندیده و یا در
شده را جستجو مینماییم که البته
نه تنها شکسته کی را بلکه حالات
برآمده کی استخوان را نیز دیدنیم
هرگاه ناحیه شکسته کی را تشخیص
نمی توانیم مریض را به گرفتن عکس
توصیه مینماییم مخصوصاً شکسته
کی قسمی سینه و لگن خاصره را و
از تدای استخوان طولی را ن
عاجز استم زیرا بالنظر تسلاوی
مینمایم
من: تدای تان معمولاً چی بوده
است آیا قناعت بخش است؟
ج: مریضانیک زود تر درجالات

کسر استخوان مراجعه میکنند به
همان پخانه تدای شان زود تر
و موثریت آن زیاد تر است و لکن
در حالاتیک از واقعیه مدتی
بگذرد استخوان جوش کرده هم
در کارها و هم در طبابت معاصر
مشکلات پیش میشود
من: آیا جهت تدای آزاد و بسته
معاصر استفاده مینمایید یا از
ادویه یونانی؟
ج: ما مباحثه شکسته کی را با یک
نوع مواد که از تیل شترشود ادویه
یونانی ترکیب یافته است اما سبیل
میدهم بعداً همان ناحیه را
چی دست باشد یا با زهرشود
بای راست خود جا بجا کرده بعداً
زردی تخم را در ناحیه مذکور
میگذاریم و مقداری از بنیه ایکه
سوخانده شده بالای آن میگذاریم
زیر سبیل با کافه قطعه بی محل
شکسته کی را استوار نگه داشته
با بند از می بندیم
من: این مدت تدای چند روز را
در بر میگیرد؟
ج: اگر من مریض پیشرفته نیا-
شد یعنی طفل باشد ۱۰ الی ۱۵
روز و برای بزرگسالان مدت ۲۰ روز
را در بر میگیرد
من: برای تدای چند افغانستانی
افغانی اجرت میگیرید؟
ج: به اساس توان مالی مریض
هر قدر که خودشان لازم ببینند
من: به نظر شما تدای طبی
معاصر موثر است یا از شما؟

ج: گاهی موثریت کار با پیشتر
از طب معاصر است زیرا بعضی
مریضانی دیده شده که بعد از
تدای طولانی نزد دکتوران نتیجه
درست نگرفته نزد ما مراجعه
نموده و تدای ما موثر واقع گردیده
و مریض شفا یافته
من: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای
همکاری را گاهی نمودند؟
ج: سالها قبل از بدیم چنین
تقاضا بعمل آمده بود و ما ش
خوبی برایش تعیین شده بود اما
ازین چنین تقاضا تاکنون به عمل
نیامده
من: به نظر شما آیا ضرور است
که شکسته بندی معمولی را کمترش
دهیم پیشنه ها را شاد رهن
زمینه چی است؟
ج: در شرایط کنونی چگون
واقعات شکسته کی زیاد است باید
روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش
یافته و مریضان با همکاری و کمکی
طب معاصر رشد بیشتر را نصیب
گردد
من: میخواستم در مورد مشکلات
و کمبودی های که در کارتان درونیا-
ست از زبان خودتان بشنوم
ج: مشکلات در کار ما کمتر بوده و
زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع
حادثه مدتی سپری شده باشد
و گاهی اتفاق می افتد که مریضان
بعد از اینکه استخوان سیاه شده
باشد نزد ما مراجعه مینمایند که
بقیه در صفحه (۶۰)

روزگار بیچاره جسور



عظیم جسور هنرمند سابقه دار راهبه ماوشامیشتاسیم هم آوازش را وهم تصویرش را آوازش از روی یارچه های طنزیمیزانم به گوشهای ما آشناست و تصویر او را در فلماوتیاهای تلویزیونی زیاد به تماشا نشسته ایم. جسور اکنون مدیور برنامه های نمایشی را در افغانستان است. مرد بیست آرام، متواضع و کم حرف با استعداد و خوش برخورد.

پس از مدتها شوق میکند به جای (مادر اولادها) خودش به خرید برود. کسی بیاز کچالو و میوه میخرد و میخواهد خانه رفته به اصطلاح بوز بد هد که ببیند چشم بازار را آورده ام. سواد را گرفته برای رسیدن به خانه اش (که در مسجد اتفاق شاه شهید است) به سرویسی موار میشود. سود را با شواری بالا میکند. جایی هم نمی یابد. چوکی ها پر است. دهلیز موتر پر است و حتی بالای شانه های مردم هم جایی نیست. جسور عرقیزان و نفس زنان وارد می شود و خود را در گوشه ای جا میکند. مرد خیرخواهی که در چوکی نشسته باد شواری مارش را از نزدن طور که میگیرد. او هم زیاد خوشحال میشود که هم بارش سبک میگردد.



دخترهای



اطراف افی از اطراف روغن خرید

خواست برای خانه واده اش. روغن بخرد و یکراست راهی بازار جدید گردد. در آنجا یک پیپ روغن (آسیا) را (دو هزار افغانی) ارزانتراز نرخ تعیین شده فروشنده گان روغن خرید. پنجه افغانی پول کرایه کشی بود اخی و بال پیپ خنده و دل امیدواران وارد خانه گردید. خامش خیلی خرمند شد. با خود گفت برای دوسه روز دیگر از روغن ذخیره شده (باسره بی) استفاده میکند. سه روز پس از آن، خواستند از روغن تازه استفاده نمایند. پولی را که باد شواری به دست آورده بود به جای آن که با آن دارو برای تسکین درد قلبی خود بخرد تا اینکه متوجه شدند که فروشنده متکرر به جای روغن کچالو را در پیپ انداخته کچالوی جوش داده شده پاک را. اطرافی مظلوم دوان دوان خود را به بازار جدید می رسانند و سراغ آن فروشنده ظالم را میگیرند اما نمی یابند زیرا فروشنده کانی نه است و در کارسوک روغن وارد می فروخت. سرانجام اطرافی دودست دراز ترازو را به منزل برمیگردانند و فردایش این حکایت را به من میگوید و میافزاید: به کی نالم. ختم: به خدا اوس.

عادله ادیم یک بکشی را گم کرد



عادله ادیم هنرمند شناخته شده سینمای ماکه محممل پوهنتون کابل است، با استقامت از یک بورس برای مدتی عازم مسکو وصفیه گردید. بی برای این سفر آماده گسی کامل گرفته بود و چندین روز بختی از آن در شهر نو و کوچمنده وی کابل دیده میشد که می خرسد میکرد و ویکس لباس برای خود و تحفه برای دوستانش در آنجا تهیه دید.

بکس را گرفته نزد یک دروازده خوی میدان گردید. آن را گذاشته دوباره برگشت تا بکس دوی را ببورد که متوجه میشود از آن بکس خبری نیست. آخرین میگویم به دل و کرده عادله ادیم که نه اشکی ریخت و نه داد و فغان را راه انداخت. این سوآن سو را خوب دید، فکر کرد شاید یکی از دوستانش با وی شوخی میکند اما چنین نبود. سرانجام عادله ادیم بایک بکس خود را گرفته، سوش را با پیچ انداخت و روانه سالون میدان هوایی گردید. ماه عادله ادیم سفر خوش میخواست و منتظر برگشتن هستم.



ما خبر می دهیم

ماجرای شیرین گل پرسوز و حاجی کامران



حاجی کامران

حمید عبدالله هنرمند خوب و با استعداد که در جمع هواداران هنرش به نام (شیرین گل پرسوز) معرفی شده است. اکنون مصروف تهیه سریال رادیویی شیرین گل و شیر آقا با حاجی محمد کامران کمدین معروف ما و با جمعی دیگر از هنرمندان میباشند. چندی پیش سریال تلویزیونی آن که مشتمل به بیست و شش بخش است به پایان رسید و سه روزی بیست و شش بخش دیگر آن برای تلویزیون آماده خواهد شد. معمولاً در نمایشنامه های که این دو هنرمند خوب با نقش مقابل یکدیگر بازی میکنند، حمید عبدالله (پرسوز) عادت دارد تا اگر سبلی بی درکار باشد، واقعا سبلی آید آری نثار بناگوش حاجی



بقیه در صفحه (۸۳)

حالا که پرسیدید پس بخواید

برق هنوز هم جریان دارد و مرفعا کتر تخم میگذارند. عبدالله ضمیم از شهر نو کابل: س: چندین بار شکم را عملیات نمودند، اما هنوز هم تکلیف بر طرف نشده و از میخواستند. هند برای بار سوم شکم بیچاره را پاره کرده و از بدو زدند. چی کار کنم؟ ج: برای دکتر معالجه تان بگویند در شکم تان یک (زنجیر) نصب نماید که به آسانی باز

بقیه در صفحه (۸۲)

شاهم خبر شوید

بقیه در صفحه (۸۲)



نوشته کامله (حبیب)

قسمه از شمس

مرکز می میرد زنی منحرف می شود

هاله بی از در و پنج چهره
معنایی دختر را در بر کشید
بود زیرا در آرزو بهاران زندگی
بزرگ سپه کاری در زمین دست
ناخورد و تشنه گناه گشت
کرده و گیاهان هرزه آب خورد
از هوس در وجب و جب کشتار تشنه
ریشه دوانید بود بهوشان
سپاه دل با اطفای آتش نفسی
آماره خود کشتار نورسته او را به
آتش کشید بودند آثار این آتش
سوزنده در سراپای وجود شرکاء
مشهود و بازتاب نفرت زنی در
دید گانش ملموس می نمود قمت
سوزان این ازگون بخت عبرت
انگیز تر از کشتار سوخته پارینه
است

هنوز هم چهره اش هتایی
وزیرا بود و دید گانش جاد به
جاد و کند و داشت و خرمن زلفان
سمن سایش بر شانه های مریخی
می ریخت به گونه گل آفتاب سزده
باد به سوزانی بزمده می نمود
بیرون سربه بی گذار به تن
داشت و دستمال سبز کان به
پیشانی اش بسته بود که زیبایی اش
را دوایا می ساخت

هنگام صحبت با سرانگشتان
موهای آبریشینی را بر پستان
میگرد و زیرا نمیدانست چگونه و از
کجا بیافازد زیاد کوشید مصروف
نگهدارد اما کجا رهایش میگرد
تشنه شنیدن حرف هایش بودم
بعد به ناگاه وی مقدمه گفت
توسیدانی وقتی همه امیدها
میسوزند وقتی آرزوها بر باد
میروند آدم چی میشود؟ یک زمین
شوره زاری حاصل و یک کشتار
صاعقه زده

... و من همان کشتار صاعقه
زده و سوخته ام زیاد تلاش کردم
تا نجات بخشم ولی نگذاشتند که
به زنده می آبروندانه باز گردم
تا آنکه دود ستود و دود و باد راجس
غرق بشدم

امروز میخواهم دیوار سکوت را
بشکم میخواهم برای کیسی
در دل کم میخواهم آقا یک نفر
غمه مراد اند آخر مرا زنی بدنام و
زنی تن فروشی شناسند زنی که

به تن فروشی همه روزه وادارش
ساختند گناه دلم میخواهد
خودم بنویسم بزرگترین تلخترین
و تکاندهنده ترین داستان زنده گی
یک زن تن فروش را زنی که یکتوب
اخت گناه هوس و شغوت را
تحمل میکرد

بعد از شروع همه چیز را بگویم
از آغاز بگویم از آغاز بدنامی
بیخیز از شانزده ساله انداشتم
و در صنف ده هم یکی از لیسه
های شهر درس میخواندم از
زیبایی بهره کافی داشتم این
زیبایی با پای و معصومیت همراه
بود نگاه های ستایشگر همش
گرد و پاهای نگاه های دنبالگر مابین
بازگو کننده این واقعیت بود و
البته دادگاه آینه بران معسر
تایید نمیزد من و مادرم پس از مرگ
پدرم هیچکس دیگری را در زند نیا
نداشتم با مرگ از تنهای تنها
ماندم هنوز دو سال پوره از مرگ
پدرم نمیگذشت که جوانی بیست
سین ۲۰ تا ۲۵ در خانه ما راهش
را باز کرد نمدانم چرا از دیدن
او اینچاره من دست میداد هر
باری که پایه اندرون میگذشت
تفرق به سنگینی جهان بر قلبم
من نشستم مگر به عکس من مادرم
خیلی به سرو وضع خود میرسید و با
پوشیدن بیواهن یخن باز زیباترین
قسمت اندامش را در برابر دیدگان
دریده او قرار میداد

دیری از آشنایی او با ما
نمیگذشت که روزی مقدمات نامزدی
ام با او جیده شد با وجود گریه و
زاری من که در دل سنگ مادرم
هیچگونه اثری بر جانگذاشت
حلقه نامزدی به انگشتم انداخته
شد

از آن پس از او و از نگاه های
نگاه آلودش فرار میکردم تا آنکه
شهر آن حادثه اتفاق افتاد
نیمه های یک شب که عطش
واداشت تا غرض گرفتن آب از اتاق
بدر شوم وقتی از کار اتاق مادرم
میگذشتم صدای صحبت مردی را
با او شنیدم حسن کجکوی ام
سخت تحریر کرد بد خود را با
آهسته گی با سر بنجه با عقب

در آرزو رساننده چشم به سوراخ
کلید گذاشتم ایکاش اینکار هرگز
صورت نمی پذیرفت زیر نور
لوزان شمع دیدم که مردی با
مادرم در بستر گناه آرمیده و تن
لخت هوس انگیز مادر جوان و زیبای
را به آغوش خود میفشرد و لبان
گرسته اش را بر لبان مادرم می
مالید تن گرم مادرم چون
موسی در قالب بدستان او شکل
میگرفت از تناشای این صحنه
مهرباندام راست شد و گویی در
دریای غوطه ام داده باشند
برخیزد ازیندم

اتاق از نفس گرم هوس و گناه
پر بود نور شمع چون رنگین کمان
بر تن برهنه مادرم نشسته بود
چشمان هر دو بی آنان در روشنائی
شمع میدرخشید و من به چشمانم
پا در انداشتم و چنان میل کردم
که دندانهایم به هم میخوردند
صدای ضربان قلبم را میشنیدم
امواج بیهم اشکهایم را از کرانه
های دیده گام بایست دست
پاک میکردم

اگر شباهت های من بودید چس
میگردید؟ ایکاش من توانستید
یکبار خود را به جای من قرار
بدهید تا تلخی شریکی را که من
با کام جانم احساس میکردم اندازه
من توانستید چه آخواری مسرد
نامزدی و همخواهی اش مادرم بود
آتش خوابم از دید گام پریده
بود حالت بدی داشتم و سر
از شدت درد میترکید جانم
در آتش تب میسوخت دهنم تلخ
بود مثل آن بود که همه زهر
دنیا را در دهانهای جانم ریخته
اند

... و آنشب از مادرم متفرق
شدم آنشب چیزی در من تولد
شد و آن چیز نفرت بود نفرت
از مادر

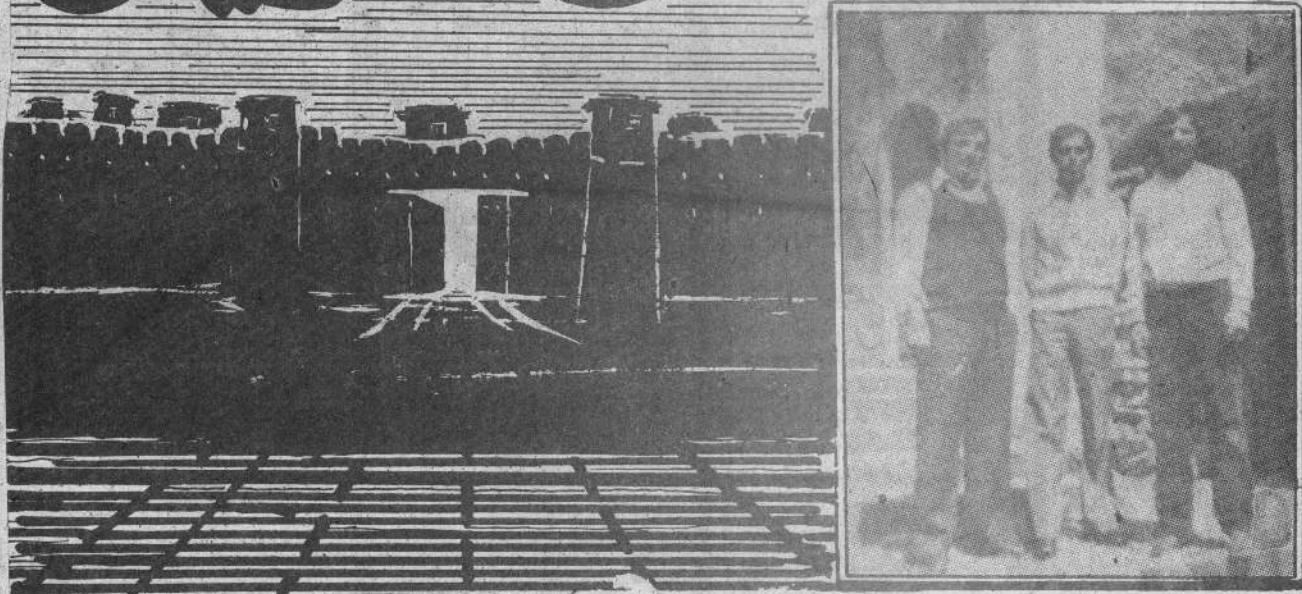
این صحنه به شب ها مگر
در آرزو نگاه های کجکویم تکرار
میگردید هر بار که نگاه من به
نگاه نامزدم مگرد میخورد چیزی شبیه
خار در قلبم فرو میزد چه خاطره
فراموش ناشدنی آنشب در دهنم
زنده میشد و کسی قلبم را در

شده هایش میفشرد

یک وقت تصمیم گرفتم تا از زندگیم
را از نامزدم جدا سازم من هم
به سان فرد خرد پیکر یافتن مسرد
آرزوهایم را در سر میبردانیدم
مردی که مرا به خاطر خستودم
بخوادد آنوقت به یاری دوستی
که چون خواهری به من نزد یک
بود از راه یک روانه محکمه
گردیدم ساعتی بعد نامزدم
احضار گردید و در برابر قاضی
زیانم باواری آنرا ندانستم که مادرم
را در دزد خوش های معرزی گم
غیرت قربان نگذاشته بودم مادرم
زن فایده نگذاشته است چه بزرگ
من دختر یک مادر هرزه هم هرزه
تلقی میشد و با هم آن داشتم که
مبادا آن مرد و مادر من دست بدست
هم داده و بار گناه شانهایم
دوش من بیاندازند بنابراین آن
تنها همینقدر رگم من قصد
عروسی با او ندارم و میخواهم
تحصیل را به پای من برسانم در آن
این وقت آن روانه بکار چهره
حق بجانب گرفته در هاله بی از
معصومیت رویه قاضی نبوده گفت
اینکه گویی نیست هرگاه میل عروسی
نداشته باشد منم اصراری نخو
آهم نبود من هم از روندن با
کردن گریه می ندانم نیست که
میشود با انگشت باز گرد این
موضوعی است که باید بد و ن
اعمال زور از جانب من و طبیعتا
رضایت جانب مقابل در خانه
حل و فصل گردد

سخنان نامزدم قاضی را
مجد وید ساخته بود پس از مرگ
کوتاهی عریضه و کاغذ های با لای
میخورد و از پرده نموده جانب
من نگاه افکنده گفت باور دست
پیگوید به تواسن یکبار دیگر با هم
بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید
هرگاه تصمیمتان به فسخ نامزدی
قرار گرفت در آرزو محکمه به روی
تان باز است من از ساد دلی
پا در کرده بودم که نامزدم واقعا
آماده جستجوی راه حلی است
از محکمه با او یکبار بیرون رستم
اضرار او سوار بر ترس گردیدم تا
راسا به خانه مارته برای جلسه
بقیه در صفحه (۷۶)

قلعہ افغانی در سوئس



در این قلعہ همچنان مدلهایی از ((خارخانه)) برای ایام تابستان و ((تابه خانه)) و ((صندلی)) برای ایام زمستان موجود است، در صحن حویلی ((حوضچه)) ذخیره گاه هم وجود دارد و در قسطنق از آن چاه آب و چرخ چاه به شکل طبیعی معلوم میشود، مدل های واقع تورخانه برای پخت و پز و ((دیگ انهای گلی)) موجود است.

فاسیل این دو افغان میگزین در این قلعہ زنده گسی دارند و همه روزه عده زیادی از سیاحان بایرداخت بول به دیدن این قلعہ میروند و در حالیکه آهنگ های ((دوتا رو دایره)) را می شنوند از نقاشی مختلف آن بازید میکنند.

بوده عقید روزه ((تمبه)) چوبی به نظر میرسد، ((صند)) بزگی در قسمت دهلیز رودی به چشم میخورد که ((گلد انهای تیکی)) اطراف آنرا پر نموده، در داخل قلعہ دهلیز کوچکی است که چند اتاق ((قوشخانه)) و ((پس خانه)) از آن بدرآمده و راه زینسه که باروزه ها و نوراند از کورچک روشن شده و چند ((اریکین)) در آن آویخته شده به منزل دوم که اتاقهای کلان سطح با چوب های دستک است، و به درو دیوار، کلمات مذهبی، شعیرها و خشک های ((جفتی)) و ((دهن پر)) و ((چره بی)) اما کمر بند و کارتوسها آویخته شده است. اتاقها با کلم های قدیمی و ((دو شکها)) فرش گردیده.

استهزا گرفت.

امایه اثر یافتاری انهارتو- چه اهالی آنیو اجازه اعمار یک قلعہ افغانی از دولت سوئس اخذ گردید. افغانها با راه اندازی کار گروهی به کار اعمار یک قلعہ افغانی در قطعه زمین خریدگی آغاز نمودند. کار ساختمان قلعہ بصورت ((پخش بی)) و ((دستک بندی)) آغاز شد، در ورودی - قلعہ از چوبهای جنگلی بسیار کلان ساخته شد در زاویه های دیوارهای بلند قلعہ، برج های بلند با تیرکشی ها اعمار شده و قتی انسان از دروازگام داخل بگذارد، کرد های گل و ترکاری آنطرفتر ((طوبله)) و ((اخور)) گاو و بز و خر جلب توجه میکند. صحن حویلی همه خامه کاری

زنده گی فلکور افغانی از سالیان متبادی مورد توجه و دلچسپی اروپاییان بوده است. سالهای قبل سویی از سیاحان به خاطر بازدید از کلتور، عتقا و مناسبات ویژه افغانها، به کشور میامند و با قبول هزار رحمت راه نقاط باستانی کشور مارادر - پیش میگزینند.

ابراهیم واسمعیل دو افغانی که متوجه این علاقه مندی ((خارج بی)) هاشدند در سال ۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان به شهر آنیو سوئس تصمیم گرفتند تا مدل واقعی یک قلعہ افغانی را با تمام ویژه گی های آن طرح ریزی کنند، در اول شهر آری آنیو به این اقدام شان نه تنها اجازه نداد بلکه انرا پیساد

پسر ششی کیور در کابل



• پسر ششی کیور در کابل • پسر دیگرش در هند

یک قصه واقعی

خواننده مان گرامی که با نغمه‌های هنری هندی اشنایی دارند میدانند که بیشتر آن هابیانگر تصادفات غیر قابل باور و گریز برانگیزنده میباشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آنها در فاصله‌های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن‌ها پنداشته میشود. البته آن چه را که در فیلم‌های تماشایی نشینند، نه رویدادهای واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ‌های پروریده و تخیل نویسنده میباشند. برای این که این گونه رویدادها را کاملاً ذهنی تلقی نمایند یک رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده‌گی یکی از ستاره‌های مشهور سینمای هندی وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان میباشند، بازبان خامه مورد حکایت قرار میگیرد.

هند و پسر، کرکتر مرکزی این نبشته، سرگذشت زنده‌گی‌ش را این گونه بازگوینماید:

من در کدز، در خانواده‌ی سی که از اندیشه رنج‌پس پسر مورد شکنجه روحی قرار داشت به‌گونه فرزند پروریده شدم. بنایه علاقه و خواست پدر و مادر خانواده مکتب را تا صنف پنجم رسانیدم. در همین آوان بود که پدر و مادر صاحب پسر اصلی خودشان گردیدند. این رویداد در زنده‌گی من اثر ژرفی از خود به جا گذاشت. گرمی و صمیمیت فضای خانواده به سردی گرایید یعنی پدر، مادر و خواهرانم روز به روز در برابر من بی تفاوت شده رفتند. سرانجام کار به جایی رسید که یک روز وقتی با یکی از

خواهرانم برخاستی نمودم، مرا از خانه بیرون راندند و اداپ کلمه‌ها ((تو حرامیستی، تو هندو و استی برو پیش جگنداس، دیگر در این جا برای توجایی نیست)) سلسله تعلق خانه واده‌گی را از من کسبختند. وجودم و زنده‌گی‌م دیگر برایم شکل معنایی پیدا نکرد و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم.

سوار گادی گردیده راه خان بابا را در پیش گرفتم. هنگامی که با چهره عبوس و حواسی پرت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او یکسره خورده، جوپای حقیقت ماجرا گردید. وقتی گفته‌های مادر و خواهرانم را به او تکرار کردم، در حیران‌بیه فرو رفت و پس از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگذد، به دل‌ان‌بیم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نبشدار چون مار زخمی بر خود می‌پیچیدم و در آتش دل‌هره می‌سوختم از او خواستار گردیدم که به من حال سازد که چرا

بقیه در صفحه (۸۱)





وینا کلاس

تصویر کنند

بگیریم: در فیلم ((آرزو)) از آغاز — مردمی بروان بینند. تاثیر میگذارد، حتی از آغاز نام ((آرزو)) و این همان پدیده است که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد. آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های از — دن در این آرزو نهفته است، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد، پهلوی هم گذاشته و از روش جوانه (بودن) میزند. منطقی که در فیلم ((خواب طلایی)) اثر نیز است باین تفاوت که کارگردان زیر تاء نیرو منطقی سوزه اثر زیاد تر غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است.

مروت میگوید:

من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میبرم که وقتی قرار باشد تصویری از من میباید هند، تصاویری از برادری، کثافت و بیروانی را به پرده میکشند. کشور ما با همه کمبودهایش سرانجام يك کشور است، و مردم ما پذیرفته اند که دوستی داشته باشند، مظل — هری از مدنیست هم در آن است. بقیه در صفحه (۹۲)

خواهد بود اگر این مرد واصل را در نظر گرفته و در يك برنامه ملی تحویل جامعه دهیم. این جا حرف بر سر دادن و ندیدن نیست، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است، بگذارد یا متعین بودن و این امر که پدیده های زشت مثل پدیده های خوب در محیط ما موجود است، آن چه را میبینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نمائیم.

سنگی میگوید:

چی خوب بود اگر بر من دیدن و ندیدن را عوض میکردیم و به (هست) و (نباید باشد) مترجم میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دودید را در برابر مردم به نمایش گذارند. نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند، دم این که آن چه را که باید باشد، آشکار سازند.

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد. صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونیت کار ظاهر میشود، میتوانیم امید و ابراشم که در آثارش این منطق به يك استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو و ((خواب طلایی)) اثر را در نظر

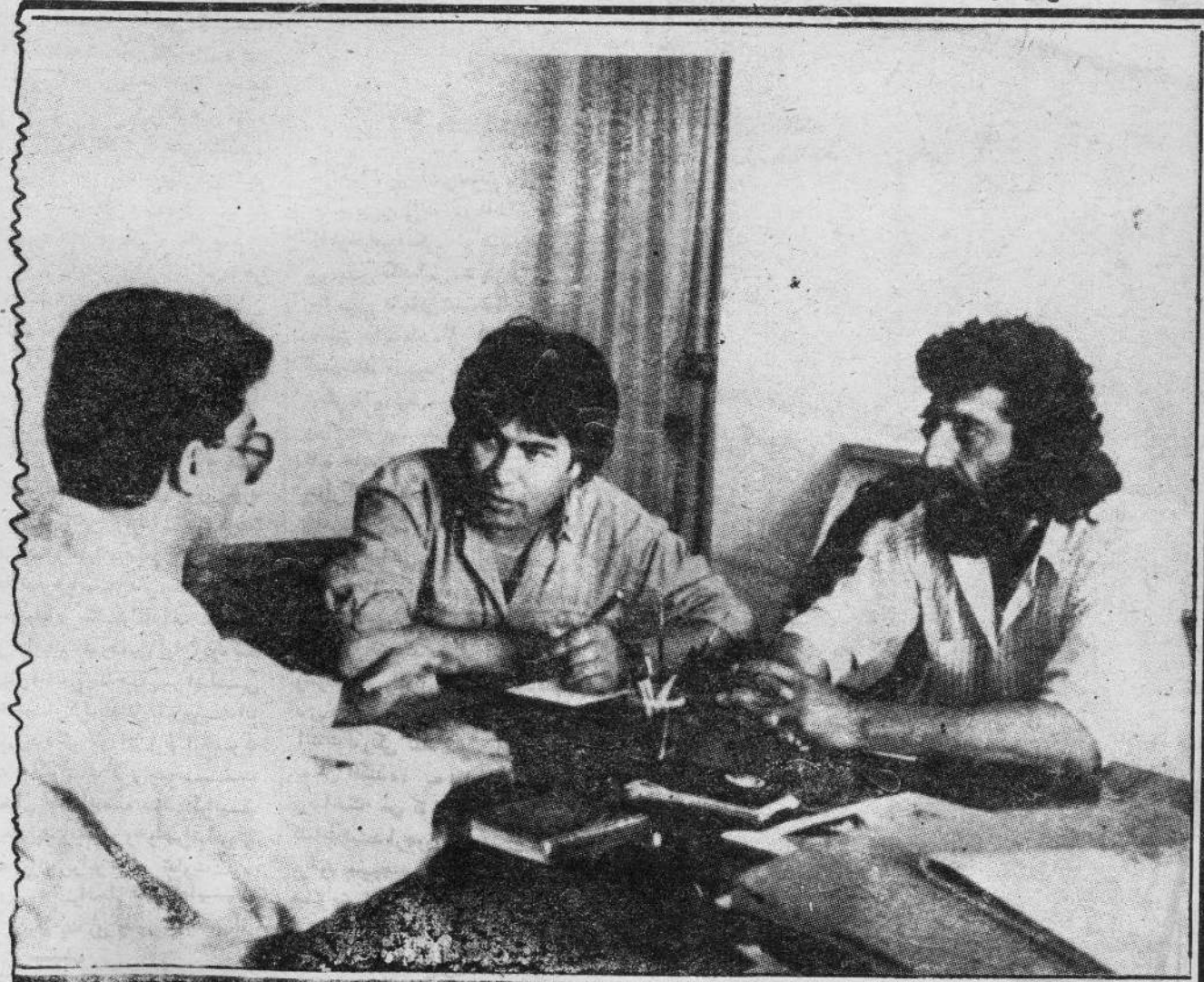
و این باز هم برای سینما مینویسیم، وقتی از مایه میگوییم، باید از آب بگیریم، حالا سخنانی از سینما گوی داریم و نقش آفرینی که هر دو جای شان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است، سلام سنگی بابا بازی پیش در فلما هنرمندانه نقش بازی کردند و همان مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه يك کارگردان و فلانامه نویس مستعد از کار برآمده است.

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون برای بدست آوردن دکوراد رخاچ مصروف تحصیلی است و آرزو میبرد که با ختم تحصیلاتش يك سینماگر جوان و سرور نقش در صف دیگر سینماگران افزود گردد و اما اوتاحالی هم دستاوردهای دارد. فلماهای ((آرزو)) پورتریت و خواب طلایی)) از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی — یس فلکی دارد به نام ((مردی از شرق)) گفت و گوی ماد رخاچ سلام سنگی صورت میگیرد.

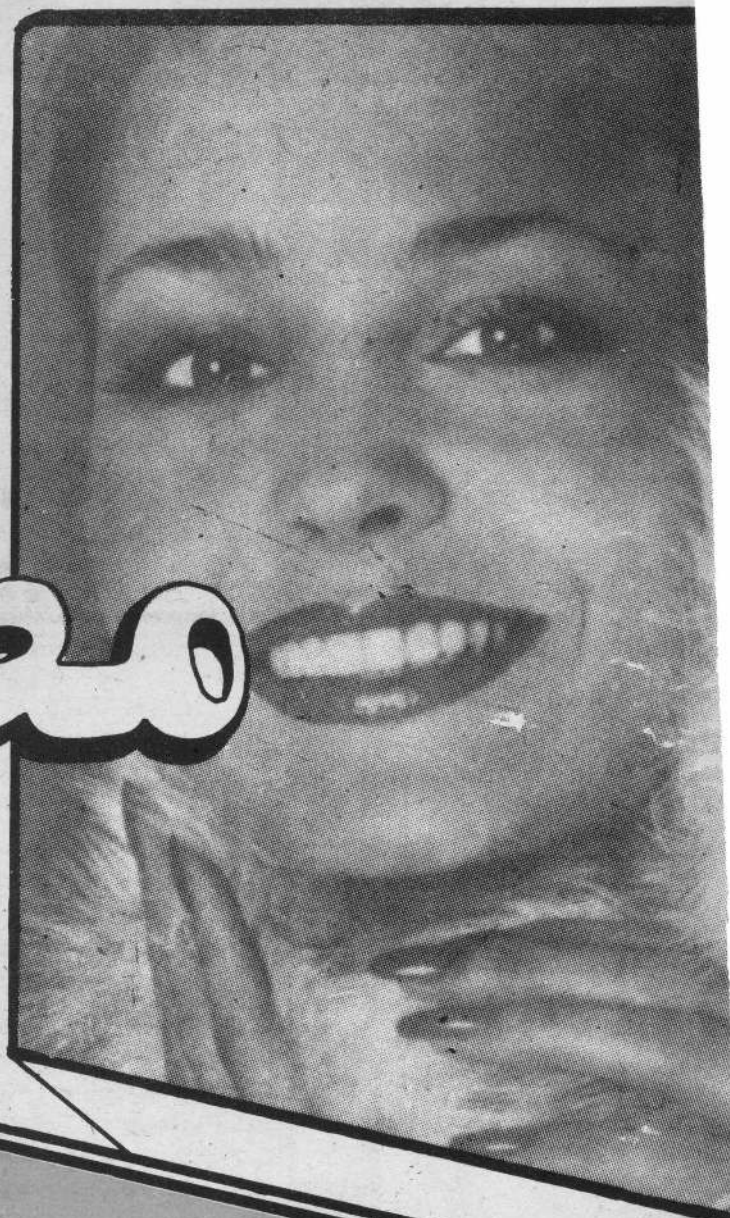
از همان مروت میرسم: شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید، ترجیح میدهید آن چه را میبینید به تصویر آورید یا آن چه را نمی بینید و تصور میکنید؟ پاسخ میگوید: چی قدر عالی

سینما باید آتش را کجاست

مصاحبه از صباح رهش



بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از پرابلم‌هاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان وزنان باآن روبه روانند عبارتست از بوی بدن. روزی یکدانه سبب داکتررا از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بدن کسکی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران وعاشقان از آنانی کسی خیلی زیاد عرق میکنند وبوی بدن دارند. باشرمندگی دوری می‌گزینند. این مسأله غالباً واکنش زنجیروی دارد چون در فردی دارای بوی بدن عقد و حقارت ایجاد میشود واز زندگی اجتماعی خارج میگردد. بوی بدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه‌یی بااستفاده درست مواد ضد عفونی وسپری های ضد عرق وسامراعات حفظ المبحه فردی کاهش داد.

اگر بتوان "مطبوع" بود، این
دوستان، همکاران وعاشقان
شما اند که باشرمندگی از شما
دوری می‌گزینند

صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن تا در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین برود.

چگونه بوی بدن میشود

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده میشود. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۹۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هر قشر پوست وجود دارد ترشح می شود و شنا نباید درباره آن تشویشی به خود راه دهید. این عرق خویست و به مشابه سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی نمی دهد. در صد متبانی عرق از غدوات ابوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات ابوکرایین در زیر بغل و ماهیچه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات ابوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجانشین با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترین دفعه در فصل تابستان مشهود است. البته

روزانه دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد میکروب ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق

بر علاوه استحمام، مواد ضد عفونی یا سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار، در راه وجود دارد: میتوانست با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به ساده می بینانید و یا این که قدمی فراتر میگذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف میسازید.

زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد. برخلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیرو زمان است که میگویند نباید مانع عرق شد). عرق باید بگذرد و مسدود رکام جای دیگر بدن تا آن وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کمی عرق میکنید، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی آنست که انا کار می دهد و میتواند بعد از گرفتن حمام یا دوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید.

اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانست روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثر تر، پیت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا رابار لازم است. ولی آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیای ضد عرق نمیتواند به داخل راه یابد و کاری را از پیش ببرد. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را مشبوع میسازد. ضروریست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص دهید، بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

لباسها

نیلون، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیدارند جلوتان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بدن میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان میباشد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباسهای تنگ را نباید پوشید. لباسهای آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباسها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباسهای تاریک، تنگ و سفید اشتباه محض خواهد بود. لباسها را باید در فصل تابستان زود زود تبدیل کرد.

صابون

انتخاب صابون مناسب کار است. نهایت مهم در رخت و توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی راسی توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سر سمن حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیچه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتری کرد.

بقیه در صفحه ۸۷

در ارتباط به شعر و موسیقی -
نام شما و نفر از همدگر جدا نیست
شعر عاصی را آهنگ دریا اغلباً یکجا
بوده و در طول زمان از شما شنا-
خت مشترکی بوجود آمده است -
من نگرانی کم که سوال اول خود را
از کارهای مشترک فرهاد عاصی
شروع بکنم - به عنوان دود و ستو
د و همکار و کسانی که در عرصه فرهنگ
و هنر شهرت میابند -
در کارهای مشترک تا چه نوع
رابطه وجود دارد ؟
عاصی : تشکر و ست محترم -
گرچه بارها توسط خود دریا این
مسئله را روشن گردیده است ، باز
هم قابل یادآوری میدانم که
رابطه من و فرهاد دریا بالاتر از
مسائل شخصی بوده است - این
مسئله طوری است که فرهاد
همیشه اولین شنونده شعر بوده
با شعرهای از او به خانه میبرد -
ای کرد و ام و شعرهای بیگانه
ارتباط دوستی و رفاهت من و ایشان
میشد - روی آن عده از اشعارم
که زیاد ترغزلواره ها و ترانه هایم را
بر بر میگردد آهنگ ساخته اند و
انرا خوانده اند - گرچه آهنگهای
را که روی شعرهای بلند ساخته
اند کمتر به شنونده ها میپرسید
و کمتر به علاقمندان شعر رسید
مثلاً باد هامی آیند و بگذرند
تا شاکش - به همین گونه من
اولین شنونده آهنگهای آقای
دریا می باشم چه بر روی اشعار
خودم و چه بر روی اشعار دیگران
و به بعضی آهنگهای که طرف توجه
و ذوق و سلیقه خود واقع شده
تصنیفهای هم ساخته ام مانند
آهنگ ((خلوتی کوک خیاالات سو
آنجا ببر)) و یا ((یارا اگر سرب و
انه مازند)) و یا آهنگ خود شما
بنام ((دریا)) را تصنیف کرده ام -
یعنی که در قالب آهنگ مفاهیم و
عبارات و جملات را گنجانده ام -
علاوتم فرهاد ام جسوری است
در عرصه هنر و عرصه کارش ، از
شما تشکر از یاری که در کارش
دارد - از آوازش از عشقش از
دوست داشتنش خوش می آید
و به نظم فرهنگی اصلی است
و هنرمند با حوصله و پرکار است
در عرصه آهنگسازی و طوریکه به
ما و شما معلوم است که علاوه از



گفتگوی با فرهاد دریا و قهار عاصی



آواز دریا شعر عاصی

خودش شهرت بسیاری از آواز -
خوانان ما از روی سفره آهنگهای
او برداشته شده است - تا کیست
می گویم که دریا بیشتر از لحاظ یک
آهنگساز خیلی هنرمند تر برایم
 مطرح است تا آوازخوان و هر دوی
ما از یک منبع از یک آفتاب از یک نور
 بهره میگیریم چیزی که من میگویم
شعر می سرای چیزیکه ایشان
میگویند آهنگ می سازند - من -
برای شعر نامی گرفته نمیتوانم
اما او آهنگساز ترشته میخواند
من به شعر نامی نگذاشته ام - نمی
توانم ایشان آهنگساز لیلی
می خوانند و همچنان او آهنگساز
را چیز دیگر خواهد خواند - را -
بطه من و دریا ازین قرار می باشد -
سپاوون : و شما فرهاد جان
چی گفتی دارید -
دریا : چیزی را که من باید
افسانه کم در همین مجله در شمار
های گذشته گفته ام و آنچه را که
ایجاب می کرد عاصی محفل و
شیرین گفتند -
سپاوون : بچه های عاصی را
اینچنین هم میتوانم تعبیر کنیم
که وقتی ((یک آفتاب مشترک)) به
هر دویشان می تابد - یعنی یک
فکر مشترک هر دوی تا نزدیکی
می کشد - و شاید هم اصول این
((فکر)) را عاصی در گنجهای خود
نور میبندد کرده باشد -
عاصی : اینجا اصولی مطرح
نمیشود ، منتها منبع الهامی برای
هنرمند طایفه یکی است -
دریا : بالاخره اشتراک اند -
پشه داریم ، و این بیوند را نباید
دست کم گرفت -
سپاوون : این اندیشه را تعریف
میکند ، در یک جمله ؟
عاصی : بالنده شدن فرهنگ و
هنر و اجتماع مان -
سپاوون : بسیار خوب ! قبول
می کنیم -
سپاوون : خواننده ما میخواهد
بفهمد که شما چند ساله استید
از دواج کرده اید نکرده اید -
که ام فاکولته را خوانده اید و در
کجا زاده شده اید -
فرهاد : من یک شخصی
مجرد الاصل استم -
لطفاً فوق برگردانید



سباوون : ويك كسې بېشتر دربارۀ خودتان ...
دربا : ۲۹ ساله است ، از پوهنځي زبان و ادبيات در رشته
زبان انگليسي فارغ شده ام ، در كابل تولد شده ام ولي ۱۸ سال رادر
كند زنده كړه ام .

سباوون : وشا آقا ي عاصي ؟
عاصي : اېدجانب ۲۲ سال بېشتر در قرقه مليه حصه دم پنجشېر
زاده شده ام وليسانې خود را از فاكولتۀ زراعت در رشته علم نباتي
در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .

سباوون : شروع صحبت ما بېسار خوب بود خواننده هاي ما از شخصيت
شما حتماً شناخت دارند و معلومات فعلی هم كك بېشتر خواهد كرد تا شما
را بېشتر بشناسم ، وارد بحث ميشوم .

سباوون : اگر فرهاد دريا موانعي باشد بحث خود را از يك انريسي
موسيقي دهه اخير در افغانستان آغازي كيم .

دربا : با اجازه در آغاز ميخواهم بگويم كه زنده مي ماورنده مي مدت
ما رنگ سياسي را به خود گرفته و از هر دوي كه صحبت كيم نمیتوانيم
از گريبان سياست بپرون نشويم و اگر صحبت آتش كس تند باشد فكر
مېكيم كه ناگرم وشايد راه ديگري وجود نداشته باشد .

سباوون : مهم اينست كه آتش صحبتتان ما را گرم كند ، نه اينكه
بموزانند .

دربا : موسيقي ده سال اخير را به عقیده خود ميخواهم به
دو كته گوري صريح تقسيم كيم ؛ يكي موسيقي كه همنوا با تلهفانت و خواسته
هاي سېستم حاكم برجامعه ماست ده موسيقي صرفاً تفنني و بدون
دايتن اين بيان در نوايه اند پيروي .

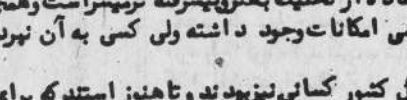
آغاز اين دهه با يك تحول سياسي همراه بود ، و تشيير سېستم
جامعه را در سېس داشت و سېستم جد يد حاكم خود غمقرا ت و موز هاي
معيولي رادر تمام شويانۀ زندگي ملت وارد ساخت و در زنده كسي
مجموعي معيار هاي را وضع كرد كه فرهنگ هم بالاخره در همان چوكا ت
قرار گرفت و در نتيجه فقط براي دو تپ هنرمند در جامعه ميدان كار
مهيانند ، يكي آنكه مثل خود سېستم مي اند پيشد ، دم آنكه

نيتوانست يا نميخواست با سېستم باشد و طبق معمول شروع كرد به پسي
باد و بي بخار خواني و يا اگر درست بگويم به ياره سرايي - بدون داشتن
بار اند پيروي در كارش اما هنرمندان خارج از اين دو كته گوري نبيز
داريم كه تاسيلند كردند ، بنا بر موجوديت يك باليسي نضراتي معين
نتوانستند يا نخواستند با سېستم سازگاري داشته باشند و درست از پنجا
قرار هنرمند آغاز گشت ، و من مقدم بر همه عوامل ، علت اساسي فرا ر
هنرمند را از كشور تضاد اند پيروي فكري كيم ، و در قدم دوم مساله نا

امنې ، جنگ ، توهين شدن ها ، پاسكري و غيره مسايل مابديده -
ديگري هم در موسيقي خود داريم كه بنام موسيقي غربت ياد شيم مېكيم يعني
غربت تحمیل شده بالاي مردم و نميخواهم سر اصطلاح تحمیل شده -
بپوشم يعني موسيقي در خارج از مرز و همه من فهمم كه تعفه غربت
بپوشا دي - بي ريشه شدن و دور ماندن يك نسل از اصلي مياشد .

بنام موسيقي غربت مازي بېشتر از تكرار مكرر نيست گرچه براي شان
زمينه هاي استفاده از تخنيك بهتر بېشتره تر ميراست و همچنان
در زمينه آموزش امكانات وجود داشته ولي كسي به آن نپرداخته
است .

ولي درد اخل كشور كساني نپيوند و تا هنوز استند كه براي رسيدن
به طرح يا راه سوي مبارزه مي كنند كه خاك فرهاد دريا از ان جمله



آواز دريا

شعر عاصي



نسلي كه فد بلند

مي باشد در آخري تحليل برداشت خاص خودم رادارم ... كه شايد بامن
موافق نباشيد ، من موسيقي ده سال را به نام ((موسيقي)) بيا
مېكيم .

سباوون : بطور كامل ؟ و منظورتان اينست كه دهه آخر هيچگونه
دست آوري نداشته ؟

فرهاد : قضايا رادرجموع سبب ده ساله مطالعه مېكيم ، سوال من
بېشتر دوي رشد مجموعي جامعه فرهنگي است تا بالنده كي هاي
فرد ي .

سباوون : ولي من با اعتقادات شما اينطور هم مواجه شده ام كه
در دهه آخر ميدان فراخي براي كار وجود آمده است ...
فرهاد : چنانكه تا حال آدم فكر نمي كيم چنين صراحتي در گفته
هايم سراغ شوه و دست آوردهاي ده سال متذكره گريان تمام مردم ما را
گرفته و تمام جوانب زنده كي ما را احتوا كرده است .

سباوون : در ده سال اخير بزرگترين مصيبت براي ما جنگ است و
بسيار طبيعي است كه هيچ عرصه نيتواند از تاثيرات جنگ فارغ باشد .
من موافق كه علاوه بر اينكه سكن است در طرح سياست هاي هنري
اشتباهاتي هم رخ داده باشد كه موجب محدوديت شده و يا شايد
تطبيق اين سياست هم در موارد زيادي با تعصبات و كليشه گرايي ها و
برخورد هاي غير عملي توأم بوده باشد ، اما همزيان فراموشي نبايد
كرد كه دهه آخر دستاوردهاي بزرگ دارد ، مثلاً شما كه خود محصول
دهه آخر استيد .

فرهاد : در سطح نشرات رسمي كه براي ملت كارهايم مي برآيد ،
هنوز بانيه ديگريمان آشنانيتند و فرهاد درياي واقعي هنوز تمام قامت
عرض وجود نكرده است .

و جوهر اصلي فرهاد دريا در نيمه پست كه هنوز ظهور نكرده است .
هنوز من آغاز نشده ام و طبيعي هر مقطعي خاص زماني ابتداء و تعالسي
خود تپرا در عرصه هنر ميداشته باشد .

سباوون : اميد وارم مردم بانيه ديگرتان نيز آشنانشوند و اما موسيقي
را شام صرف در چوكا ت سياست توضيح ندهيد ...
فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه درد اخل وجه در خارج كشور
و آنانيكه تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سياسي ميدان وسيع ممكن
براي شان ميرسيمت .

سباوون : به نظر شما كه ام نقاط سياست فرهنگي غلط بوده است
در حالي واقعي اينست كه رسايت فرهنگي ما طي دهه اخير كمتر ا د
عناصر مهم به مشاهده مي رسد ، مانند توجه به رشد موسيقي هاي

فولكلوري و يا موسيقي مليت هاي مختلف ، دروازه هاي موسيقي به روي
هنرمندان بسته نبوده و دولت از قناني استعداد ها و چهره هاي هنر
موسيقي پشتيباني نموده و زمينه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسيار صريح عرضي كيم ؛ در پنجا دو كته گوري يكي همنوا
با سياست فرهنگي سېستم حاكم و ديگري يا وسرا ها كه بار اند پيروي در كار
هايشان سراز نمي شود وجود دارند و من نميخواهم كه ياره سرايي كيم و
نميخواهم كه يك مبلغ سياسي و يك فرهنگي چوكا بشود ، باشم و بر عكس
آرزو دارم فزاتر از اينها چيز ديگري باشم ، ميدان بېشتر براي خود
داشته باشم و تمام آنچه را كه من حيث يك هنرمند احساس مېكيم و به من
الهام ميشود با در نظر گرفتن ايمان لازم به مردم برسانم .

سباوون : شما ميخواهيد كه آزادانه به هنر بپردازيد ؟
فرهاد : مطلقاً بلي !

سباوون : بحيث يك هنرمند در چنين موقعيت به چه چيز هاي خود را
متعهد مي دانيد ؟
فرهاد : باز هم ميخواهم كلي تر بگويم شايد مساله راحل كشيده .
مساله حزبيت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به يك حزب سياسي
 مطرح ميشود و مساله حزبيت به صورت عامش در مساله هنر فرهنگ
نيز مطرح است .

حزبيت در ارتباط با سياست كاملاً روشن است ، با خطوط و موز هاي
جد ا كنده از ديگر اند پيشه ها اما بر عكس حزبيت در هنر تعلق
داشتن به جوهر هنر را ميرساند كه من دوي رابيشتر مي پذيرم .

سباوون : يعني يك تعهد اجتماعي ؟
فرهاد : در نهايتش بلي !

سباوون : از نظر شما تعهد اجتماعي براي هنرمند امروز چگونه
ميتواند مطرح گردد ؟
فرهاد : شايد شايد بگويد سوال هاي وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه
هنگامي وشار ديگر ، ولي شايد همراي موافق باشيد كه هر كدام از اين
سوالها براي هر كدام ما انتباه جد ا كانه دارد ، شماره حل رفاه و
آرامش را از يك طريق پيشهاد مي كنيد ، من از طريق ديگري ، شايد
اصلاً با هم موافق نباشم شايد هم موافق باشم .

سباوون : در اصل قضيه تشيير وارد نمي كند ، اختلاف در شيوه هاي
دستيابي به هدف نبايد اهداف مشترك را ضربه بزند ، من فكر مېكيم
هر افغان هرجايي كه است امروز ميتواند در مورد منافع وطن در مورد
صلح و قطع جنگ و در مورد بېشتر اهداف مشترك داشته باشد ولي وقتي كه



از تعهد در هنر كم بزنم در پنجا نيز اهداف مشترك بلي مطرح
خواهد شد .

فرهاد : فقط يك جانب را من بېشتر و بهتر ارج ميگذارم ، ملت
افغانستان با تمام ارزش هاي كه به آن تعلق دارد .
سباوون : بهر حال ارزايي شما از موسيقي دهه اخير چي است ؟
لطف نموده بگويد كه موسيقي ما طي دهه اخير چگونه ارزايي
شده ميتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمي قبلاً عرض كردم و تا شرا ((موسيقي)) -
گذا شتم ، روي سياهي روي سبيدي اثر مربوط به حزب دموكراتيكيك
خلق افغانستان يا مجاهد نمي گردد ، در مجموع موسيقي رسمي را
موسيقي ميدانم ، ولي جنبش هاي ديگري هم ايجاد شده است كه
سربالنده دارند و تا هنوز مجالي براي نقس كشيدن نيافته اند .

سباوون : به صورت مشخص كه ام رگه ها ؟
فرهاد : استند آزاد اند يشاني كه ميتوانند آغاز گر جنبش باشنند .
در اينجا پهلوهاي تخنيكي كار مطرح نيست بلكه وزنه هاي اند پيروي آن
مسور د نظر منست .

سباوون : منظور شما از نسلي شايد باشد كه همراه با چهره هاي مانند
فرهاد دريا قد بلند خواهد كرد ؟
فرهاد : بلي .

سباوون : وشا بېشتر متوجه موسيقي امانورا ستيد ؟
فرهاد : نه ! منظور من موسيقي پست كه رنگ تمام انواع موسيقي
كشور را راداشته باشد ، تقريباً موسيقي آبيخته از تمام انواع و اشكال موسيقي
ما .

سباوون : در ده سال اخير نقطه نظر تان رادرمورد سياست گذا ري
هنري بگويد كه كدام ابعاد ي را از نظر شما داشته است ؟
فرهاد : سياست فرهنگي هميشه فقط روي كافذ مانده است و اين
به آن معني نيست كه چون كافذ هادرست اند پس آنچه كه انجا
يافته هم مطلوب است ولي از فيصله هاي كافذ ين تا جاييكه عملي شده
بسيار تفاوت داشته است .

سباوون : يعني ياي عمل لنگيده ؟
فرهاد : بلي - و باز هم اند پيشه يك حزب يا نظام حاكم نيتوانند
كامل و جامع باشند ، ميخواهم به اند پيشه دست بيايم كه چوكا ت شده و
محدود نباشد و به اين توفيق بېشتر در يك پديده هنري ميتوان ناييل
آيد .

سباوون : روي سوالات ما اكون به طرف قهار عاصيت و ايشان لطف
كند و بگويند كه شعر و شاعر امروز چه شرايطي احاطه كرده است ؟
عاصي : شرايط حاكم بر اوضاع يعني شرايط جنگ ، گرسنگي ، قحطس -
مرگ ، آزاره كي - برادر كسي - جامعه گرسنه مثل جامعه من و فقر
اقتصادي جامعه من فقر معنوي رابار آورده است ، انسان جامعه
امروزي من يا آواره است يا شهيد يا هم در جنگ است ، در چنين جامعه
كه هيچ يك از اعضاي بپكرش در جاي معينش موقعيت ندارد و زمان ظا -
لانه ترين شلاقها رابزرگده هايش فرود آورده ، معيارها و ارزشها و
خطبه هاي شعري هنر جنگزده اند ، در جريان جنگ اند ، اينكه شعر
را چگونه بايد ارزايي كرد و هنر را با چه ضوابطي اعتبار بخشيد ، دقت
خاص و بيم در كاراست شاعر در چنين جامعه هرجيز را جنگزده خوش -
نت بارو مظلوم درمي يابد و به خاطر هويت بخشيدن دقيق شعر
نيو شاعرانه در كاراست تا شعراين جامعه تدوين شود و سروده شود -
نوقها - سليقه ها - زيبايي شناسي مردم ، نقد و هنگانه است در د
آورا ست ، غم است ، پرممانده گيت ، فقر و نيتواند پست و دست
رسا در كار است تا جريان معنويت سوكوار را كه برجامعه مصلط است

چند ماه پیش متن مصاحبه گوی مارچوک رئیس آکادمی علوم شوروی را از مطبوعات انگلستان به دست آوردیم که با در نظر داشت مسائل و لحاظ مطروحه در آن به نشر آن اقدام میکنیم

انقلاب در علم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علوم شوروی دستخوش اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری با بنیاد سازی می تابد . انگیزه های این اصلاحات کدام است ؟ علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است . پس از ۱۹۸۵ ، میخائیل گورباچف بارها بر نیروی بالقوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و مصرأ از ملاحظه است این نیرو را هر چه کارآمد تر سازیم ، ناتوانی ، کند و خلاصه در جاذبه سیستمی که هر روز ناکارآمد تر می شد دیگر برایمان تحمل پذیر نبود . یکی از هدفهای بازسازی ، بسط زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت به پیشرفت جامعه شوروی . همچنان که می دانید فرهنگستان علوم تقریباً مسئول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است . فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن ، باید در تلاش گسترده استقرار دموکراسی در سراسر کشور ، الگو قرار گیرد ، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار دموکراسی نمیتواند در سطح ادیان و انکار محدود بماند ، بلکه باید به دست آورد های مشخصی بینجامد .

معمترین تدبیرهای شایع برای سازماندهی پژوهش از چه قرار است ؟

تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تشخیص دهیم مستحوا ضرورت انتصابهای جدید مطن است ، نظام رای گیری راستقرار کنیم . بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان انتخاب شدند . در این مورد گفتنی است که گاه برای یک سمت تا چهار نفر نامزد بودند . وسط سن اعضای جدید ، به نسبت سال باینتر سابق است . بسیاری از این اعضا ، کمتر از ۶۰ سال دارند . از این جمله اند : گونچار ۵۰ ساله که به جای بگولویوف ۷۸ ساله انتخاب شد ، یاسکینسکی ۵۲ ساله و میرزابیکوف ۵۰ ساله که به ترتیب جانشین مارکوف ۸۰ ساله و یایف ۸۴ ساله شدند . هدف دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوتهای پژوهشی است ، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسوولان بخشهای علمی . در نظام پیشین ، چه بسا افرادی استخدام می شدند که در صلاحیت علمی آنان جای حرف بود . از این رو آزمونهای در همه سطوح برگزار گردید ، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم . از کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد پس از امتحان برکنار شدند . گذشته از این تصمیم که ۸ درصد مدیران ، بی خود مدبر شده بودند چون فاقد عنوان دکتران و علم بودند .

این اقدامات طریماً باید موجب کاهش اعضای هیئتهای علمی شده باشند . این کاهش به چه میزان بود ؟ درست است ، و بوی نمونه بگویم که تنها در انستیتوتهای فرهنگستان

انقلاب در تکنولوژی

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حید قرار گیرد .

راجع به مدیران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدیران راجع به روشهای واحد همین و رتا آخره البته همیشه توفیق حکومت نمی کند ، و اگر نشود بر شالوده های علمی به توفیق رسید ، هنوز هیئت رئیسه دخالت می کند . اما عجالتاً که وضع زیاد هم خراب نیست برای نمونه ۱۱ نفر جدید به مدیریت انستیتوتهای انتخاب شده اند . فقط در مورد ۶ نفرشان درگیری پیش آمده است . ما ، در این درگیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای رسیدن به توفیق انتخاب کنند . اما نکته ای که وجود دارد این است که در صورت ادامه عدم توفیق ، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر ، هیچ فشاری نمی آوریم . البته کار ما در این سالهای گاه نیست ، اما همه تلاش ما این است که برغم درگیریها ، به تدریج امر را بهبود ببخشیم . برای نمونه مسوولان علمی را تشویق کنیم عرگاه که ۶۵ سالشان شده ، باز نشسته بشوند . آنان پس از باز نشستگی می توانند به عنوان مسووران انستیتوتهای پژوهشی در آن کار میکنند فعالیت خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند . بدین سان بیش از صد آکادمیسین که بیش از ۷۰ سال داشتند ، از مدیریت انستیتوتها کناره رفته اند .

سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود . حالا وضع چگونه است ؟ گذشته گذشته است . امروزه اعضای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند . البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود . ساختار و به تازه گسی

سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود . حالا وضع چگونه است ؟ گذشته گذشته است . امروزه اعضای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند . البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود . ساختار و به تازه گسی

با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب شده و اجازه سفر به خارج گرفته است . اولین سفرین هم به ایالات متحده بودند .

وضع آزادی بیان از چه قرار است ؟ متفرک داشته ایم در هر یک از نشریه های تخصصی فرهنگستان یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند . چند صفحه را به بحث آزاد اختصاص دهیم و مباحثه هایدون هم سانسور می منتشر شود . و آنکمی حتی سمت مدیریت مسوول را نیز تابع قرار کرده ایم که قبلاً گفتم : هیچ کس نمی تواند بیش از ۱۰ سال مدیریت مسوول یک نشریه باقی بماند .

یکی دیگر از هدفهای ما ، از بین بردن اسطوره اسناد محرمانه یا (داستویا) است . امروزه فقط چند درصد قلیل از اسنادی که در اتحاد شوروی منتشر می شود در دسترس عموم گذاشته نمی شوند . ما ، در های ارسیف هارا باز کرده ایم و دسترسی به اسناد را تسهیل می کنیم ، برای کاهش مدت انتشار بسج شده ایم . تنها مسأله ای که از این نظر برایمان مانده است ، مسئله فوتوکپی است زیرا خط تولید دستگاههای فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و بشاید سازمان نگرفته است .

آیا اثر حرفهای زیبا میخائیل گورباچف چنان بوده است که بود چه ؟ فرهنگستان افزایش یابد ؟

یقیناً البته ارقام که اکنون به شما خواهم گفتم هنوز مورد بحث اند و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید . اما به هر حال همه ها از وضع موجود رایع شما نشان خواهند داد . بودجه کار فرهنگستان در سال ۱۹۸۱ ، حدود ۵۰۰ ، ۰۰۰ ، ۰۰۰ روبرل خواهد بود (هر روبرل ، ۱۰۰۰ دلار از این رقم ، یک میلیارد روبرل سهم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و بقیه میان سه شعبه منطقه ای تقسیم خواهد شد .

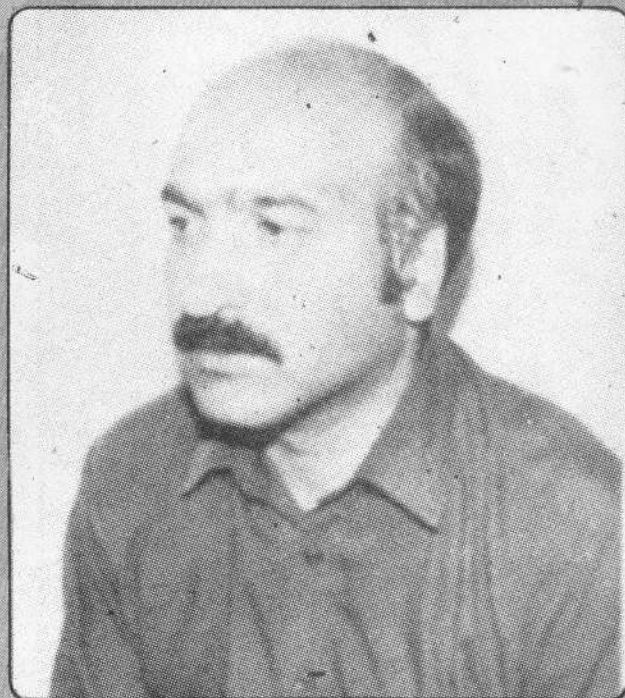
گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون روبرل اضافی نیز برای برنامه های دارای ارجحیت بیشتر به ما بدهند . این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون روبرل تجاوز نمی کرد . حالا خودتان قضاوت کنید .

از اینها گذشته قرار است ۳۰۰ میلیون روبرل دیگر هم برای ساختن سازهایی بگیریم . این رقم به اعتقاد ما کافی است . ما عرهای متعدد داریم . چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان و برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم . قرار است این شرکت ها کل هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان نصف کنند . همچنین قرار شده است یک مرکز بزرگ برای از خارجیان نیز طبقی مستند در های بین الطلی ساخته شود که ظرفیت تا ۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت . امید داریم کارهای ساختن ما تا ۱۹۹۵ به آخر برسد .

مشهور است که دستخیز دانشمندان شوروی بسیار پایین است . برای جبران این وضع چه کرده اید ، البته این وضع خاص شوروی نیست و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستخیزشان شکایت دارند .

به ترین بود که برای دانشمندان سابق بر این ، دو رده حقوقی بیشتر وجود نداشت . امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداقل ۱۴۰ روبرل واحد اکثر ۴۵۰ روبرل در ماه بشود .

بقیه در صفحه (۷۸)



چند شعرازه از قافیه‌های کوه‌دانش

ضربه و زخم تبر

درومن ان شوری که می دیدی نماسد
چهره‌ای عکین، لبی بی‌خنده‌ام
گورگردان است اری بیگم
مرده‌ام، دیری است اما زنده‌ام

شام‌ها تاریک تر از صبح گور
روزها افسرده تر از شام‌ها
دیگم درد دل نباشد اری و
نوشخندی از فروغ با‌ها

خوشه‌ی پروین و ساغ ماهتاب
در نگاهم تیره گشت و زرد شد
کوره‌ی داغی که عشقش که نام بود
دردم خاموش گشت و سرد شد

اختران در دیده‌ام چون سرب داغ
کلهکشان چون رشته‌ی منجوس دار
آسمان مُرداب خالی از نفس
افتاب محبدم، دود و غبار

نصی کل شعری بروید بر لبم
نی طنین ناله را بانشد انر
من درخت خشک تنه‌ها مانده‌ام
اشنا با ضربه و زخم تبر

قافیه سبز جوانه‌ها

ظلمت زند به شانه‌ی ما تازیانه‌ها
بیداد هر دقیقه کشتن نوبخانه‌ها
سرمایه به شیشه و دیوار و پنجره
رکبان مشت خویش بگوید به خانه‌ها
هر صبح دیو مرگ دهن واگشاید در پیخ
از آسمان گلوله بریزد شبانه‌ها
دیگر بهار بساو گشاید نفس شود
در خاک خفته قافیه سبز جوانه‌ها
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است
دیگر به شاخ و شاخه نینداند لانه‌ها
ای باد! ای سم، ای اضطراب شوم -
یک روحشت است در توانرها، نشانه‌ها -
آواره تاکها بنمایی پرانده‌ها
بر باد تابه چند کسی آشیانه‌ها ؟

لستنه

دل تگ و دل تگ و دل تگ و دل تگ
کند هر لحظه غم بر جانم اهنگ
نمیدانم که تا کی تا کجا همان
زند این اسبان بر شیشه ام سنگ
مدام خسته و خونین و خمی
به دار شب مرا کردند آونگ
شب تاریک من در بند ظلمت
سراید عمر من همچون شباهنگ
نباشم آشنا با خنجرده هرگز
نمی خیزد سرودن ازین جنگ
بشیرم از سیاهسی از سبیدی
به هر رنگی بود صد گونه نیونگ
کند موه راست بزاندام هر دم
اگر از آشتی گویند یا جنگ

زنگ تمینه

به هنگامی که می آید بهاران
به هنگامی که گل روید به بستان
بمید ابر در مرگ سیاهوش
بنالد باد همچون سوکواران
بسان قصه ی سحراب تلخ است
سرود مرغان بر شاخساران
به مرگ آن عزیز رفته از دست
فروشد رعد همچون پوردستان
نمود سوگ رستم ابر تیره
نشان اشک تمینه است بهاران
سراید داستان کین ایمن
هزار آوا اگر گردد غزلخوان
ز خون رابعه روید گل سخن
بفشده سوزند زان زلف افشان

کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام
تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیده ام
از لایم ها فتاده و گردیده لال و گنگ
بسی خواب های ناخوش و نحوس دیده ام

خورشید همچو اسپ سیاهی گسسته یال
بر مرقع کبود فلک راه می سپرد
نقش عشق نوری دیننده سال را
از ذهن هر ستاره ی تا بنده می ستود

هر چشمه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها
هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهار
کهار زبرود ، هر راه پر تگاه
هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

باران ، تگرگ مرگ ، خونین زبان برگ
صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر
جنگل ، سپاه زخمی ، مغلوب نا امید
مهتاب ، باره باره ، هر باره سنگ قبر

گاهی ز دورها وز اعناق ابرها
می شد یکی سوار سپه پوش آشکار
با چهره ی سیاه تر از زلفهای گور
با قامتی دراز تر از دود انفجار

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود
می خست با دونه ی خود سپینه ی مرا
من خواب های ناخوش و نحوس دیده ام
تمبیر چیست و حشت و شنیه ی مرا؟



راه رفتن با بوتها کُری بلند برایم مشکل بود

همانشب به اثر حمله ایند یسیت در راه شفاخانه چشم از زنده گسی پوشید و فاجعه یک عشق نامراد در قلبم ثبت شد. و از همان روز همیشه از شروع اول صبح یک شاخه گل (گلبرگ) را روی یخن خود اسنجا می‌کنم.

— بیا بید اندکی بیامون هنر شما صحبت کنم. از راهیایی نخستین تان به هنر چه خاطره‌ای دارید؟ به صنف ۴ مکتب بودم که از بالایی ستنژ مکتب بام به سوی پوهنی ننداری باز شدم و بعد از ترانه خوانی به قالبب نقش‌ها و اکت‌ها کشانیدم. شدم.

— یعنی که از همان خورد سالس به هنر تمثیل علاقمند بودید؟ — علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم به تیاتر چیز دیگر بود. یکروز نزد مادر رفتم به خاطر دوختن توپ فوتبال از پول خواستم. مادر در جواب گفت: «لایچم مرد شدی حالا از خود پیدا کن، برو گلکاری کن هیچ عیب نیست.» مثل آن بود که چکشی بر فرقم خورده باشد. نزد برادر رفتم گفتم مراد رصحنه تمثیل شامل کن. بعد هاهم درس خواندم و هم بول بید اکر دم.



— هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی که آسان؟ — نه، مشکل. اگر هنر تمثیل آنقدر آسان میبود در هند همه دلیپ کار میشدند. من در یک نمایشنامه در بار یک جمله را تکرار و تمثیل کردم که باریازدم هم ضعف کردم و نقش زمین شدم. ده بار گفتم: «(صاحب برای چاشت چی فرمایش مید هیسد)» بقیه در صفحه ۸۴

خلیل احمد قاری زاده از جمله مستلین خوب و موافق تیاتر و تلویزیون است وی در اجرای نکته‌ها و اسبایات هانقش خود را چنان با مهارت اجرا میکند که (بد را سیاتها) لقب یافته است.

اوید قتر جمله آمد. تا برای خودو همکارانش جمله ببرد، نگذاشتیم بدون مصاحبه برود. بهخصوص از بدین وقت راجع به گل تازه بی که همیشه به یخن کرتی او سنجاق است، سوالی در دلم می جوشید و آنروز هم که دعوتم را به مصاحبه پذیرفت اولین پرسشم راجع به گل سرخ تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش سنجاق شده بود.

— این قصه ۲۷ سال قبل است او عشق من بود یک عشق بی‌آلایش هردو همبازی دوران کودکی بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم. قد افراشتیم و مهروریدیم. آنروز یعنی ۲۷ سال قبل در باغ چهلستون باد وستان و اقارب میله داشتیم عصر که بخانه بی آمدیم از جلدان یک شاخه گل کوچک (گلبرگ) را کندیم به یخن کرتی ام سنجاق کرد و گفت بعد از مرگم هم این گل را بپزمرده نکنی. قصار!

پاره‌ها

و



نقش‌ها

دعوا بر سر سری دیوی

فلم خواست تا آن صحنه را بردانند و به کارگردان فلم هم تلکسی تقاضایش را ابلاغ نموده گفت در غیر آن مجبور خواهد شد اقدام لازم کند. کارگردان تقاضای سری دیوی را نادیده گرفت زیرا قانوناً تهیه کننده مکان فلم در صورت اقامه دعوی سری دیوی مسؤول می شدند. محکمه حکم کرد که آن صحنه را بردارند و تهیه بقیه در صفحه ۸۲

هند سرزمین تعدد فرهنگهاست با وجود آنهم دختران فلم‌های هندی حاضر نیستند در فلم‌ها بوسیده شوند. ولی به قول «(رومیش مهران)» کارگردان فلم «(مرو)» در یک صحنه این فلم متن جکروتی سری دیوی را بوسید. قبل از به نمایش گذاشتن فلم سری دیوی موضوع را عادی تلقی میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند شد سری دیوی از تهیه کننده مکان



د مرحوم استاد يعقوب قاسم
له د ولسم تلين په مناسبت

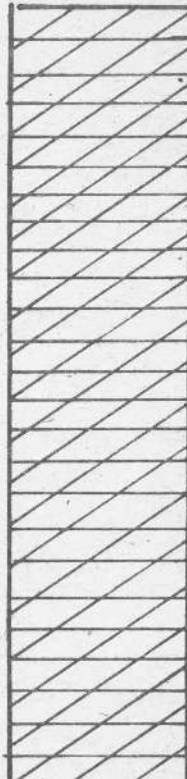
دهيواد د شنه بې بېل



هغه زموږ د هنراو هنرمند
روڼوڼکي هيواد پوټلی اوټولټی
گران سندرفار ي و هغه
زموږ د وطن د شنه بې بېل نارامه
او خوش الحانه بېلې و چې په
خپلو ترانو او سندرونو د پير
خوږ من زړونه خوشحالول او د
مېنې او محبت تخم ي په خېسل
استراخيزه آواز د انسانانو په
زړونو کې کاره د هغه خواږه
آواز کلونه کلونه د هيواد په فضا
کې انگازې خوري کړي او اوښتم
فېر د کلونو د گرد جنو غوښتې
له شاخه غوږ ونوته راځي اولکه
د پسرليو کلونو زړم او لکه
سهارنې برخه د زړه او ذوق
مر اوي شوي باني تازه کوي او
شني ي ساتي.

اوهغه د موسيقۍ د لوي استاد
قاسم افغان مشر زوي يعقوب
قاسم و چې د خپل سموزونډ
په اړوندو کې يې زموږ د موسيقۍ
محفلونه او مجلسونه تاود موساتل
په زړونو حاکم شواوږ و نو په
پراخه اوسپنځلی د نيا ي حکومت
وکړ.

استاد يعقوب قاسم په
۱۲۹۶ کال وزېږيد. پلار يې
هغه ته ځانگړي توجه درلوده
اوبه داسې حال کې چې د کابل
په رشد په ښوونځي کې په لوست
بوخت و د خپل استاد پلار
قاسم افغان شاگرد هم شواو د
بقیه در صفحه (۸۲)



سینا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

چيزي راکه خورده نمتوانم
شپړني باب است.
من کتاب هاي رادوست د ارم که
کرکترها و داستانهاي واقعي
زنده مي رايان کد. از عطريات
خيلي خوشم مي آيد بدین خاطر
يك کلکسيون عطريات د ارم.
استراحت را خيلي خوش د ارم.
من همیشه قبل از خواب در مورد
این فکر میکنم که من روي ستاره
باشم که در داخل و خارج کشور
د دوستاران هنر فلم ازمن همیشه
ياد کنند.

محب زاده

نام مشهور شدم. یکمقداد دو-
ستان نزد يك از روي نواز سر را
بنام ((دالی)) صدا مي زنند.
من رنگ سفيد را خوش دارم
ميتواند سفيد خالص باشد و يا
ترکيب سفيد با ديگر رنگها. سفيد
رنگ انتخابي فاميلي ما است. بعد
ازينکه در جهان فلم قدم گذاشتم
رنگ زرد را هم پسنديدم زيرا
لباس زرد در فلم ها هم جذابيت
دارد.

من وقتی از خانه خارج ميشوم
لباس ساري ميپوشم. هر غذا ي
قابل خوردن را مي پسندم صرف

((منجاري دهوي)) که در
جهان فلم بنام ((سینا)) شهرت
دارد يکي از جهره هاي تازه.
سينماي هند ميپايد. اين ستاره
در آرزوي اينکه روي مانند ها.
ماليني ستاره سابقه دار در
داخل و خارج کشور از شهرت وافر
بهره دار باشد. به سينما رآورده.
وي در مورد زنده گی اش چنين -
حکایت میکند: نام اصلي من
((منجاري دهوي)) است اما
بعد از بازي در فلم ((تلك)) که
دايوکر فلم نام سينما را بالايم
گذاشت در جهان سينما به اين

دريسور تياتر

داشتم، نمايشنامه (نامه نگار شدم.
وسوگند) را با حميد جليلاشتريک
دايرکت کردم، و کار اخري من
دايرکت نمايشنامه «انگشتر الماس»
نوشته محدي دهاکوي است که
چندي قبل نمايش آن آقاز
يانت، اين يك نمايشنامه کميدي
وانتباهي بونه که در آن مساييل
عرف و عنعناات بيجا تبليح ميکړد.
همچنان د زړه يکي هاد رنسا.

من در رشته تياتر د رځان
از کشور تحصیل نموده ام. د رسال
۱۲ بعد از ختم دوره سريازي
همکاري ام را با کابل تياتر افراز
کردم، که کار نخست من در کابل تياتر
دايرکت نمايشنامه ((تحد يقي))
نوشته بشير سالم بود. بعداً
د نمايشنامه هاي اتونويسيستی، کام
به سوي نور د نمايشنامه خانم
جان نقش هائي را به عهد ه

فکرشایعه را کرده‌ام

کوکه: سلك اولی من خدمت به
بیماران است کم حرف است. زود
انترنیکیم رقابت‌های ناسالم
سیناراضیه میزند.



ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه
به حجله گاه رفتن ویا آوازخوانی
وداع گفتنش. درین این داعیه
رایدند آوردن تاباوی مستقیماً تاس
حاصل کم.

چند روز پیش. پسر از تلاش
خسته گی ناپذیری. باوی توفیق
صحبت دست داد. به نمایندگی
از دوستان آوازش بر سرش
های را باوی مطرح ساخت که در
ذیل بایا سخ‌های آن یکجا
میخوانید.

س: محترم شمس‌الدین مسرور
علت دل‌سردی و دوری‌گیری تا آن
از تلویزیون را. در بهلوی موانع
فاسیل. بن تفاوتی منسوبان
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره گیری آواز هنرهای جاهای
خالی هنرمندان می‌انزایند

ژینوس. هنرمندان توری که
چهره بشاش برده تلویزیون
را زحمت و آواز شور انگیز و شادش
دل‌ها را فرحت می‌بخشد. از
عرصه چند ماه است اهنگ جدیدی
را در رادیو یا تلویزیون نیست و
به هواداران هنرش بیشکش
نگرده است. این امر موجب است
نشر مضمونی در اخبار هفته ران
اهم ساخت.

کسب توضیحات پیرامون گفته
های محترم شمس‌الدین مسرور
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

چهره‌ها و



گویند: من هنرپیشه بودم

برسن: حقه ای تو نیست.
 پاسخ: من صوری دیگر فکر
 میکنم. زمانی من تنها و کورکورانه
 غرق کارهای خود بودم. ولسی
 اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف
 مردم بسازم. زیرا آنها معتقدند
 هستند که لمس ازان کارهای طاقت
 فرسایی را متحمل میشوند. (مهش
 بات) و برادر من بالای آنچه کار
 میکند. رنج میکنند. از آنجا که
 وقت زیاد معتقد نیستند. من
 کار کردن با ((شیبوسیترا)) را دوست
 دارم. او آنچه را که تو میخواهی
 می انجام میدهد. و خود را اینکه
 بالای تو امر کند تو را لایق امر کن.
 به همین ترتیب (ویشوانا) -
 و ایرکتر دیگری است که من بالایی
 معتقد استم. با ایشان هر چه را
 بروم یوسران با یک آدم عضلاتی
 رفت و آمد دارد و من با استفاده از
 فرصت در این گیرودار ایوانی چنین
 آغاز کردم.

بقیه در صفحه (۸۲)

- کسی از من خواهرش کرد که در
 فلم (غیرت) نقش را که نزد یک
 به وظیفه ام است. بازی کنم. و
 یعنی که من توسط ضد انقلاب
 اسیر میشوم. بعد او را که زخمیست
 در زمان میثم
 - پس نقش شما جالب است.
 - ولی این طور نبود. فقط
 خاندن وی در صحن شفاخانه از من
 تحقیق میکند. این بود نقش من.
 که من سخت از آن ناراضی هستم
 - پس حالا شما قطع رابطه
 کرده اید.
 - بقیه در صفحه (۸۲)

کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی
 کرد. و انانی که هنگام شوتینگ صحنه
 های ازین فلم حاضر بوده اند.
 او را موفق میدانند.
 - کوکبه در شفاخانه در صحن بیشتر
 بخارند وی ناراضیست است. ما
 در شفاخانه به دیدنش رفتیم. وقتی
 از او پرسیدم:
 - چی گونه از لایه لایه دیا و
 در زمان بیماری به سوی سینما
 راهش را باز کردی؟
 - با یخچندی با ششم داد.
 - تحقیق میکنید
 - نیمه تحقیق و نیمه مباحثه

در فلم شمال و جنوب ۵۳۳ هنرپیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال
 ریست بدو میزدند. که در آن
 یکبار دیگر خنده بزرگ شمال و جنوب
 آمریکا به شکل بسیار آشکوه به روی
 پرده می آید. ساختن این نوع
 فلمهای پر مصرف و عظیم (موسر
 پرودکشن) در تاریخ سینما به
 ندرت است و میشود. جندی پیش
 یک قسمت از فلم در تلویزیون نما
 شد و آن شد و پس از نظریات
 تماشاچیان فلم بازیگران جدید و
 حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال
 و جنوب بودند غنی تر گشت.

الیزابت تایلر هنرپیشه محبوب
 سینمای هالیوود در همین تازه گی
 ها بازی در فلم جدید شرابنا
 شمال و جنوب به پایان رسانید.
 فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی
 به کارگردانی ریچارد - ت. هافمن
 دو سال پیش شروع شد. که یکی از
 پرمهرترین فلم های میناشد که
 تنها بازیگران مرکزی آن به ۳۰۰
 نفر میرسد و نقش های دیگران
 ۲۰۰۰ هنرپیشه نقش آفرینی
 میکنند.

نقش ها

سپاروون
نسخه

۱۲

۵۱

Gauinda
Kimi Kathar

گویندا هنرپیشه معروف سینمای هند است.
مصابه بسیار جالب او را در صفحه
۵۱ این شماره به نشر رسانید، ایم که در آن
پیرامون خود و کارهای هنری اش به
تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از -
مصابه خود گفته: من بعد از عروسی
مکمل شدم. در زنده گی دوبار عاشق شده ام.

گویندا
کیمی کتار

چراغ خاطرات

آر، دی، ماته

کارگردان و فلمبردار معروف

سینمای هند از خاطرات خود قصه

کار است. راجکمار بسیار چانه

شهامت است. پرتیو راج

را شانس یاری نکرد

میکند: دلپ کمار عاشق

میزند. امیتا به بچن با

باهمت بود. مدهوبالا

مترجم: مهدی دعاگو

روزگاری ((بمبئی تا کیز)) یگانه
منبع تولید فلم هاد رهند بود که
در آن ((دو یگانی)) و ((هما -
نسواری)) دو جوان تحصیل کرده
در رصد کارها قرار داشتند.
در این استودیو هنرمندان،
تکیمین هارو سباز همکاران همه به
صورت یک سان استخدام شده
بودند. اداره جیان ایستاد
استودیو، کلیه حواج و ضروریات
زیورستان را در نظر گرفته و تدابیر
عادلانه بیسی گرفته بودند.
در این یگانه استودیو یی فلمبر
داری، مغازه هارو و دستگاه های

در خدمت بودند که کارمندان مواد
مورد ضرورت خود را در برابر یک
درست خط در کتاب فروشات آنان
تا مین میکردند و سپرد را خیر ماه
وقتی معاش می گرفتند، به تصفیه
حساب میبرد اختصار.
شعبه، بیمه، یکی از فعال ترین
بخش استودیو بود که برای رفیع
تکالیف صحنی هنرمندان و کارمندان
آماده خدمت بود و هرگونه معالجه
و تدابیر را برای آنان انجام میداد.
گلوب سبورتی استودیو بود را اختیار
علاقه مند آن ورزش بود که گروهی
بقیه در صفحه (۷۰)

دلپ کمار و سایر بان

شطرنج بیاموزیم

چند مشوره میتودیک

تعیه کننده: همایون محتاط



۲- بهای (پوتانسئل) های جنگی در شطرنج

در شطرنج قبل از درگیر شدن نبرد هر دو جناح متحارب، دارای (پوتانسئل) ویا منابع ذخیره ای مساوی جنگی میباشند ۱۰۰ -
نستن بها و کاربرد معقول و اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرض و تدافعی بازیکن، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید.

پوتانسئل (Potentials) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه، یک وزیر، دو رخ، دو فیل، دو اسب و هشت پیاده است. در ترمینولوژی شطرنج، رخ و وزیر رابه نام (مهره های سنگین) و فیل و اسب را به نام (مهره های سبک) یاد میکنند. وزیر، قویترین مهره در شطرنج است. بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ بایکی از مهره های سبک و دو پیاده است. ولی یک رخ و دو مهره سبک، نسبت به یک وزیر، نیرومندتراند. رخ، از نگاه نیرومندی، در صف دوم قرار میگیرد. رخ، نسبت به اسب و فیل، برهاتر است. یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل یک رخ است. البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معینه آن هادر می باشد. بحاطب است گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاقی کند.

رخ، در برابر دو مهره سبک، ناتوان تر است. اسب و فیل دارای مین ارزش اند. یک مهره سبک (اسب یا فیل) معادل به

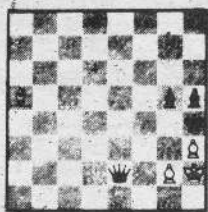
سه پیاده است. پیاده، ضعیف ترین مغز در تیرو های شطرنج است. ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد، زیرا بهای پیاده در انجمل بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاطب جهت مات کردن یکی از جوانب موجود نباشد، افزایش مییابد. در چنین حالت، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده، خود را تعرض اخیر به جلو برده و مرستند وزارت تکیه زند.

شاه، پر بهاترین مهره در شطرنج است. زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته گسی دارد. تعرض مات کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است. همچنان شاه، از مهره های دیگر تفاوت دارد، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بها و نیرومندی آن نهفته است. در شروع بازی، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه، مهره یست ناتوان و یا یستی با همه امکاناته از آن دفاع شود، ولی در انجمل بازی، هنگامی که هراس مات شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند، نیرومندی و نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سیر میکند.

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیاسات گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسل های استاد

شطرنج است که نباید به آنان به مثابه قواعد مطلق که همواره تحت همه شرایط، قابل تطبیق اند برخورد نمود. نه تنها در بازی شطرنج، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری، قوانین، استثنای خود را دارند. به گونه مثال اگر کسی نمایی (۱) نظر اندازید، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتمی نصیب او خواهد شد. ولی همحسابات

چنین ساده نیست. در نمایی (۵) سفید با دانستن این که او دارای برتری یوز میسونل Positionnel یا برتری وضعیتی است، در فرو گذاشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی، کار نگرفته و عملیات خرد کننده می میرد از



حرکت 1- Fe7 !
2- Fg3++
و آن مات را

تدارک می بینید
1- ... Wf2
2- Fd6 !

معطل چال ۱ به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت رابه طرف مقابل وا گذار میشود. حالا در نمایی (۱) سیاه به روش سوگ سوینگ (Zugzwang) در افتاد است. سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند، تلم میشود. در مین جاوز پیسفید نمیتواند خانه f2 را ترک گوید، زیرا در آن حال با (Fg3+) ویا (g3++) مواجه خواهد شد، که در آن صورت نه پیاده سیاه در (g5) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت (Fe7++) تسلیم با مات واقع خواهد شد.

2- ... Wf4+

سیاه وزیر را قربانی میکند
3- Fxf4
بایستاد حد اقل بعد از 3- Fxf4
gxf4 بازی را ساسی کند
ولی 3- g3+ ! Wxg3
++ Fxg3 4- و مات.

بدین ترتیب دیدید که موقعیت ناگوار شاه سیاه، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید. لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای هر مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی و یا یوز میسونل، برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذارن های که در فروق انجام داده شد، با جاسات انگا نمود.

ادامه دارد

قربانعلی نقاشی

پیش از این

متن است



الی ۲۰۰۰ از تابلو های داروین
امریکا - اتحاد شوروی در کشور
های مختلف فعلاً وجود دارد .

- اکنون چه تعداد تابلو های

آماده درد ستبرس دارید ؟

- فعلاً در حدود ۵۰۰ تابلو

روغنی خورد وکلان که برای سفر

به آلمان دموکراتیک آترامیه نموده

ام درد ستبرس دام .

- راجع به سفر های هنری

تان اگر بیرس آیاگاهی سفری

به خارج از کشور برای نمایش

تابلوهایتان داشته اید یاخیر ؟

- نخیر تاکنون به این منظور

سفر نداشته ام .

- اتحادیه هنرمندان باشما

در این زمینه یاری نرسانده ؟

- کاملاً نه زیرا تابه حال

هیچ اثری به حیث یک هنر

مند در اتحادیه هنرمندان مو-

جود نیست و شاید هم به نظر

آنها من اصلاً هنرمند نباشم .

- به هر صورت پرسیده

می توانم بیرو کدام سیک استید ؟

- من بیرو سبک ماست -

مید العزیز خان می باشم .

- بهترین و والاترین اثر

آفریده شده شما از نظر خود شما

کدام اثرتان است ؟

- بهترین اثر البته به نظر

بقید صفحه (۸۱)

های باشد چه تابلو های رنگ

روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال

کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید

در حالیکه تابلو های رنگ آبی

به ندرت میتواند تا زمان های

دیر بدون تغییر باقی بماند

مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو

های رنگ آبی تغییر مینماید .

- منبع العالم برای شما در

قسمت نقش آفرینی تان چه بوده

طبیعت انسان یاچی ؟

- زیاد خوش دام از طبیعت

بیاموزم و طبیعت را نقش کم نهرا

طبیعت خود استاد است برای

آموختن رنگ های برای منعکس

ساختن زیبایی های طبیعی باید

به عرض برسانم که من از خیال

پردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ

خوشم نمی آید آنچه را که نقش

میکم می خواهم بر مینای واقعیت

استوار باشد .

- به چه تعداد از تابلو های

شما در گالری ملی کشور و همچنان

در خارج و در کدام کشورها آثار

هنری شما موجود است ؟

- در گالری ملی همین اکنون

به تعداد ۸ تابلو من موجود د

است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله

خان در مکتب صنایع شاگرد بودم

بعد از سپری نمودن دوره تحصیل

از صف ۱۲ شعبه نقاشی همان

لیسه در سال ۱۳۱۰ شروع به کار

نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال

۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین

هنگام و این مختلف من حیث استاد هنر

نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر

انجام یخدا از سال ۱۳۰۰ تاکنون

مشغول هنر نقاشی به صورت غیر

رسمی در خانه می باشم .

- هیوه کارتان در هنر نقاشی

چگونه است ؟

- شیوه کار به شکل روغنی

است یعنی تابلو ها میکس رسم

نموده ام اکثر از رنگ روغنی

استفاده شده است .

- تفاوت های قابل ذکر تابلو

های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟

- مهمترین تفاوتی که بین

رنگ روغنی موجود است همانا

به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاشی چهره

دست کشور ۲۱ سال قبل در -

قره بنی چهار کابل متولد گردیده

است و از جمله نقاشان ماهر

کشور می باشد که تابلو های

آفریده شده او هواخواهان خود را

تا خارج از مرز های کشور در طول

سال های سال داشته است .

اینک برای آشنایی هر چه بهتر

و بیشتر با این هنرمند توانا

مباحثه می نای انجام داده ام

که با هم می خوانیم .

- محترم قربانعلی هنر -

پرسیده می توانم تحصیلات شما

در زمینه هنر نقاشی تا چه حدود

است از کدام سال بدین سو

روی کدام هدف به این هنر

علاقتمند شده و دست به کار

ندید ؟



aya Soraya Eslandiary

شهبانو تریا: اکنون سخن میگویم قصه های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند

پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا ملبگارا زیاد داشت

شاه چگونه بعد از طلاق با خانم پیش از ارتباط برقرار می کند

میگویند شورش را به شکل خونین آن فرو نینشانند. برای مادر این سالها، دوران هولناک و اندوه-باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نهموده بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شو-هرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تاحدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط بالانسبه گریه و میش برقرار کرد. هر باری که از -بختیارها نغری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادر درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۳۲۲ مراد را - ینگاهی، که انگلیس ها در افغان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد. مادر در شفاخانه بادکوبه ((شافر)) که یگانگی زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معنائان آورد. نام را ثریا گذاشتند و آنهم به دلیل آنکه ثریا از ستاره گمان درخشان آسمان است و نزد شرقی های یک مفهوم مقدس.

مادر در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدر گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

داشت جوانی قوی ویکل و چارشانه بود. آنسو در نگاه اول عاشق هم شدند. مادر در او انیکه هنوز مکش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدر به پایان رسید روانه ایران گردیدند. در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گمان قاجاری قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. و به با بایستند. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورش ها را درهم شکستند. بختیارها نیز کسی بر از برکت والد ینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدر منحنیت یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جواد نشست. مادر مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روزانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرو می ریختند. رضاشاه

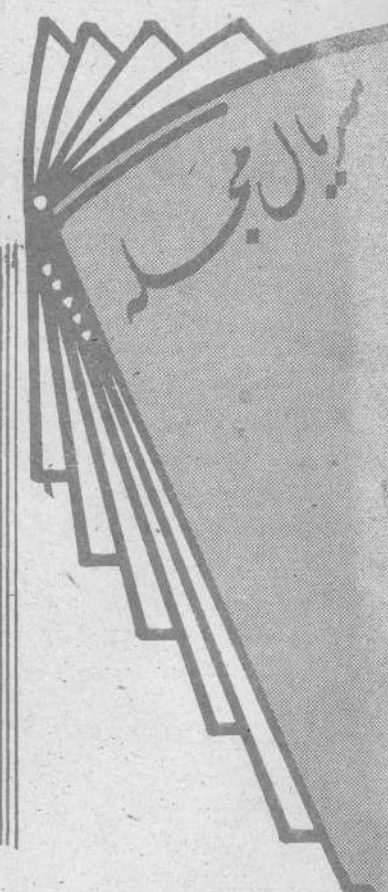
سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در - یادداشت هایش چنین نوشته بود: ((وقتی آنوقت و خوار و بار ما که آنرا به شک - بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرازیر شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و گشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیتوفسک) اتحاد شوروی - آتش برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی - برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام ((موا بیت)) والد ین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادر کلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدر - کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانش، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز، مادر در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدم آشنا گشت. مادر آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوشترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

بود. انفلاسیون تقریباً سیری شده بود. این زمان مادر در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خورد - لی بیشتر نبود. وی ((ایوا کارل)) نام داشت. مادر آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو - های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادر من شغل تفنگ سازی داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریک فابریکه تفنگ سازی میفرستاد. پدرم مادر ((فرانسو کارل)) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی ((او. ای)) بود بایکی از دوشیزه گمان آلمانی بنام ((الما زلر)) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند برایش به دنیا آورد.

در اثنای جنگ اول جهانی، والد ین بزرگم برای جاسوسان به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هگزین جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکوبر، والد ین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادر که آن زمان نه

مادر ملکه
ثریا با چاکلونه
عاشق شد
و ازدواج کرد



از ادبیات کهن

* شامری معمل گوی، پیش از این (جامی) گفت که دروش خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده ای خضر صی خواسته که بخد روی و پیش تو افتد. تو دهان باز داشته ای و در دهان تو افتاده.

* شامری پیش از این (جامی) فرزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروازه شهر آیین تا شهرت یابد. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعر تست، مگر ترانه یزید بعلوی شعرت بیاویزند.

* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف میجست. در چنین وقتی رشید و طواطرا ذوق صحبت ادیب صابر پیدا شد. چه بایک یگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثاتی و مطالباتی میبود. ادیب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام داشته بود. زبان سلطان سحر نشو و نما یافته و در اصل از بخارا است. اما در خراسان کسب کمال کرده و انوری و اوراد شمر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و خلاف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادیب رسید، حلقه بردارد. کنیزکی پیس در آمد و گفت کیست؟ گفت رشید است و ادیب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیعه گفت: آنکس که برون رود درین روز فرزند تراز او کرد گر نیست ادیب شنید و سراز در پیج بالا خانه که پریشان الا - بساخته بود، بیرون کرد و در جوابش بر بدیعه گفت: من خود بحر سراسر خوشم پیدا است که در پیوند رکبت

قصه های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند. باید به برلین بروم. پدرم متذکر شد: متأسفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طلفت برو، من نیز به زودی در نیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهِ مادرم با عبور از بحیره کسبین به وسیله کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتیم. شش ماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم، پدرم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت های زیادی به خاطر استخراج نفت با ایران پروتوکول هایی عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین های متعلق به بختیارها را خریداری نامی. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جنابعالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یک نوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگم پدرم محکم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله یی که با بختیارها صورت گرفته، متأسفانه است، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین های آن آماده است. آیا حاضر به امضا کردن نشأستید؟ کاکام هوشیاری را از دست داد با آنکه قیمتی را که اکنون دریافت میکرد، به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد. موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصبانی مزاج و جنجالی میگفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. پدر کلام هر یکشنبه مرا در باغ وحش میرد. جاییک خوراک شادی ها و فیل ها را برای شان میدادم.

تایستان ها قاعدتا به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میروند. عکاسان مطبوعات و نشریات به عنوان تزیین بودن زمین عکسبرداری میکردند. من از ریاحه های محصور و آب خوشم می آمد، آنجا آبپازی کنم. زیرا از بحیره های بزرگ خوف داشتم.

در آغاز سال ۱۹۳۲ پدرم، مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری های دیگر نیز از حقوق شان گذشته بدینگونه رضاشاه کوشید قدرت نژاد ها و قبیایل

مختلف را بشکند. اما پدرم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۲ مادرباره به ایران رفتن و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه پدرم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبور شدیم سبزی، و سنارها را در زیر شعاع آفتاب روی غروب شامگاهی بدیدار گشت. در برلین بد زخم قصه های هزار و یک شب را به من مینمود. از بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. پسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گرم کار یافتیم.

آنشب من قصه های هزار و یک شب را که از پدرم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم. آواز خوانی ها و شعر خوانی ها و فانتزی های فنی شرقی در ذهنم هنوز هم منعش بودند. بعد ها قصه های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا توله شد. پدرم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما باد یارهای ضخیم پرانم رویایی و دل انگیز مینمود. چونکه مرکز گرمی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان ها اتاق ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها پدرم خانه بزرگی ساخت که تا زمان برگشتن ما به اروپا، مورد استفاده ما قرار داشت. پدرم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سرودر سخنان در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما زینت خوش یک مکتب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکتب، که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فرا گرفتم. بعد ها مردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردید و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانهای که باقی ماند فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرا فراوان کمک کرد. من نسبت علاقه منفرط توانسته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شعبانو به دربار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و مرا یاد خاطرات دوره تحصیل راننده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی پدرم یک معلم آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته های لازم را به من درس میداد. من معلم را زیاد آزار میدادم. بر شاخه های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگها پنهان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی بایمن می آمدم. پلان های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرق و غرب تعامل من هم به زبان پدرم و هم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی ما به دهکده ((گهواره)) میروتم. آنجا بسیاری از بچه های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا از یاد نمیردند. در

شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی
کرد نمیتوانیم اما کبودی
در کارما وجود ندارد زیرا تد اوی
ما به شکل عنعنوی بود و بواسطه
وسامان آلات ضرورت نداریم
هر: آیا به تربیه شاگردان ما -
درت ورزیده اید تا این شیوه
تد اوی حفظ شود.

ج: چون خودم این حرفه را نزد
پدرم آموخته ام بنا براین نیز
علاقه مند فراگیری آن اندوایم
حرفه به شکل فامیلی درآمده که
خوشبختانه از این طریق شیوه
تد اوی حفظ میگردد.



متد یوخلواریان ترسوه کر
خوخلک چی ویش تیونوکی
چنگیزبه دغه سیمه یوقل راویر او
دخیل وحشت اوربریت به نتیجه
کی بی دتین او فرهنگ برتینی
مانه له خاوروسه خاوری کر یو
د هرات تاریخی اوید هبی خایونه
هم له دغو وحشیانه او انسانی غد
برید ونوخه به امان کی باتی
نه شول: له هغی جملی نه یوهم
د هرات جامع مسجد دغه
د مسلمانانو ستروا سبخی عبادت
عای و چی د چنگیزخان د کثروزی
کجستک تولی او هغه دینیس
تیونوکی لیکر لخوا و جبار اوس
لویه بی رحمی وسزول شو.

د مغولوله دغه وحشیانه او
انسان وژونکی یوقل نه وروسته
پنهلکس کاله د هرات بنار اود -
هغه تاریخی اوید هبی مقدس
مکانونه وړان او و جبار پاتی شول
ترخو چی ملک سلطان غیاث -
الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات
ونیو او د وړان و جبار بنار سه
جوړ ولویوخت شو. د هرات جگ
مع مسجد هم د ده له خوا بیرته
ترویم او جوړ شو. له هغه وروسته
بیاهم خو خوخله دغه مسجد
ترویم شوی دی چی له هغی
جملی نه د سلطان حسین
بایقرا د سلطنت به وخت کی د -
امیرعلی شیرنویس لخوا ترویم د
پا د ولور دی.

د هرات جامع مسجد اوس هم به
خپل ټول عظمت سره هماتس ټینگ
ولاړ دی و زموږ د هرات مسلمانو
وړونو عبادت سپیڅلی عایدی.

وای چی غه وخت چی د
هرات خلکو تسم رنیروسی
عبادت تعای جوړ کړی. لازمه یی
ورلله چی د دغه عبادت تعای د
جوړ ولولباره یو داسی تعای پوکی
چی له هره کبله مناسب اوسم
وی، نویه همدی مقصد یی د -
پسونوخلو سرونه به بیلا بیلو
خلو و خایونوکی به خاوروکی خن
کړی او وروسته له تیه مودی یی
بیرته له خاورو او ایستلی ویس
لیدل چی د پسونو دري سرونه
وراسته شوي خو یوای یو سر
چی د اوسن مسجد به شاوخوا
کی خن شوی و ندی وروست
شوی، خلک دی نتیجی ته
ورسیدل چی د هرات په ټول
بنار کی د عبادت تعای د جوړ ولسو
لپاره همدغه محل مناسب تعای
دی.

د هرات جامع مسجد د -
جوړولو کار د سلطان بونفج
غیاث الدین محمد بن سام د
سلطنت به وروستو وختونو کی
شروع شو خو خرنکه چی د مسجد
د جوړولو کار لانه و ترسره شوی
چی سلطان غیاث الدین مړ شو،
او دینوی چی سلطان شهاب -
الدین نومیده هم د مسجد باتی
کار دی کله چی خوارزم شهاب
ور سره مخالفت اود بنسټی د رلود
سره ونه شورسولای نوزوی یی -
سلطان محمود د خپلی پاچاهۍ
به وخت کی د مسجد باتی برخه
جوړه کړه اویدی ټول یی هم
د خپلی کورنۍ اوهم د هرات

د هرات جامع مسجد

اطراف بیابان ها و صحرا ها ، هزاران خطر کمین
کرد. بود. مارها ، کرم ها ، پلنگ ها آنجا زیاد
بود ، لاهمن با حضور زیاد واردان محیط میشدم .
من از کودکی عادت کرده بودم با تنگی به داخل
جنگل ها ترم . من آنجا بیشتر برای شکار غزال -
میرفتم . در ابتدا وقتی کون بودم ، هنگام جان -
کندن یک حیوان ، پس از شکار زیاد میگریستم ، اما
با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری -
شکارچی شوهرم ، این پیکانه مرد قدرتمند گشورم
بودم .

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب
دیگری که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان
انجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط
(میریدین) تدریس میشد .

در این آوان جنگ جهانی دوم تازه بایان یافت
و ما در اشتیاق رفتن به اروپا راداشت . ده سال
اقامت در ایران سالهای زیادی به نظرمی آمدند .
گذشته از آن وی میگویند فرزندان را تربیه اروپایی
بدهد ، تا آنکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (پدر و مادر موفق
شدند که روانه سوئیس شوند و در سرب (سیکل) -

منزلی را به کرا به بگیرند ، آنوقت زمینه راهی ساختند
تا فرانسوی بیاموزم ، آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیاندم
و بعد آهم در انستیتوت (لیژورین اوکی) سوئیس
به تحصیل پرداختم ، هنگام تعطیلات والدینم مرابه
(ویتن) و (لوگانور) از مناظر دیدنی سوئیس
بردند ، در ((گستاد)) و (هرک سوریتس) توانستم
مسابقات دگچسپ سکی را راه اندام و خود برنده
شوم ، در سوئیس خوشترین دوستان زنده می ام را
یافتم : ماریا انتونیا ریلوان ریگال ، ماریا گرایسا -
لیگوری از ایتالیا (اکنون مهندس در روم) ، هرشن
واندا (اکنون باشوهرش در نیویارک به سر میبرد) .
این دختران هفت سالی را که من در براب بودم ،
بدون اینکه موقعیت مراد نظر بگیرند ، مرا
تو خطاب کرده و صمیمانه مکاشفه داشتند .

در سوئیس بعد از ظهر یکشنبه ها ، اجازه داشتیم
برای رقص بوم من حجب و کمربند دوران مکتب را
نداشتیم ، اما سرنوشت و حوادث چه زود تغییر می یابد
منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم ، خوا -
ستاران فراوانی داشتیم ، بعضاً ایرانی های
مقیم سوئیس به خواستاری من می آمدند ، اما
والدینم به خاطر تحصیلاتم همه را جواب می گفتند
که منم چنین میخواستم ، خواستار من از هر قمان
و هر طبقه ، از فامیل های پایین گرفته تا سبزان
سلاطین با چاری ، بودند .

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم ، بلکه میگویم
شیدم به تحصیل تاریخ هنر پرداختم و به لسان
های زنده دنیا تسلط بیام ، در تابستان ۱۹۵۰
به سوی لندن رفتم تا تحصیلاتم را در رشته انگلیسی
مطلقاً تکمیل کنم ، در همین زمان حوادثی در حال
آبستن بود ، آوای موزی در گوشم زمزمه میکرد که
با بیست تن به سرنوشت بدم .

من جرأت گفتن آنرا به هیچکس نداشتم ، از سراط
تروم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت ، اما یک
احساس نامرئی در من نیرومند تر و زور ترمی شد ، که
گویا دست سرنوشت زنده می ام را درمدا راجدیدی
قرار خواهد داد . ادامه دارد

از مطالب ارسالی شما

نکته

بدره‌های محترم، هرگز بشیروی بچه‌هایی که سن شان کمتر از پانزده سال است سگرت نکشید، زیرا ممکن است دود سگرت شما که تنباکوی افغانی دارد با مزاج آنها که سگرت خارجی می‌کشند سازگار نباشد.

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به ضرورت است:

- ۱- نیروی شکر
- ۲- شکرستن پیمان
- ۳- سه چیز نتیجه سه چیز است:

- ۱- بشیروی نتیجه شکیبایی
- ۲- گشایش نتیجه رنج
- ۳- آسایش نتیجه سخن

مارینا خوشه چین از لیس‌سند پیمه جوزجانی

خوش اشتها

دختری به رستوران گرانقیمتی در هالیوود رفته بود. در آن جا ناگهان متوجه شد که آلن دلون هنریشه معروف فرانسوی پشت میز مجاور نشسته است. دخترک مدت مدیدی به او نگاه میکرد تا پیشخدمت برای گرفتن دستور غذا سر میز شان آمد و پرسید: چی میل دارید؟ دخترک آهی کشید و به آلن دلون اشاره کرد و گفت او را بچند دانه تخم مرغ!

یاسمین صباح لطیفی

رازمه نقیبت

- پاکیزه باشید تا مردم از شما نگریند.
- مؤدب باشید تا همه شما را احترام کند.
- خندان باشید تا بارغمی از دوش دیگران بردارید.
- خوش‌قلب باشید تا کسی را نرنجانید.
- راستگو باشید تا تمام مردم بالای شما اطمینان داشته باشند.

مسلمه سعادت

چرا در جیبوتی زمین چاک میشود

مانند زخم بریده شده، بزرگس می‌نماید که زیر قشر نازکی از پوست به آهسته‌گی شفا یابد.

چاکه می‌دکوره بازده سال پیش بوجود آمده است. تاریخ ۱ جنوری ۱۹۷۸ وسایل تختیکی مرکز زلزله سنج شهر جیبوتی، که معمولاً هر روز ۱۰ تا ۱۵ تکان زلزله را ثبت میکرد، بیشتر از ۹۰ تکان زلزله را ثبت نمود. جلو چشمان فزیکدان‌های این مرکز که روی منطقه یاد شده با هلیکوپتر پرواز کردند، منظره بی‌مانندی، قرار داشت. برای نخستین بار دانشمندان شاهد

پدیده بی‌بودند که چی گونه دو تخته بی‌بزرگ از قشر خارجی زمین از هم فاصله می‌گیرند و قشر خارجی جدیدی بوجود می‌آید. در اثر بر سه‌های حرکتی زمین، تخته‌های همجوار کنار هم لغزیده و گاه گاهی شکسته‌گی‌هایی نیز به میان می‌آیند.

کما می‌که به سمت بالا راه می‌یابد، هر یک از قطعات را به جهت می‌کشاند، این حرکات افقی تخته‌ها، سبب می‌گردد تا اوتیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم ما از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا به شمار می‌آید، درین جا تخته پیدانوده و هلاک زیادی نشا. های افریقایی و عربی بایکدی می‌گرند و هنده آنست که افریقایی شرقی روه رواند، طوریکه کاره‌هایش در امتداد فرو رفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از متباقی بر اعظم جسد ا ظرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

ترجمه: رهتاب

«در زمانه‌های کهن، روی دامنه‌های جنوبی بحیره احمر (بوتی) دختر دریایی‌نمایان گشت و در (سوکا) سرنوشت حزین انگیز انسان‌ها که با انگرس خورشید و زمین بایر و بی حاصل می‌زیستند، شکوه سرداد. چنین است روایت کهن در نواحی شمال شرقی افریقا که نام کشور جیبوتی نیز از آن نشئت نموده است. اگر این خان، امروز باریک‌تر پدید آید، مجزیه‌ی راتاشا خواهد کرد.

در هر حال، روزنامه جیبوتی به نام «لاری ویل» ضمن مقاله بی‌درمورد چاک شدن زمین در جیبوتی که از چندین سال بدینسو توجه پژوهشگران کشور های زیادی را به خود معطوف داشته است، چنین حدس زده است:

در واقعیت امروز بین فرو رفته‌گی جنوبی-عرب که مانند اباندر کس در کنار خلیج تاجورا قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ مایل شرقی از سطح بحیره می‌تواند دارد در حدود ۲۵ کیلو متر در زیری ایجا گردیده است، عرض این درز در بعضی جاها به هشت متر می‌رسد. عقیق بین دیوارهای سنگی که باز است (سنگ‌های گمبایی) بی‌انتها به نظر می‌خورد و گمما (ماده آتشی از اهماق زمین) خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد گردیده است. این منظره

محراق این تحریک عظیم مثلث انار (قار) است. مثلث انار، از جانب خشک توسط سطح مرتفع ایتوپیا و تخته سومالیا و از سوی شمال توسط بحیره احمر و خلیج عدن محدود میگردد. یک محراق و دشت تلم است.

در وظیفه اصلیت مثلث انار مدت زیادی، تناقض و تضاد و نظیر وجود داشت ولی اکنون روشن است که تخته عربی به سوی شمال شرقی نزدیک شد و می‌رود و شرقی تا اوتیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم ما از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا به شمار می‌آید، درین جا تخته پیدانوده و هلاک زیادی نشا. های افریقایی و عربی بایکدی می‌گرند و هنده آنست که افریقایی شرقی روه رواند، طوریکه کاره‌هایش در امتداد فرو رفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از متباقی بر اعظم جسد ا ظرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

روزگار

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم، خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین، ده آیند متکرار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیخ زد: بان گوشه بی کفایت به درد نخور، و ماوریچاره کدید عذر وزاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقرب بر طریقی اش را بنویسد. ولی هنوز قلم کنه نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید: بیای غریب شاه خان یک دفعه ده یکم هم دل به دریازن و یک زاری بکن که خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید، ماسور

باز هم تلیفون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید: از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - که بر طرفم کنی بیچاره میشم بریاد میشم اما رئیس اینبار نه چیخ زد نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلویش کشید که بده انفجار یک بسبب من ماند و بیچاره ماسور که صبح جای هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای این انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بیحال شد و چار یلاق نقش زمین گردید.

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تلیفون رئیس به صدا درآمد و همزمان با این تلیفون باجه رئیس نیز بآب و لوبچه کشال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین موترها را روان نکرد است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان ماسور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواهد و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهربان تر از صدای بمب فریاد کشید: احق فصول بی همه چیز بان گوشه که اما اینبار رئیس به جای صدای جریغی ماسور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار ماسور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت: چه بد میکنی رئیس، توبه مه توهین میکنی به یک وزیر...

اما رئیس نشنید که وزیر عجزه گفت زیرا چشمانش سیاه بود کمر فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و دید رنگش با تمام طول و عرض وضاحتش از چوکی پایین افتاد و نقش زمین شد.

سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)

تا کنه های محیلانه بار فیکس بود از همان آغاز مرز یاد تر ساند و اما خود را تسکین میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز هایی گفتم. آقای بار فیکس گرچه صرفاً چهل سال عمر داشت ولی موهایش کاملاً سفید شده بود که بابینی درازش چهره او را نمای میداد.

او توصیه نامه ام را خواند و پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت: - باشد من فکر خواهم کرد و اکنون جای خالی ندارم

امپراتران احوال خواهم داد تا دروازه مرا همراهی کرد اما چون در اتاق انتظار، د پگسر کسی باقی نمانده بود کسار پنجره ایستاد.

در حالی که به بعد نا مشخص او فکر میکردم از زبانه پاهان شدم در واقع این مساله برایم چند آن ارزشی نداشت مهم این بود که ملاقات سهری شده بود اما کاکاهم چسی خواهد گفت؟ حتماً باز مرا ((نازدانه)) تنبل)) خواهد نامید در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم در این لحظه قصه پس از آلفونس آلبه در مورد یک جوان به کار که برای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود در ذهنم خطور کرد فکر کردم چرا من هم از این حقه موثر استفاده نکنم. و هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد خوشبختانه در بخت پالتو خود یک سنجاق داشتم آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیات که رسیدم و تظاهر نمودم که سنجا را از روی زمین بر میدارم...

از این حقه زیرکانه نتیجه فوری بدست آمد.

شنیدیم که کسی صدایم

میزند:

- جوان!

- بفرمایید!

- آهالطف کرده یک لحظه

بالاتر تشریف آورده میتوانند؟ این بار با قلب مالا مال از امید انزله ها بالا شدم آقای پاریفیکس در آستانه دروازه - اتاق کار خود قرار داشت او پرسید:

- آه شما که ام سنجاق

را از زمین بلند کردید؟ با قاطعیت جواب دادم:

- بلی نباید یک سنجاق

هم ببوه روی زمین بوفند.

آقای بار فیکس حرف را قاطع کرد

گفت: یک عادت خوب و در

خور توصیف شمارا صد کردم که

برایتان پاسخ قاطع را بگویم

تا دیگر اینجاسرگردان نشوید.

روی من حساب نکنید - شمارا

به جهت سکرتر خود استخدا ام

نخواهم کرد زیرا به نظر من

شما آئینده چندان خویش در

پیشرو ندارید.

- اما چرا؟

- زیرا همین لحظه دهم

که شما آدم زباده کارسما

کم ادعایی نهایت سردرگم

و خجالتش هستید با چوبین

خصوصاتی کسی در تجارت

نمی تواند پیشرفت سریع داشته

باشد.

بدبختی در فرجام

پاسخ نهایی امانتی از نزد

اورقم و یا خود گفتم طبعاً

آنها به عین شکل به کاکاهم بازگو

نخواهم کرد فکر میکنم بهتر

خواهد بود اگر اود رمورد تصمیم

نهایی آقای بار فیکس چهیزی

نداند.

کهای جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینماید. پورتیت های خوب را در همین جا عکاسی نمایید. آدرس: شهرمزار شریف متصل شفاخانملکی شمال روضه شریف



میراث

شخصی از دوست خود پرسید:
— از پدرت چی میراث ماند؟
دوست وی جواب میداد: هیچ
نقطه عقل او.
نفر اول می پرسد: پس اورو چی
کردی؟

ارسالی احمد امید انتظار

گفتگو

اولی: د پشپ خوابیدم
دومی: بعدش چی شد؟
اولی: صبح بیدار شدم.

تفریق المثلها

* دل که تنگ نباشه، سرویس
تنگ نیست.
* باماء نشینی ماه شوی، باقار
بازنشینی تباہ شوی.
* هرسخن جایی و هرواسطه دار
خانه، مکرریانی دارد.
* بزد رخم جان کندن، قصاب
در رخم راشوه، تفتیش.
* کابل بی برق باشد، بی آردنی
نطیه کنده، بلقیس بسل.

رسم و رواج

پسر کوچکی نزد پدرش رفته گفت:
پدر جان، چرا هتکام نکاح
عروس رو آماد دست همد پسر را
میگیرند و با هم دست میدهند؟
پدر آهی کشید و گفت:
پسر جان، این یک رسم و رواج
است، بوکسرها هم قبل از شروع
مسابقه با هم دست میدهند.
فرستنده: هوسی حمید



خنده

خنده

فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود، (برنارد -
شاو) نیز حاضر بود.
هرکس به نوبه خود حکایتی گفت. مثلاً یکی گفت:
مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت. ناگهان معشوقه او
در اثر مرضی قلبی وفات یافت. عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که
در همان ساعت جان سپرد.
شخصی دیگری گفت:
منهم حکایتی را شنیده‌ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس
وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد. یعنی در روز
سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد.
به همین ترتیب همه می حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید.
او گفت:
عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او
به سربرد، نمیتوانست از قضای بد معشوقه روزی فوت کرد. عاشق
بیچاره بی حد بی سرویس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد. بی حد وفاداری
ها از خود نشان داد. سروروی خود را با ناخن کد تا که از همین رنج
مرد.

مردم پرسیدند:
چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد.
برنارد شاو گفت:
هفتاد سال بعد.

فرستنده: نفیسه آرزو صدیقی



مصاحبه با جای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید ؟

— بلی چرانی! اسم من جای است و تخلص هیل دارم.
— معذرت میخوام، میخواستم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسم.

— تشکر از پرسش تان! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موترهای ملی است و درین موترها خدمت در پیور و رفقای من می کنم و...

— ببخشید گپ تانه گرفتن به گل آفتاب پرست بدل شود، شماغیر از موترهای ملی بس در مونیوس ها و سه صد و دوهالی ده افغانستانی جراده نمیشین.

— ولا دیگه چه بگویم؟ چسبون آن در پیورها زدن و جان راننده کی میکنند به خاطر یکس تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه، ازو خاطر دیگه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند. خوب! پیشترده چه بودم؟
— میخواستی درباره سکونت تان بگویی!

— ها! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و من زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم، گاهگاهی برای هوا خور به خانه های میرم که وقتی مهمان از دروازه پیشرا بیرون گذاشت، صاحب خانه میگوید: رفتین! اگه نی جای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شله باشد و دور بخورد، من خدمتش رو میکنم. اس دیگه کارو بام زیاد اس. مقصد خود من میرسانم.
— خواننده های گرامی! محترب چای گفتنی های زیاد دارد اما افسوس که آخرین دقایق عمرش رسیده و بیاله رایکی از اندیوال های در پیور در دست دارد و در حال بف کردن است.

صفحات (بومی خنده دار)
(مربای مرگ) تحت نظر
ظاهر اهریسی

هرکس به طریقی سرمان شکند
قصاب جدا و نابعد می شکند
قصاب اگر شکند و نمکند نیست
از نابعد پرسید که چرا می شکند

ارسالی محمد اسحق از چارلز های حاجی یعقوب

نکته پرانی

* میگویند موسیقی غذای روح - ایمان است. پس وای به حال روح ما مباد ست بخت این آشنیزهای امروزی.
* در دنیای تنوع مرد وجود دارد که زن هارا درک نمی کند؛ مجرد ها و متاهل ها.
* مار عینکی بد و ن عینک نمیتواند نیش بزند.

ارسالی ریتا و فوزیه خلیلی



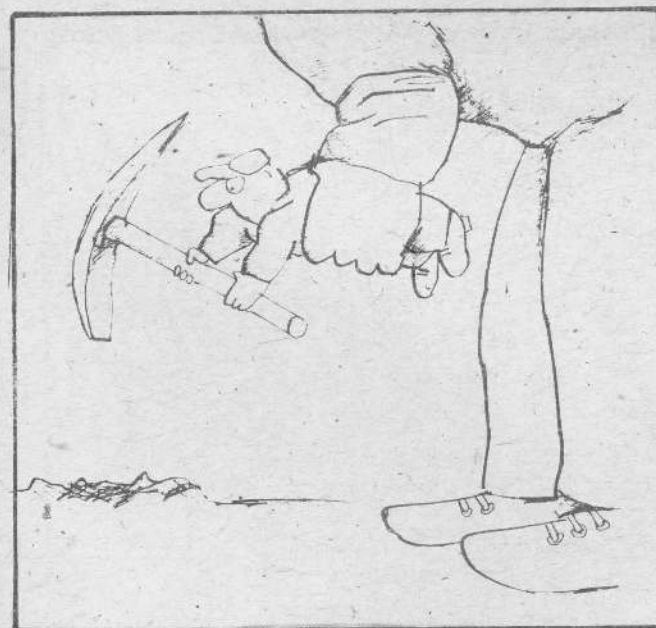
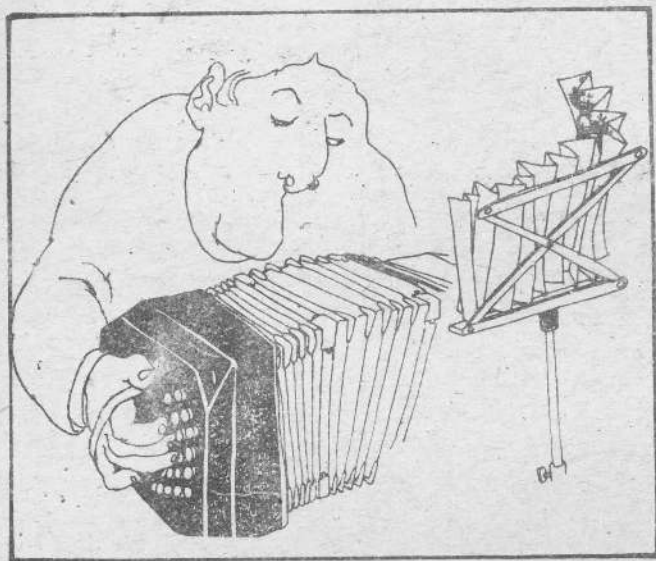
یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش ده
عوض شیروشکر ترشی و آچارش ده
رنج بی خرچی من بیند و گرد خوشدل
عیش او تلخ کن رفقه بسیارش ده
او خورد قورمه جلو هر شب و من نان و پیاز
بعد ازین دال خذ هفته یکبارش ده
چند روزی چو من غمزه بی آردش کن
بهریک نان دوهده گردش بازارش ده
تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد
قرضش از سر بیران دید و بیدارش ده

سید عبد العلی رحمانی

بزرگوار

کارتون

کارتون



حاضر جوابی ما

حاضر جوابی ریچارد برتون در
هالیوود زیانزد همه است. روزی
که او نمايشنامه (ا ریچارد سوم)
اثر شکسپیر را روی سن سازي
میکرد، در موقع ادای این جمله:
معروف (من کشورم را با یک
اسپه‌عوض می‌کنم) یکی از تماشاگران
چنان گفت: آیا بایک خر حاضر
نیستی معامله کنی؟
برتون بدون اینکه خون سردی
خود را از دست بدهد، ناگهانی گفت:
— چرا؟ لطفاً روی من
تشریف بیاورید.

فرستند و همیشه رسا

(۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از
بچه‌های محل از پیغمبري داد
نایی می‌رسد.
باباجان از جهنم چه خبر
است؟ پیغمبر با حاضر جوابی و
خونسردی می‌گوید:
هیچ بسم بدرت را آتش زدن،
و ملایک بدنیال مادرت رفتند که
من از جهنم خارج شدم.

کمک

پسرک به مادرش می‌گفت:
— مادر، در افغانستان به من بد
می‌خواهم به یک پیغمبر بد بخت
بد هم.
— پیغمبران مادر، خیلی خوب
که به فکر بیچاره‌ها هستی، این
پیغمبر چی کاره است؟
— آن مرد تکت فروش سینماست.

ارسالی احسان الله صادق

پایان

۱. مرامورد ملامتی قرار میدهند
که با کلمات بازی می‌کنم، و اما من
شمارا می‌بینم که با انسانها بازی
میکنید.

۲. گلاب ریشه خود را بو کرد
و گفت:

— ای بد بوی بی حاصل.
۳. برای بعضی‌ها به خاطری
معاش می‌دهند که بیدار باشند
در حالی که آنان اصلاً نمی‌توانند
خوب بخوابند.

۴. مصیبت لکچر دهنده حرفی
در این است که باید در مورد
مطالبی که چیزی از آن‌ها نمیدانند،
صحبت کند.

۵. غلطی هر قدر بزرگ‌تر
باشد، به همان قدر با جدی‌تر
از آن دفاع میکنند.

۶. آرزوی داشتن پسر، دختران
زیادی را به دنیا آورده است.

۷. بسیاری خاص‌ها صاحب طفل
میشوند، بدون این که هنوز طفل
بودن خودشان پایان یافته باشد.

— XXX

مترجم حمید خراسانی

نوشته محمد اسماعیل شمس غزنوی

زور بالای زور

تقصیرات می‌خواهم، جناب رئیس به خدا از یاد رفت عفو کنید، اما رئیس خشمناک غرزد چتیانه بس کو احق گوش کوجه میثم مامور زرد امرکین و رئیس باز هم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکشوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته میس ویرامضا می‌آری. - فامیدی چه گفتم، ویش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدنی گوش را به تلیفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد و لوزید، بیچاره مامور بر سروروی خود میزد و حیران بود که چه کند باخود می اندیشید اگه برطرف شدم بریاد میثم بیچاره میثم، اولاد ایم گشتم می مانم، وضمن این اندیشیدن ناگهان فکری به سرمن زد، گوش را برداشت به رئیس تلیفون کرد و وقتی صدای رئیس را شنید با هر دم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان

بقیه در صفحه ۶۳

نمی گفتند. خوب مامور و رئیس را به حال خود میگذارم و می‌بردا. زیم به شرح واقعه بیکه سرحد رئیس و مامور به شفاخانه کشاند. در دست سر ساعت یازده بجای همان روز بود که تلیفون شعبه زنگ زد و همان مامور پایین رتبه گوش را برداشت و گفت بله صاحب امرکین، صدای غمور و دروغه بی درگوش مامور شنیدند انداخت. بلی صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیوز نگفته بود مت که هشت بجه امروز ده موتره به خانه باجیم روان کوکه از گارته سه به مگوریان کوچ کش می‌کنند، و توی کفایت تاحالی روان نگدی، مامور بیچاره از شنیدن این حرف‌ها چرقم به پیشانی اش زد و یاخود هفت: ای تن قافل بریاد شدی، و آنگاه در حالیکه نفسش میزد عاجزانه در گوش تلیفون نالید: عفو

خورشید استی رئیس اگه خدا نخواست چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. و رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهایش سیخ میشد ملتعب و سرافیمه می‌گفت: نی نی مامور صاحب ای بیچاره زن خدا هر دو و چهاره صحت بته که به خیر سرکار روزند و می خود بریم، اما با آنکه این دو - فرود ست و فراد ست در میان - تعجب که حتی خودشان را فاسر گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جویامیشدند از گفتن اصل مطلب که چرا بیمار شدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسان جل)) لاغری که به به ای حال و روز افتیدیم و یا اینکه از دست توست ای رئیس، هشت تن مانند که به مرض شده بود... اما اندازه نگهیداشتند و چیزی

یک روز رئیس و یک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امسالموضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت. - همانا نظر اکثر معالج بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حتی دود شمن دوست میشوند به زودی در می تسلی و دل داری یک دیگر شدند و با صمیمیت دستا دوست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که دفعتاً ناجور شدی تو خونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه چاق بودی... و مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم، دفترش در یک تعمیر کوچک در آخریک چهارم بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روزه رو شدم، آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد، ببری اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند اتاق انتظار جداگانه‌ای که زیاد بزرگ هم بود، وجود داشت. غصانی ساختن و خسته ساختن قبلی فرمایان یکس از بقیه در صفحه ۶۳

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیار ترین تاجران شهرت داشت. او بسیار چشور بود، با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام پوژیرن که در فکر یک آینده خوب برای من بود، روزی برایم گفت: - حتماً باید به حیث سکرتار آقای بارفیکس شامیل کارشوی. در حالی که توجیه نامسه کاکام را باخود داشتیم، یک

زور

طنزی از فرانسسه

لزم حدی خراسانی

خپل فال وگورئ!

(شنبه)

تپه رتبه مامورته توصیه کړي چې په دغه ورځ دخپل آرمې ته ورته شئ، ځکه چې آرمې د جمعې ورځ په کورکې تيره کړي وي او دخپلې بڼې له بې خايه ناند ريو او فرمايشونو څخه بې اعصاب نورمال نه وي.

په دغه ورځ به ناڅاپي خوښۍ درته پيداشي، امکان لري چې د اخوښۍ په دناوې په دکان کې د بې نوبته ډوډي ترلاسه کول وي.

ځوانۍ نجونې دي هوسياړي وي، ځکه چې مجرد مامورين په دغه ورځ خړلې زېري اووتوکړي درېشۍ دفترونو ته ځي.

نارینه دې دکورله جارو کولو څخه ډډه وکړي، که نو د اونۍ ترپايه به بې جارو لاس کې وي.

(پکښه)

که په کميسيون پورې دې د کار دخلاصيد وکړ، اميد ترلې وي له هغه څخه لاس ومينځه، ځکه چې له تاڅخه د تيلفون او پرزېد سپارښت مستحقين پېر دي.

رسمي کارکوونکي په رسمي وخت کې دليلاي شيانود اخستلو په چانس ليري.

د آيس کريم ختلولو په وخت کې ژبه پوره مه راباسه، هسې نه چسې د آيس کريم په خاي دې مچان ترستونۍ شونه شئ.

ددې له باره چې بظنون د سرويس په گڼه گوڼه کې درځنۍ ونه لويږي، نوکړنډ له ياده مه باسه.

(دوشنبه)

که چيرته دې واوريدل چې يودانه باد رنگه به شپيته افغاني دې نو مه حيرانيزه، ځکه چې يودانه هکر له دېرشوکه نه ده.

زړه دې غواړي چې رښتيا ووايي، خود رواغ دا اجازه نه درکوي چې ژبه دې په رښتيا وچليني.

د مکرويانو هلکان چې دسروپښتان بې په خټ کې د ازيکې جارو په خير بېروي يادې وپښتان لنډکړي او يادې د حشراتو ضد داروواخلي ځکه چې اوس په مکرويانو کې تودې اوبه نه شته.

هر وخت توره درېشۍ مه اغونډه، ځکه چې خاورې او ډرېرې به درځنۍ ژړنده گڼي جوړ کړي.

(سه شنبه)

که د زړه تکليف لري او يادې اعصاب کمزوري وي، نوکچالان مه بيه کوه، ځکه چې د بېۍ په اوږد لوسره سکه ونه کړي.

په داسې جيب کې پيسې مه زده چې پوستکي ته دې نيز دي وي، ځکه چې جيب وهونکي دې په پاکي باندې ورسره غوڅ اوژول نه کړي.

ژر تر ژره په کورکې بولې رايښ وکړ، که نو خسک به دې پوستکي وباسي.

سرله اوسه د ژبې لپاره د سکرو او ډيزلوه له کې شه.

(چهارشنبه)

څوک چې غاښونه نه لري، د هغو لپاره به غذا پټير او حلوا ده.

هغه هم د زيارتونو ترڅ.

د عاشقانو لپاره د زيارتونو ترڅ د ملاقات او خيرات بڼه چانس موجود دي.

سلاسي خوښۍ په ورته پيداشي، امکان لري چې دا خوښۍ به په ښاري سرويس کې د تش څوکي ترلاسه کول وي.

د اختراو وډونو په ورځ دې هلکان کوښښ وکړي چې په کومه نجلۍ

د تيلفون د رايست
ډېنوم د مچانو پيغام

رارسيدو په درشل کې د دغه
لهاي مچانو په لاندې شرحه يـو
پيغام صادر کړي دي:

د ښار د تيلفون د رايست قدر
منو غږ و اوږموز غمخوږيانو!

ستا پيغام له هغې باملرني څخه
چې زمونږ د ژوندې باتي کيد او د
نسل د پيروالي په خاطر موجوده
ده، د مچانو د تولنې غږ يېد ښار
د کوڅو د ټولو مچانو په نمانځه کې
د زړه له کومې منځه وړکند وي، موږ
ښه خبرو چې په دې راوروسته
وختونو کې د تيلو د نشتوالي په نوم
ستونزه تر يوځايه ليري شوې ده،
خودا چې ستاسې د پاکولو برسول

د ښار د کتافاتوله سند وقونو
څخه د کتافاتو د اړاليقا خبر
راکوي چې دروان کال دا وړي د



مين نه شئ، که نووروسته به د مچ غوندې لاسونه مورو.

(پنجشنبه)

هغه څوک چې په بڼې لاس ډوډي خوري، نوکيږ لاس دې د کاسې
له پاسه ښوړي، که نومچان به ورځنۍ په کاسه کې ولويږي.

که پلورونکي (هټيوال) دې پلار هم وي، چې په قسمونو ونه لويږي
پخت دې پيداړي، ځکه چې ځوانۍ به ميله درکړه راشي.

د واکو چې د بربښنا د بڼې مامور د رايدي مه رانه شئ، ځکه چې
بياکه ته په تلويزيون کې هندي فلم دي.

(جمعه)

که په کورکې دې زړه په تنکيزي نود سپاوون به سچله کې د ښجاره
له هټر څخه سود اړنيسه.

هغه څه چې له تانه ورک دې پيدا بې کړي، خوه دې شرط چې
د کهنه فروشي څخه ورته ونيسي.

مالوميزي چې ترکاري پوره خوري، خودې ته دې پام اوسه چې آيب
درته په کمين کې ناست دي.

که دخپلو دوستانو کره ميله شوي نو ډوډي بې ټوله خوړه، خو
د نيا په هغه اوډغه سرخوړي باندې د جاما غزه مه خوړه.

دري گونی اتحاد

څه موده پخوازموز په کوڅه کې د ډاکټر کتنځي پرانستل شواو په لوجه يي وليکل چې: ((د ماشومانو د ناروغيو معالج)) ډاکټر په دغه کتنځي کې پوښ د پانسمان او بېچکاري وېلولپاره هم شريک کړي وه خو په خوښيو مياشتو کې هېڅ ناروغ پيدانه شو چې د ډاکټر کتنځي ته دې ورشي او دې حساب د کان کړايه هم ورباندې تاوان وه. مگر هغه بله ورځ چې د کتنځي تر مخ تيريد او هسې مې ورته پام شو چې د ننه کتنځي له خلکو ډکه وه او ختی يوشمېر باندې د پليو په لاره کې خپل نوبت ته سترگې په لاره وو. کله چې خوقده هاخوا ورځنې تير شو، که کتل مې چې د ډاکټر د کاکازوې د آيس کرېم دکان خلاص کړي دي او کټ مټ ډاکټر د کتنځي په خپو ورباندې گټه گوڼه وه. مالا په دې خبره جرت واهه چې ناڅاپه مې پنځه شپږ گامه وړاندې د پيو د رملتون په لوجه سترگې ولگيدې. که کورن چې د همدغه ډاکټر پخوا نې کېدو پر اوپانسمان والا د ميز تر شا په يولاس خلکوته دارو ورکوي او په بل لاس ورځنې پيسې راشميري په د رملتون کې گټه گوڼه هم له کتنځي او آيس کرېم فروشۍ څخه که نه وه.

د دغو درېو صحنو په ليدلو سره راته ثابت شوه چې د آيس کرېم په دکان کې ناروغان توليد نيزي او ډاکټر بيا له دغو توليد شويو ناروغانو څخه فيس او درملتون والا د ډاکټر له غني نسخې څخه د پيسو بندلونه توليدوي له هغې ورځې چې دغه درې گونی اتحاد منع ته راغلې دي نو د کوڅې د اوسيدونکو په نه د دوه شوي.



لاتراوسه په دغه نوم موټونه زمونږ دغذايي زيرمود جوړاوتالاکولسو لپاره نه دي رايستلي. په تاسې باندې نور هم زمونږ اعتماد له پخوا څخه څو څو محله زيات شوي دي. همدغه راز دوي د دغه بيخام په لړ کې د مگروښوونو ليز د ولوسه برخه کې له بلان څخه د زيات کار زمينه کړې ده او د پاپي خرگند کړي دي چې د شرايطو د مساعد والي په صورت کې به د تنظيماتوله سند وقونو څخه د د اوطليانو د لاس د خلکو کورونو ته هم راستوي. خو د کورونو په پخلنه يکي خپل تاريخي رسالت ترسره کړي.



يعنې کسان د بېچکاري په مقابل کې يا حساسيت لري او يا هم د اړيغې. د دې له پاره چې د وينوله بانك سره د وينو مرستې په وخت کې دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي، نو د وينې بانك ته مشوره ورکول کيږي چې د دې کار له پاره څسک تربيه کړي، خو د دغو تعليمي او تربيه شويو څسکو په وسيله د پيو د سانډر بېچکاري په بحاي له وينه ورکونکي څخه وينه واخلي.

نوم اومقام ترلاسه کوي. پروانه لري چې سر يې په هر نوم مشهور شي، لکه هدف له نوم ايستلو څخه دي. په دې باب د درې ژبې يو متل دي چې: ((د رجري بنشين نام بکش)).

همد اطنز ليکونکي دې چې بې نومه بې نښانه خلک د نوم اونښان خاوندان کوي، او همد اطنز او انتقاد دې چې ناپيژندل شوې خبرې د امرينو په مقابل کې د پيژندلو او اعتبار وړ گرځوي، که چيرته له ماسره د خپلې موسسې په خريد اړيکې د طنز ليکونکي د انتقاد ونومرسته نه وايي نو د رياست څوکي به مې په خوب کې هم نه وايي ليدلې.



د طنز ليکونکو له برکته

ټول بيشرفت او ترقي د طنز ليکونکو د انتقاد ونوم حصول بولي. نوموړي به دې نظر دي چې هرڅومره د طنز ليکونکو له خوا څوکه انتقاد شي، هماغومره به ټولنه کې شمسو هتر بران چې پخوا د گور لوت شول او واجب د کولود رياست د خدمتو د پيو او اوس د دغه رياست بحال رئيس دي، خپل

بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بدمنتن) و گزوه می هم به بازی تنیس میر- داختند و به یک سخن که ماحولی بود آنگاه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی همه یکسان بودند . تبصره خورد وین و امرویان ، کارگردان و فراماد ران وجود نداشت آن روز ربه خاطر دارم کسه ((اشوک کمار)) آمرلا براتوار بود و حرفی از تمثیل و هنر نمانی نمی دانت . آنروز راهم فراموش نکرده ام که ((دلپ کمار)) در قلم ((جوانا تها)) مقابل ((مردولا)) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره فلم هادیس باقی نخواهد ماند ، در حالیکه همروین فلم ((مردولا)) بسیار شهرت گرفت .

زمانی راهم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتن آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم ((اد پیکارانی)) فلمبرداری نمایم برای این پیش از آن ، همه امور تخنیک فلمها - به ویژه فلمبرداری به دست خارجی ها بود . زمانی میسر شد که کار فلمبرداری ((مغل اعظم)) به دست من گذاشته شد . در این فلم ((جند رموهن)) در نقش شهنشاه اکبر - ((سرو)) در نقش شهنزاده سلیم و ((نرگس)) در نقش انارکلی تعیین شده بودند . کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که ((چندر - موهن)) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به درازا کشید .

((آر - دی - ماته)) کارگردان و فلمبردان نامدار سینمای هند که ذهن پرتوان او چون منبع نور بود رخش و خاموشی نداشت نیست میا فراید :

در سال ۱۹۳۴ وقتی کالج د هلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانم آلمان شدم . در آلمان تصور بر این بود که وقتی میتوانی به موفقیت نایل آیم که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برایم میسر نبود . از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای علی رادر ستود یوی معروفه (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در هلهوی اساسات فلمبرداری به تجربه اندویدی .

بخش لا براتوار نیز بر داختم . مدت دو نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در ستود یوی بمبئی تاکیز شامل کار شدم . چون ((اشوک کمار)) در بخش لا براتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جایگزین را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد .

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم ((اشوک کمار)) پیکارانی را بنام ((انجان)) فلمبرداری نمودم . مدتی کار من استقبال میشد ، تا آن که ((همان سوری)) چشم از جهان بست و استقلال کار استود یوی (بمبئی تاکیز) به پایان رسید . در این جایز امون چند بازیگر مشهور سینمای هند ، صحبت های بی شایه دارم :



حایل بود ، شکل یک جهنم ربه خود گرفته بود از این جهت تا پایان عمر ، زنده بقی رادر حال مجرد ، بامادرش سپری کرد . بزرگترین رنج او ، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشیهاش بدیاری از همانان و دوستان در بارتی ها بود . او بول زیاد به دست آورد و همه را خرج کرد و در پایان عمر زنده گسی

ها و در روستم کرما ، بابای برهنه با ید ریگستانی را عبور کند و او این کار را به رشادت خاصی انجام داد . اگرچه کارگردان فلم ((کی ، آصف)) نوی بوتی برایش تهیه ندیده بود تاریخ های سوزن آسباب آزار او را فراموش نکند . ولی او نیز یوقت و فریاد زد : بگذار باهام بسوزد تا صحنه طبیعی اجرا شود .



... این چه حال است اگر به صحت او آسیب بزند ؟ ولی پیش از آن که کارگردان - پاسخ بدهد ، بر تهوی راج غریب (توبه تاشای شونتگ فلم آمدی یابه منظور مداخله در کار دیگران) ماد راج کپور ، پیراز شنیدن صدای شوهر ، دوباره به چوکس نشست و دیگر عداپی از او بلند

به دست و پای و گردن مدهویا لا بیندازد . به کارگردان محترم با این زنجیر ها میخواهی این لطیفه را بکنی ؟ او گفت : - نی (مدهویا لا) در زنده گسی خصوصی خود هم عاشق است و در صحنه فلم هم متعهدانه او را در این زنجیر ها میچام تا بداند که

کار یافت و به زود ترین فرصت آواز ه قلم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزیز هر دل شد . وقتی ما برای تهیه فلم ((مغل - اعظم)) به راجستان رفتیم ، در ایستگاه ترن ، هزاران هزارا هوا خواه او در ایستگاه گرد آمد بودند تا او را از نزد یک ببینند . تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار ، چندان مؤثر نشد و واقع نشد برای این که سرورم پیوسته فریاد میزدند ، تا زمانی او را نبینیم ، بر نمیگردیم . چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود . این منظره در طول عمر بی سابقه است . برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد کودکان بیمار را که آرزوی دیدن او را داشتند ، روی چهارپای ها آورده بودند . منظره یک بیرون بیمار خلی جا -

بول قابل توجه برای بیمارانی که به دیدن او آمده بودند هدیه کرد . دلپ کمار در هلهوی استعداد بی نظیری که دارد ، هنرمند و وسیع الصدر و وسیع النظر بود . و انسان بی نهایت پاک و شریف و با معاشرت است . او در نقش خود بسیار عمیق فکر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش ، تأمل و مداخله فراوان به خرج میدهد . در یک صحنه فلم مغل اعظم ، پیراز در ستیگری انارکلی شهنزاده سلیم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابید و درخواست رهای او را مینماید . در این صحنه ، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گن لباس در گردان استودیو به دیدن آغاز میکند ، آن وقت ، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشود و صحنه به قدری موانع به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بیدریغ برایش کف میزند و این کف زدن به خاطری بود که کارگردان نگفته بود که او چی کند . این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت . بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردانی انسان مداخله میکند . ولی از آنجاییکه من او را نیکو بینم ، عمل دلپ مداخله ، نه بل که منتهای علاقه مندی او ربه حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته بی از رسته های سینما توگرانی ، به حیث یک شاگرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کاوش های دقیق پرداخته و سر رشته بی به دست آورده است .

من بدون اغماض و اغراض ، این موضوع را آشکار میسانم کسه دلپ کمار فلم معروف ((آنگا - جنتا)) را خود ش کارگردانی نموده ولی بنا بر اعتقاد و اخلاصی که به (نتین بوس) داشت ، روی رکلام ها و تایتل فلم ، نام او را ثبت کرد . مترجم ، این موضوع را تایید میکند برای این که وقتی پای مصاحبه با دلپ کمار نشستم ، برادرش ((حسن خان)) و خواهرش ((یاسین)) از این موضوع خلاصه می گفتند ، ولی شخص دلپ کمار در حالیکه حقیقت

لب بود . همینکه دلپ کمار از ترن خارج شد ، نوا سه هایش جدا کردند : ((مادرک بزرگ)) مادرک ... مادرک ... دلپ صاحب بیرون آمده ، او را نگاه کن .)) بیرون در حالیکه از روی چهارپای به شکل خود را بلند میکرد . دلپ کمار متوجه شد و نزد یک آمد و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برایش سلام کرد . بیرون در حالیکه اشک هایش جاری بود ، گفت : ((دیگران بودند ام . دلپ صاحب پیشروی بالا تر از یکصد و پنجاه سال عمر کنی .)) بعد دلپ کمار یک سیلنج

عشق ورزی ناراسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند . ((مدهویا لا)) ستاره بی بود پر استعداد ، توان مند و علاقمند به کارهای هنری ، ولی متأسفانه به جز چند مورد خاص دیگر با کارگردان خوب رویه رو نشد . در غیر صورت بدین تردید اویه عنوان یک ستاره افول نایب میسر موقعیت خود را در سینمای هند قلم میکرد .

عشق ورزی ناراسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند . ((مدهویا لا)) ستاره بی بود پر استعداد ، توان مند و علاقمند به کارهای هنری ، ولی متأسفانه به جز چند مورد خاص دیگر با کارگردان خوب رویه رو نشد . در غیر صورت بدین تردید اویه عنوان یک ستاره افول نایب میسر موقعیت خود را در سینمای هند قلم میکرد .

عشق ورزی ناراسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند . ((مدهویا لا)) ستاره بی بود پر استعداد ، توان مند و علاقمند به کارهای هنری ، ولی متأسفانه به جز چند مورد خاص دیگر با کارگردان خوب رویه رو نشد . در غیر صورت بدین تردید اویه عنوان یک ستاره افول نایب میسر موقعیت خود را در سینمای هند قلم میکرد .

عشق ورزی ناراسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند . ((مدهویا لا)) ستاره بی بود پر استعداد ، توان مند و علاقمند به کارهای هنری ، ولی متأسفانه به جز چند مورد خاص دیگر با کارگردان خوب رویه رو نشد . در غیر صورت بدین تردید اویه عنوان یک ستاره افول نایب میسر موقعیت خود را در سینمای هند قلم میکرد .

چراغ خاطرات

موتی لال :

این هنرمند جوانمرد از دوستان نزدیک من بود و کارگردانی رابه مشوره او آغاز کردم . نخستین فلمی را که کارگردانی و فلمبرداری کردم ((گجری)) نام داشت که در آن ((نریا)) و ((موتی لال)) همبازی بودند . ((موتی لال)) انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران باگشاده روی و صمیمیت برخورد میکرد . او انسان صاحب د ستودل باز بود و در موضوعات بسیار پیشی یابی افتاده هزاران - کد را رخر میگرد . زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که فیما بین او و همسرش

او ، دچار حسرت و پشیمانی و افلاس و در به در ی گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست . فلم نیمه مکل او به دریافت مد الهای طلایی نایل آمد که متأسفانه این افتخار رابه چشم ندید .

بر تهوی راج بد راج کپور :

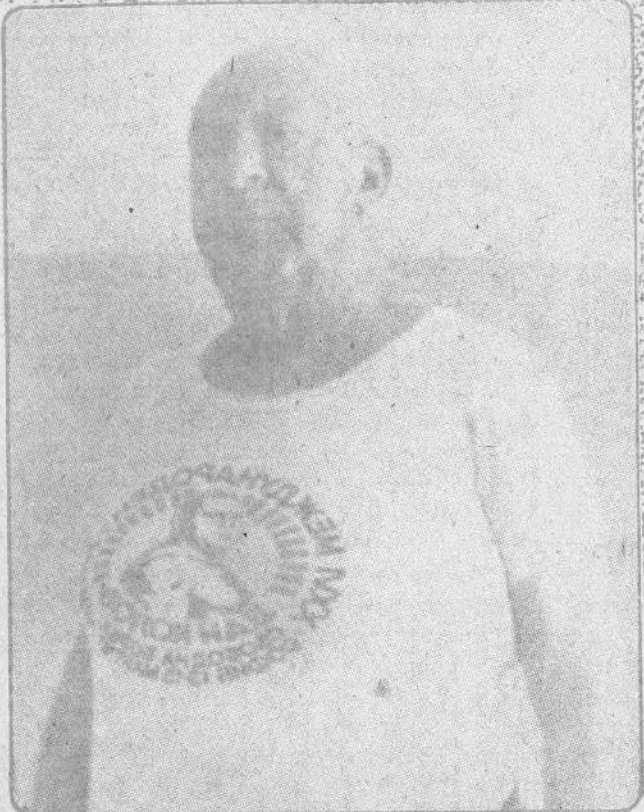
(بر تهوی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم ((مغل اعظم)) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم . این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت . در قلم ((مغل اعظم)) به اقتضای صحنه فلم ، قرار بود شد و فریاد برآورد :

نشست . و مدهویا لا ...

((مدهویا لا)) یک دوشیزه خوش ریخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود . آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار خنیدید آید . او به خاطر کار کرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدا بند میکرد . کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود ، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود ، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد . در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد :

ولی قصه فلم ((مغل اعظم)) در یک صحنه فلم قرار بر این بود که انارکلی ، زنجیرش شود برای حقیقی جلوه نمودن صحنه ، کارگردان زنجیرهای ریخت فولادی تهیه ندیده بود تا آن را

فلم اول این هنرمند (جوار - بهاتا) نام داشت و تا آنکه ل فلم ((ملن)) در بمبئی تا کیست مصروف کار بود . بعد استقلال



نظام-خلیفه بزرگ پهلوانان ما

این بار «صحت از پهلوانان» شهری است کسانیکشتی گیران بوده و هم اکنون نیز خلیفه بزرگ پهلوانان کابل است که یکشنبه پیکر مرد این رشته زحمت کشیده و پهلوانی را به حیث پیشه اصلی زنده گیش برگزیده و از نوجوانی زمانیکه هنوز با بزرگ سال بیشتر ندانسته به ورزش پهلوانی رو آورده است. از پهلوان نظام میگویند او که ابتدا تمرینات پهلوانی را در زیر نظر استادش به خلیفه برات شروع نمود و آهسته آهسته نظر به لیاقت و توانمندی جسمی خود، پهلوان چیره دستی از زوین برون آمد. در آن وقت استاد با یک ونیم متر قد و نیم متر عرض خانه هایش در حدود بیست و پنج سیور را به آسانی بر میداشت و تاد و تیرین مسافتها انتقال میداد. درین مورد سخنانی هم از خودش می شنوم که میگوید:

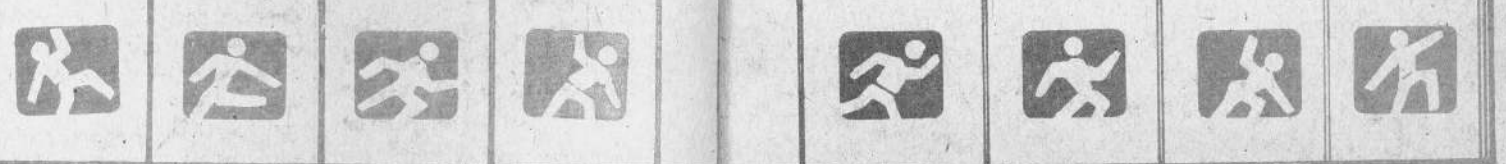
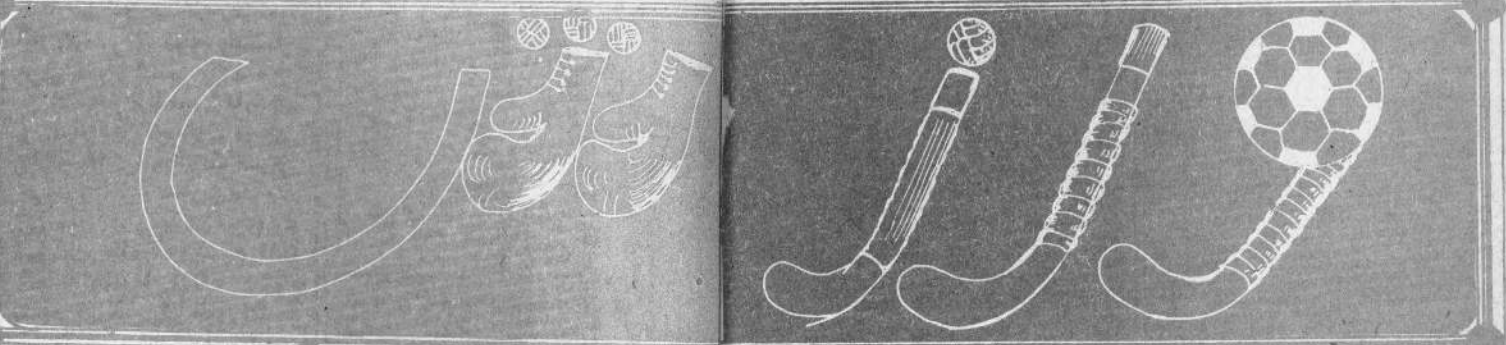
«در گذشته هادریدها، میله ها و برگداری روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دانه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان من پهلوان قوی پنجه و شناخته شده بودم. کتر کسی جرأت میکرد با من روی روی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، بر د مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این سابقه دار

نخستین زنان جود و باز

کانوکی از زنان کشور جاپان مؤسس ورزش جود ودر -

میان زنان است و برای بار اول دختر خویش قوانین جود و را - آموخت. سپس به تعداد شاگردانش افزود و در پی بعد ها یکی از دختران کنایی را به نام ((جودو برای زنان)) تحریر نمود. کانسو تمرینات تجربی جود و را بالایی دختران عملی نموده و ابتکار آن و ترمیمهایی در این ورزش به میان آورد. گرچه ورزش جود و ی زنان در جاپان مانند سایر کشورها به آهسته گی رشد نموده، با آن هم اولین مسابقه جود و ی زنان در سطح جهانی در سال ۱۹۸۰

د ایر گردید. در سالهای اخیر زنان جود و باز جاپانی توانسته در میان دیگر زنان جود و بازمدال طلایی مسابقات را به دست آورند. باید گفت که زنان قادر هستند اکنون در این نوع مسابقات الهیها مانند اسب سواری، قایق رانی و نشان زنی و شطرنج با مردان مسورانه رقابت نمایند و حتی در برخی مسابقات رقص جناسیتیکی پیکنگ بانگ و اکو بایک مردان و زنان به شکل جوهره های ورزشی فعالانه حصه گرفته و همراه مردان افتخارات زیادی را کما می نمایند.

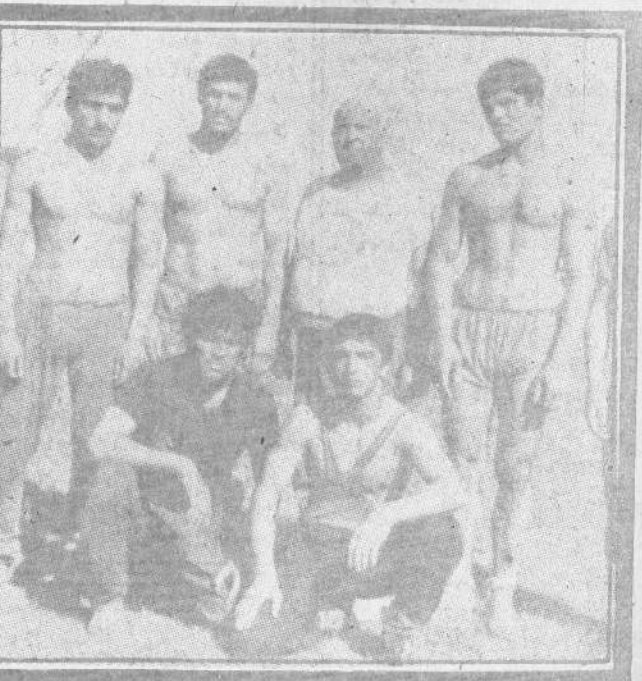


ترین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد در داخل کشور حتی در خارج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد و از جمیع سفرهای ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت:

«در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونزی، هنگری، چکوسلواکیا، هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نموده و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احرار - نموده ام و در آنوقت از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی که نتایج پیروزمندان و عالی را با کسب مدال ها و دیپلم ها همراه داشته است، شرکت نموده و لقب قهرمانی خود را حفظ نموده ام. پهلوان نظام در مورد همکاری های خود با کمیته دولتی شهرت و روی کار آمدن برخی از کلبه های

آزاد و تربیه شاگردان چنین روشی انداخت:

«مدت سی سال میشود که با کمیته دولتی سپورت همکاري دارم، هم اکنون به صفت رئیس فدراسیون پهلوانی و سرتیتر ایفای وظیفه مینام. به تعداد ۶۰ نفر از نوجوانان و جوانان را در رشته پهلوانی تحت تربیه دارم. گذشته از آن با عده ای از کلبه های آزاد که تعداد آن به چهارده کلبه میرسد، در رشته پهلوانی همکاری مینام و اگر خود ستایی نشود تا اکنون هم به تربیت بیش از هزار نفر شاگرد نیز همت گماشته ام که هر کدام آن ها اکنون پهلوان نخبه و محبوب کشور ما اند که در سطح ملی و بین المللی بحیث چهره های موفق و ممتاز شناخته شده اند. پهلوان نظام به پاسخ این بقیه» ۹۲



آشنایی با ستارهگان ورزشی جاسا قهرمان پرتاب گلوله

اولف تیرین از چهره های موفق ورزش پرتاب گلوله از آلمان دموکراتیک است و در سال ۱۹۸۹ به موفقیت های چشمگیری در ورزش پرتاب گلوله دست یافته و به مقام قهرمانی نایل گردید.

اولف که ۲۷ بهار زنده گسی را سپری نموده و در شهر زیبا - برلین زنده گی میکند ۱۹۵۰ (یک متر و نود و پنج سانتی) قد دارد و ورزش به ۱۲۰ کیلوگرم میرسد و در رشته اقتصاد تحصیل میکند. چنانچه در سال ۱۹۸۲ او با پرتاب گلوله به فاصله ۲۲٫۶۲ متر و بار دیگر در سال ۱۹۸۹ با پرتاب گلوله به فاصله ۲۳ متر توانست رکورد جهان نی را قلم سازد.

اولف تیرین نخستین ورزشکار جمهوری آلمان دموکراتیک بود که در بازی های جهانی سیل مدال طلا را کسب نمود. او در این مسابقات به شکل غیر منتظره و خیلی دراماتیک توانست در فاینل به مقام قهرمانی دست یابد.

اولف تیرین از دو واج نموده بدریک پسر می باشد و در یکی از مصاحبه هایش میگوید:

من همیشه کوشش نموده ام تا در همین رشته ورزش به کار ادامه دهم.

علاقه زیادی دارم که از تاجا - رب سایر ورزشکاران این رشته نیز چیزهایی بیاموزم تا این تجارت بون را در اجرای مسابقات به کار گیرم.

موتور سايكل سوار کوچک

در کدام سن میتوان موتور سیکل رانی نمود؟
کابوتا الماش - کود که پنج - ساله هنگری به بهترین شکل

هندبال آبی

موتور سیکل رانی مینماید ۱۰ در مسابقه بین المللی (مینی موتور سیکل) به حجم ۵۰ سانتی متر مکعب (سی سی) کوچکترین اشتراک کننده بود. این مسابقه در اطراف شهر بود است صورت گرفت.

هندبال آبی

تیم ملی هندبال اتحاد شوروی در مسابقات اروپایی بر قهرمانان یوگوسلاویا و آلمان قدرال سبقت جست. درین ارتباط تیرین تیسیم در مصاحبه خود گفت:

هندبال آبی مراحل رشد و تکمیل خویش را میپایید. به نظر من، در این نوع بازی وول گولکیر مهتر میباشد. گولکیران سرزوب - شت مسابقه را تعیین میکنند. ضمناً تغییرات در قوانین و مقررات این نوع بازی به میان آمده است. حالا بازی گان صرف ۲۵ ثانیه توپ را نزد خود نگاه میدارند و متخلفین مدت ۵۰ ثانیه اخراج میگردد. این گونه نوآوری عجیبان مسابقه را فعالتر و پنامیک گردانیده است.

یونیورسایف ترین تیم ملی واتر پولو اتحاد شوروی میگوید:

ورزش واتر پولو یکی از بازی های سریع و پنامیک است و در آینده د لجسب تر خواهد گردید. زیرا بازیکنان از نقطه نظر تخنیکي مراحل رشد بعدی خویش را به صورت انفرادی و کلکتی میپایید.



تربیت نواز

ترتیب آموزش نواز

نوازندگان محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (و) (فال) را شنیده اید. وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد. یعنی اجزای حد و جدا نوازند پیوسته اند. اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا لایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غرب، عناصر فوق را شامل است. اگر پارچه آهنگی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه کسی موسیقی را از دست میدهد.

سر: کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را را نیک بیندیرد. و یا به عبارتی دیگر: هرگاه شمار اهتزازات یک نوازنده صداهای واحد را در نظم باشد در نتیجه آواز طنین دارد و مقبول به گوش می رسد که آنرا ((سر)) گفته می توانیم و هرگاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آیند است که آن را بی (سر) میگویم. مانند آواز مرکب، زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره.

اما در موسیقی آواز بعضی از سرایندگان گان یا آله موسیقی بعضی از نوازندگان یا کم سر و نوازندگان که بی سر مطلق به آن گفته می توانیم.

هرگاه آواز نوازنده معیار تعیین شده نوازندگان یک نوازنده را بپوشد یا از اندازه نوازندگان بی سر محدود شده نوازنده باشد در نتیجه آواز مؤثر خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند. طوریست که اهتزازات یک سبک یا اکاوی وسطی به اثر تجربه فزونی قرار دین تعیین شده:

- ۱- سا ۲۴۰ نوازندگان
- ۲- ری ۲۷۰ نوازندگان
- ۳- گ ۳۰۰ نوازندگان
- ۴- ۳۲۰ نوازندگان
- ۵- ۳۶۰ نوازندگان

۶- د ۴۰۰ نوازندگان

تانبه
۲- نو ۴۵۰ نوازندگان

تانبه
۸- سا ۴۸۰ نوازندگان

تانبه

هرگاه آواز نوازندگان خواننده با یکی از هشت نواز فوق تماس کند و یکی مصیبت را بپوشد نوازندگان مثلا آواز کم سر باشد به عویش ۲۴۰ نوازندگان

نوازندگان در تانبه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانبه باشد

این آواز کم سر است و هرگاه اگر ۲۴۰ یا ۲۵۰ نوازندگان در تانبه باشد سر بالاست که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد.

تفاوت کم نوازندگان هارناظر به معیار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه و آواز نوازندگان سر عالی دارند تشخیص می نمایند.

ولی مردم عادی به آن بی تفاوت می مانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع پارچه های موسیقی خلق تنگ و معیانی می سازد و موسیقیدانان سر نعم حتی سالون کسرت را ممکن ترک کنند.

آواز نوازندگان وقتی سر مطلق پیدا میکند صدا از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظر از آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط پیدا دهد یا موقع شنیدن شنونده را وجود ثانوی ببخشد.

یاد داشت:

نوازندگان هابی که در بالا مطالعه گردید هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانبه ضریب و کید یعنی در چند اهتزازات هر سر موشک (آزاد) یا بالایی را میدهند و بر موشک اگر هر کدام آن را تقسیم دو کید یا بزم در یک تانبه واحد شمار اهتزازات سبک (بم) و یا چپ پیرده (سا) را که شروع کردید میدهند شما می توانید به همین ترتیب نوازندگان هابی سبک های زیر ترمیم ترابند و کید اما به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ نوازندگان در تانبه کم نشود و از ۲۰۰۰ نوازندگان در تانبه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست.

نوازندگان هابی نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارند که امیدوار است در آینده های نزدیک کمپیوتر های خانه های وارد و تواج بیاورد.

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی از روی تعقیب این سریال تدریسی را داشته باشند باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنمایی (سر) و (لی) را بیابند و سواد موسیقی را فرا بگیرند:

۱- هارمونی های آلات

۲- در آهنگ موسیقی را اگر آید و یا نوازندگان باید برای سر کردن به نوازندگان آن بدید و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نمایند.

۳- در آهنگ نواختن بک به اندازه ضرورت بزنند زیرا فشار زیاد هوا داخل دهانه هارمونی بعضی هارمونی ها را می نماید.

۴- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سر کردن صرف برای خود تخصیص دهید یعنی به اصطلاح (هر دسته) نوازندگان از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتماً بی سر را در تانبا دارد خود داری کنید.

۵- از شنیدن نیت های کله که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر یکبار در هابی که مؤثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدا را بی سر می سازد محسوس نمی نماید.

۶- در ترمین روزمره تفاوت سر های کویل و تیور یعنی خفیف و قلیل را با دقت به خاطر بسپارید.

۷- در صورتیکه آواز خوانی میکند با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آلات سر شده ترمین دهید البته در نوت های پایین تار ششما صوتی گلر آماده گردد.

۸- با مراعات نقاط فوق هیچگاه

نوا موز د لښرد نيمگړد و ډير عکس
ار تقا مينايږ .

لسي :

لي عبارت از حرکات منظم
اجسام به درجات مختلف سرعت
مينا شد . و بيا به عبارت ديگر :
لي پدیده طبيعيت که شما در
طبيعت زياد آن را پدیده وحشي
نموده ايد . مثلا حرکات منظم
نظام شمس يعني به صورت منظم
تبدیل روز به شب ، تبدیلی فصل
فصول ، ماه هاي قمری ، حرکات
منظم قلب ، رفتار يک خواست ساعت
و صدها مثال ديگر :

اگر موسيقي را راجع تصوير
کنيم . (لي) روح آن را گرو موسيقي
را (روح) فرض کنيم ، لي (جسم)
آن است .

داشتن (لي) غالبا در انبیا ن
نظريست و کم اتفاق ميفتد که
کسي باشد ، البته مشوره
استاد در اول ضرورت است .

هر شاگرد نوا موز اولين درسي مو-
سقي را زير نظر استاد بالسي
شروع ميکند . مثلا اگر شما به ترتيب
برده هاي هارموني را از جبهه به
راست شروع از ((سا)) بنوازيږ
به ترتيب صدا صعود ميکند چون
زمان لازم است که کلک شما از
يک برده به برده هيجوار بروږد
ولو هر قدر زمان خورد و لحظه بي
باشد ، با آن هم وقت ضرورت
است باد رنظرداشت اين وقته ها
يا لحظه هاي بسيار کم و بلاشتن
به برده هاي درسي به گراف
زير توجه فرماييد :

اگر گراف اين صدا هاي بيهم
را در ذهن تصوير رسم کنيم ، در
نتيجه شکل يک زنجيره را خواهږد
داشت زيرا همين لحظات کوچک
گراف صدا را از خط مستقيم پهنيزده
تبدیل ميکند . پس اگر ارتفاعات
يا خيز زينه را مبر قبول کنيم
افتاده هاي زينه عبارت از (لي)
مينا شد . ولازم ويلزم يک ديگر
اند . لذا به هيچ وجه اگر
صدا به شکل خط مستقيم نزول يا
صعود کنږد . و بزرگي موسيقي را
ندارد .

به ارتباط يک پارچه آهنگ
فرق بالي وي لي قرار د يسل
است :

وقتي شما هارموني به ربه ترتيب
از ((سا)) به سوي راست
بنوازيږ . مثلا :

سا . ري . مي . ما . ده . ني . سا
وقتي کلک شما از ((سا)) به ري
ميروږد و از ((ري)) به ((مي))
و همين طور تا آخر اگر همين
لحظات خورد که شما را مجال
ميدهد که کلک را به سر هلسوي
آن ببريد ، تا اخير با هم مساوي
و يک خواست باشيد ، شما بالي کار
ميکنيد و در غير آن بي لي استيد .
همينطور در يک پارچه آهنگ
معمولا شما پدیده باشيد که
نوازيږد هالي را هم ياري باشلر
ميکنږد و بيا به اصطلاح ميگيرنږد

ويا اگر طبله نوازا ستيد در نظر
ميگيرم تال تيتال را که داراي
۱۶ ضرب است :

نا - دن - نا - نا - نا - دن
دن - نا - نا - تن - تن - نا -
نا - دن - دن - نا -

بين ۱۶ الفاظ فوق يانزده فاصله
هاي زماني خورد موجود است .
يعني طبله نواز ((نا)) اول ربه
طبله ميکويږد يک لحظه زماني خورد
موجود است که ((دن)) را به
تعقيب آن ربه طبله يکويږد . اگر

همين زمان هاي لحظوي يکوا -
خت و مساوي در نظر گرفته نشود
تا اخير ، طبله نواز بالي است .
يعني اگر نواختن ضربه توسط
طبله نواز در اول صدم بود ، سا
اخيرونه همان حال محکم شود و اگر
بطي است همچنان بطي و يکوا -
خت بين ضرب ها نگاه شود .

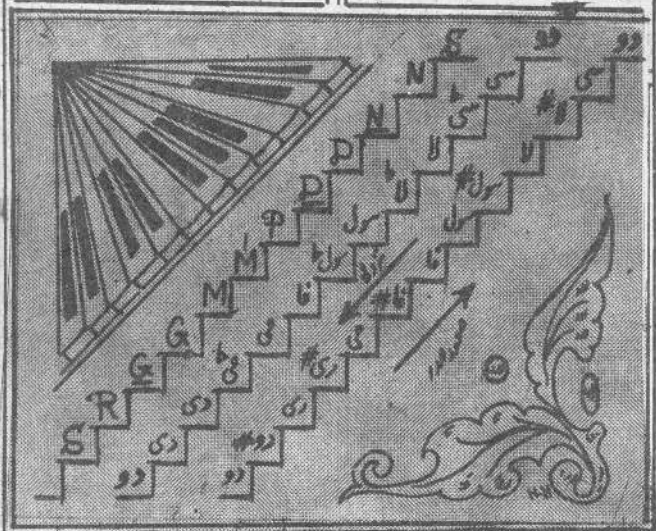
اين يک خواختي زمان بالهظه هاي
خورد را در نواختن اگر مراعات
و عادت کنيد شما پدیده شکل با
لي خواهيد بود .

تال :

صنعت ريتيك است که توسط
موسيقيدانان قالب شده ميند
آن از حرکت يک قلب سالم گرفته
شده . يعني قلب ما داراي تال
دو ضربی است ((ک . پ .))
واحد قياسي تال در همد مائره
يا  و يا ضربان است .
الفاظي که توسط طبله نوازيږد
گفته ميشود ، الفاظ صدا دار -
استند که مفهومي ندارند .

(تال) ، خلاف (لي) که
پدیده طبيعيتي بود کسي و -
صنعتي است که بايد آموخت .
هر (تال) در خورد (لي) را -
همراه دارد .

تال هادر شرق اقسام زياد دارد و
بعضا فوق العاده معلق اند که
اجراي آن بدون استادان فن ،
توسط اما تيزان دشوار است . اگر
شماره هاي ضريان با مائره تال ها
طابق باشد ، تال مذکور مشکل و
اگر جفت باشد ، ساده تر است .
در بخش آينده صورت تدريس
طبله تشریح خواهږد شد .



ترجمه از: حسن نیر

سیاسی اسرار

چون بجهت سیاسی که
امپراتوری بزرگ را بنیان نهاد

نمایشگاه‌های در
واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و
تیموریان را به عنوان اسلام‌باور
"گذاری یک نمایشگاه بزرگ از زبانی
می‌کنند."

حتی در زمان حیاتش، دست
آورد ها و پیروزی‌های تیمور،
اسطوره‌ای و افسانه‌ای بود. مثلاً
باچه سوت تکان دهنده
و نیرومندی شکست انگیزان چوآن
بیچمه شده چهاردهم از سلاله
تُرک و مغل که فرمانروای فارسی
شد نیروهای خود را برقی آسا
از ناتولیه در غرب تا مرزهای
چین در شرق رهبری کردند،
تا (۱۳۷۰) امپراطوری وسیعی
شبه قلمرو تحت فرمانروایی
نیایودن جنگیزخان را تشکیل





کرده بود.
 با همان نیرومندی و زرنگی
 که از خود در میدان نبرد تبارز
 میداد، تیمور (۱۳۳۶-۱۴۰۵)
 که بنام تیمور لنگ معروف است
 به راههای رو آورد که در سرزمین
 های تحت تصرف خود، جاودانه
 بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند
 آسیای مرکزی، وی پروژه‌های
 وسیعی را رویدست گرفت
 از جمله احداث چندین مسجد که
 نمونه‌های خوب هنر بهری
 بشمار میرود.

تیمور به شیوه‌های نیمه چادر
 نشینی در دامان آسیای مرکزی
 بزرگ شده بود اما در مقام رهبری
 مناطقی که در آن مسکن گزین شده
 یعنی در مناطقی که سنت‌های
 فرهنگی فارسی نفوذ و سیطره خود را
 داشته او با نهاد های اسلامی
 به تمار آمد. تیمور ازین هنر بارتدستی
 استفاده کرده و از هنر متصرفات
 خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم

قدرت و مشروعت جا و جلال
 خود استفاده نمود. تاثیر ایدار
 و دوام دار این خانواده بر هنر
 اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی
 در سده پانزدهم جالب توجه
 است. موضوع و هدف نمایشگاهی
 را تشکیل میدهد که در همین روزها
 در گالری اتریشکسدر فرانستیتوت
 سمت سونیاد ر واشنگتن
 در دست تهیه است. نمایشگاه
 بتاریخ ۱۳ اگست (۲۲ -
 اسد) گشایش خواهد یافت.
 راهی را که تیمور در پیش گرفت
 چنان معیارهای را ایجاد کرد که
 برای نسل های بعدی معیار
 های اساسی، تزئین و ساختن
 و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانس
 اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند
 ختنده که خوابها و آرزوهای
 بزرگ را از طریق کار زار بر حانه
 نظامی تحقق می‌داد، وی -
 توانست بر انکار نیکولو ماکیاوالی
 در رابطه با سیاستداری اثر
 گذارد و کرسٹوفر مارلو ویرا بر
 انگیزختا ((تیمور لنگ کبیر))

میدها اثر دیکره نمایش گدا -
 شته شده است، این کتابخانه
 شاهي پایه بیان دقیق تشر
 و رکشاپ هنرمندان و صنعتگران
 شامل آشیای تزیینی کتابهای
 مصور، طرح های مهندسی
 و سایر کارها برای دربار است.
 در همین جا بود که زبان هنری،
 رنگ و خط، رشد یافت
 و چنان گنجینه هنری را بوجود
 آورد که شایسته حراست و حفاظت
 است.

گرچه خانواده تیموریان که
 در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار
 شده بود بالاخره در ۱۵۰۷ -
 فروپاشید اما تاثیر آن بر هنر
 اسلامی تا امروز ادامه دارد.

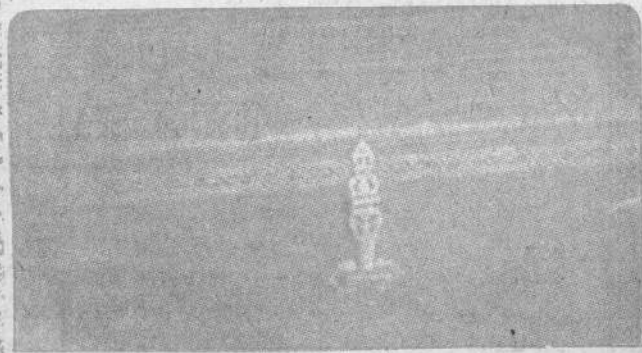
(۱۴۱۱) و یک یکس چوبی
 ساخته شده از چوب سندل که
 یکی از ظرف ترین نمونه های کندن
 کاری در مصر حاضر است.
 از عهد الخ بیک نواسه تیمور
 که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان
 بدیده های هنری بیجا مانده
 که نمونه کیفیت عالی صنعت
 و معیارهای بلند هنر و تصورات
 هنری جهان اسلام در سده
 پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت های
 از دیوار یک مسجد مزین با آیات
 قرآن نیز چشم بیننده را بخود
 می‌دوزد. و نمونه های زیبای
 خط نویسی، هنر سرامیک، تصاویر
 و نقاشی ها از کتابخانه فرمان
 رویان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه
 ایراج وجود آورد که نقش اساسی
 را در شکل دادن روش ها و سر
 خورد های غرب بسوی جهان
 اسلام برساند. ساینر
 هنرمندان غربی مانند جورج
 فرید ریک هندل و الساندر -
 سکالاتی که از آهنگسازان معروف
 بودند و شاعر شناخته شده ادگار
 آلن پو بعد تر در جاودان شدن
 تیمور هم بحیث فرمان مبدان
 نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات
 اروپای غرب را تهدید میکرد
 کمک کردند.

گلن لویج کارشناس هنر
 شرق نزدیک در گالری مکلنر
 میگوید: ((تیمور بخش های
 از جهان را با وختت زیر و زیر
 کرد، اما هنرمندان را نیز در
 چنان راهی به کار انداخت که
 بیان هنری را در همه جهان
 اسلام تغییر دهد.))

مظهر این دست آورد حیثیت
 آور است. صفحات جلد های مصور
 قرآن کریم و تاریخ های برابر -
 تصویر یوسف و زلیخا، بوستان
 سعدی و تصویر های از اسکندر
 سلطان ابن عمر، شیخ شیراز



مردی می میرد

فدا، محکمه آماده می گیریم.
 خیال طرح قصرهای
 آلا، روزها را می رخنم و توقع
 میروم که بافتح نامزدی ازین
 حیوا، نده زمینه آن برایم
 میروم خواهد شد که مرد آرزوهایم
 را بیا بیا، مگر به ناگهان این
 رویاهای زودگذر که کابوسی مید ل
 شد نامزد، مرا نه به خانه ما بلکه
 بجای دیگری برد، با توقف
 موثر در یکی از سرک های فرعی
 شهرنو سلسله خیالاتم از هم
 گسخت، همزمان با آن، دست
 قوی او گلویم را فشرد و

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن
 نزدیکی هادیده نمی شد تا
 بدادم می رسید و سرخورد سال
 مکنی که از کارماری می شدند سر
 گوشی تکان گفتند: ببین که
 دختر را دوداده، بعد یکی از
 آنها به روی سرك تف انداخت
 و به راه خود ادامه دادند.
 را نامزد، مرا به خانه بی آورد و
 در آنجا در باغچه تن نهال گما
 را فرس کرد، از درد و غصه
 بزواک فریاد هام در دل دیوار
 های اتاق طنین می انداخت
 و نگرهای اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را -
 می شست.
 او از شام تا بام توسن کامرانی
 راند سحرگاهان حین ترک گفتیم
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان -
 نیکی را بیقریام گذاشت و گفت:
 (اینک های درناسته ات) با
 ادای این کلمات در را عقب سرش
 بست، سپس با صدای موثرش
 یکجا در پیچ و خم های کوچه ناپدید
 گردید، در سکوت مطلق اتاق
 صحنه بد فرجام نامرادی روی پرده
 تصورام جان گرفت، حرکت قلبم و
 بویه زمان هر دو به کدی گرایدند

انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته از این، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی
 دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند، دستخورد
 هابه طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.
 کدام محورها نیست در شوروی از حجت بیشتری داشته باشد؟
 همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیس
 تقریباً واحدی دارد، ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن
 این است که در پژوهش تئوریک و مسائل صیانت و فیزیک و برخی از شاخه
 های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی
 در جامی زمین، ازین رو هدت ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش
 تئوریک و تلاش شد بدتر در زمینه های انفیرماتیکی و مواد و تکنو
 لوزیهای زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمینی و... است. امروزه
 چهار برنامه برای ما از حجت بیشتری دارد که یکی از این برنامه
 هار اعمه می دانند، مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکولوژیست ها تاکنون چند بار
 در فرنگستان درباره مسائل مربوط به مدیریت آب های خشک های
 خیلی علنی داشته ایم. تا به امروز تصمیم ها را عمدتاً بوروکرات ها
 می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدیدی اکولوژیست ها
 و شوروی شد، چون شوروی اکولوژیست های خیلی برجسته
 و خروشی دارد. اما اکنون اکادمیسین ها هم صدایشان بلند
 شده است. برایتان مثالی بزنم. لنینگراد پیوسته با طغیان
 آب های رودخانه نواوو به روی می شود و مدت ها بود که صحبت از این
 می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود اما اکولوژیست ها
 با این برنامه مخالفت کردند و از پیآمدهای زیانبارش بر تعداد
 اکولوژیکی ناحیه آبراز نگرانی می کردند، تصور ما بر این است که
 بشود هم سد ساخت و هم محیط زیست را حفظ کرد. با وجود این
 ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود
 تا اطلاعات بیشتری گرد آید. بعد شرایط مان را بگذاریم.
 خواست ما این است تا جایی که ممکن است مسائل اکولوژی
 را در چارچوب برنامه هایی بین المللی حل کنیم، زیرا بقای
 کره زمین به اکولوژی وابسته است. ما پیشنهاد کرده ایم برنامه
 بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند و به شما لگان نیز گسترش
 یابد. همچنین پیشنهاد کرده ایم در ماهواره های هواشناسی
 ام نگی دستگاه های شوروی و در ماهواره های شوروی دستگاه های

امریکا بد نیز نصب شود.
 گذشته از اینها ما بلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری
 شود.

ایا سیستم منتهی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینشند -
 وین شده را مورد تاکید قرار می دهد با حسن کارکرد پژوهش مغایر
 نیست؟
 البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه بدیر نیستند.
 از این رویا بد به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود. از این رو -
 تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی در چگونگی خرج
 کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزاد باشند. انستیتوهای
 می توانند در موضوعهای پژوهشی ((درارای رسك)) مسابقه
 برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته
 نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند. خواست ما استقرار نظام نوینی
 است که در آن، برنامه ریزی مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم. حقیقت
 این است که تا به امروز انستیتوت به شیوه خودش کار می کرد، برای
 خودش قلمرو خاص و از حجت های خاص داشت. ما می خواهیم
 به این بی سروسامانی پایان دهیم، انستیتوهای را به کار مشترک
 و حتی رقابت برانگیز و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف
 بدیر تقسیم کنیم.

ایا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است
 که چه از نگاه، شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیرتر -
 باشند.

عجالتاً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو
 سازمان بدیم. اما اتکان انستیتوهای فرنگستان و حتی خود
 فرنگستان می تواند از این پس به گروه های از کارشناسان
 باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخصی کار کنند. لازم -
 نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد، تابع فرنگستان
 باشند. درین گونه موارد مدبران انستیتوها قرار دادهایم
 از نوع حقوقی خواهند بست. از طرف دیگر انستیتوهای اجازه پیدا
 کرده اند تعدادی دانشجوی محط بالا بگیرند و در جهت
 از حجت های تازه شان تربیت کنند. این کار قبلاً ناممکن بود
 و بدولت به این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می پرداخت

افتاده دایم، اتاق آتشد از بوی
چرس بود و لم رابه هم میزد. از
جام برخاستم و به طرف دروازه
افتادم مگر لحن امرانه و تحکم آمیز
مرد، مراد رجایی میخوب ساخت
نزد یک آمد، رویوم قرار گرفته و
گفت: (برند) گک زیبا کجا میخوای
بروی به سرت پول داده ام نه
سنگدل) آنگاه خود شرابروم
انداخت.
البته شرح رویداد های این
خانه که تم گواه آنهاست مواربر
اندام راست میسازد، این -
هیولای غرق در نشه چرس به
کامیگری خود بسنده نکرد و دو -

با سرفه مردی که در گوشه جلم
میکشید حقیقت جانگاہ یکبار دیگر
در برابر دیده گانم قد برانداخت
مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم
گردد به سوم پیش آمد در برابرم
زایوزد و دستش را روی پیشانی
تپالودم گذاشت از تماس دستش
به پیشانی ام تکان خوردم دستش
را پس زد خنده و وحشتناکی لبان
کلفتش را از هم جدا ساخت و در
آستانه دهن بد بوش زد و دندان
های زرد و کرم خورده اش نمودار
گردید و وحشتزد و سوبیش
نگریستم زیرا خود را در جنگ گراز

بدنم از خستگی بیروح مینمود و
پا هایم از کزختن دراز شده
نمیتوانست سرم دور میخورد و همه
چیز در نظرم به گونه قیور سیاه
مینمود، تمیز شب و روز از هم
خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق
دور سرم چرخید و از هوش رفتم
وقتی که دیده کشودم خود را
در یک خانه محقر تاریکی بزرگ
جاریایی یافته که لحاف چرکین
مندر سی رازی آن گسترده بوده
دود و تعفن فزای اتاق را فرا
گرفته بود و درابتدا تصور کردم
که در حالت رویا به سر میبرم مگر

انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت های آموزشی آنها را داشت، مادر فکر ایچا د
احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قراردادی نیز هستیم. اما در این
مورد با مسئله خاصی روبه رو هستیم که در اتحاد شوروی جنبه هام
دارد مسئله مسکن گاه برای یک آبارتمان خصوصی باید تا ۱۰
سال انتظار کشید، اما چاره ای جز حد این مشکل تا سال ۲۰۰۰
نداریم.

ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های -
شوروی از نظر تجهیزات فقیرند. آیا تصویری کنید بتوانید به
سرت بر این مشکل فایق آید؟
کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است
و به پختانه کاری از دست ما ساخته نیست. این مشکل راضعت
باید حل کند. چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف
دیگر عم اهل صنعت عادت کرده اند تجهیزات موجود را ولوسه
در دشان نخورد برای خودشان نگه دارند. خوشبختانه بایسترو
یکتا داریم که کم به سوی خود کفایی مالی صنعت پیش می رویم
و همین قاعدتاً باید موجب تسهیل سریع وضع شود. چاره ای هم
جز تسهیل وضع نیست، چون ما بلیم در درجه اول وسایل سوخت
خودمان را بخوریم.

حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است. خوب، پیش
از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد. ما باید در ۱۹۹۰
یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر
شخصی -) و بناسنت ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به
دوره متوسط نیز برسد. برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی
نریخته ایم. فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است
اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این
چاره ای جز افزایش تولید نیست.

در مورد کامپیوتر های متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر
تولید شان کاملاً مسلط نیستیم. برای خودمان دو سال محلت
گذاشته ایم تا مسائل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی ()
های تکنیکی را که همچنان برای پتان مطرح است حل کنیم. با وجود
این، بناسنت تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا
قدرت یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است.
مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است. چون نظام آموزشی
از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش
کاد رها ندارد. تادیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کار
شان در دانشگاهها نیز تدریس میکردند. اما این وضع چنان
آشوبی را از نظر تعداد مستعاضیان دستمزدها ایجاد کرده بود
که خروشچف به آن پایان داد. البته برخی از اعضای اکادمی به
تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند
امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را
صرف تدریس کنند و در درجه اول بهترین دانشمندان. اما
خب مسئله این است که عجلتاً کار آموزشی تکمیل است و برای
حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است.

حدود ۵ درصد از کل پژوهشهایی که در اتحاد شوروی انجام
می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاش های
فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثر گذارد، بسیار
کم است. پس چطور است که این قدم مطمئن و امیدوار به نظر
میرسد؟

اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ در
صد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گر نه پژوهش
بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاه های فرهنگستان ادامه
دارد. پژوهش کاربردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی
به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است. بنا بر -
این فرهنگستان در راس تلاش پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی
است. از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان
کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را علماً
ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند. از این گذشته نفوذ فر -
هنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است.
نوزد همین اجلاس حزب در روشن نیز بر نقش (رهبری) قمر -
هنگستان صرح گذاشت.

باید فهمید که هدف ما از بستر ویکا چیست. اولین هدف
ما تشویق مسوولیت فردی برای کمک به پیشرفت کشور، چه در
فرهنگستان علم و چه در بعد وسیعتر، در سرتا سرت اتحاد شوروی
است.

واه که چه شبهای سیاه وید نام داشتیم. تا آنکه یک شب بخت به من روی آورد، در عوض شدن آدم ها با جوانی آشنا شدم که برآستی عاشق من شده بود به اتاقم می آمد نزدیک باهام زانو میزد و با دو چشمان سیاهش که چون دو بحر بر تلام و طوفانی بودند با عطرش زده می سویم میدید، هرگز به فکر کم گرفتار از من نبود، او مرد هوس نبود اگر قبلاً بود حالا جهره من چنان اثر زنی را گذاشته بود که فقط می آمد و نظاره ام میکرد ما روزها با هم حرف زدیم و بالاخره راضی اش کردم که مرا از اینجا نجات دهد و او که روند کشور هندوستان بود و پاسپورت تجارتی نیز در دست داشت به بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس مرا از آنجا بیرون کرد. اکنون هر دو می ما روانه کشور هند استیم، وقتی قصه من در مجله سپارون چاپ میشود من در کابل نخواهم بود.

از قول من به مادرم بنویسید که هزار نفرین بر مادر می چون تو با ذکر نام مادر سیل اشک دید گانش سرازیر شد و هر دو اولند و بلند تر گرد. انجنان که گوی اشک سینه را تا سرحد ترکیدن پر کرد. بعد اشکهایش را پاک کرد. ایش برخاست به آکراه گام بر میداشت و من از عقب او را مینگریستم که آهسته آهسته سایه وار از روی زمین بر جیده میشد و لحظه ای بعد از نظم به کلی ناپدید شد.

شب هینکه به بستر رفتم یا در او رفته بودم او سرت زد در آلود او هنوز با من بود و هنوز شعله های آتشی را در ضمیرم احساس میکردم که او را سوخته بود. انوقت نشستم تا از کشتار سوخته دیگری از شب زنده دارهای زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.



درین موتر فقط یک مرد و یک زن بود از دیدن زن من دلم آرام گرفت از من پرسیدند که کیستم و کجا میروم، من پاسخ ندادم، زن دروازه موتر را باز کرد پایین آمد با مهربانی دستی به سر کشید احساس کردم که دستش گرمی دست یک مادر را داشت از جام بلند شدم و با او یکجا در سیت

عقب موتر نشستم. تصور میکردم که دستی از غیب به خاطر نجاتم دراز شده است، به خیال راحت پهلوی وی نشستم. نارسیده به آن خانه تصور میکردم که در آن سیاه روزی های پایانیافته، موتر وارد یکی از کوچه های شهر شد کوجهی که در هر دو ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی قرار داشت، ولی مثلی که قرعه بد نامی و تن فروشی را فقط و فقط به نام من زده بودند، زیرا همینکه قدم به داخل آن خانه گذاشتم آنجا را کثیف تر، آلودتر و مسموم کننده تر از جای اولی و دومی یافتیم.

و من یکبار دیگر به طرف جهنم فساد کشانیدم، شد اما فرق این محل با خانه قبلی و مشتریان آن این بود که در اینجا به عوض بوی جرس، بوی الکول در فضا می پیچید، در اینجا به عوض چارابی منجی، بلعاف کهنه روی چپرکت می خوابیدم، در اینجا روحانی ها زود زود عوض میشدند. در اینجا به عوض دود جرس دود سنگرت درجه اول اتاق را پر میکرد، در اینجا جهره ها زود زود عوض میشدند.

یکروز احساس کردم چیزی در شکم تکان می خورد وقتی ایین موضوع را به زنی که اداره کننده آن خانه بود خیلی دوست داشت گفتم. او هایش را چند بار پایین و بالا دو اندید چشمانش با ناراضی به شکم دوخته شد، در حالیکه سرخود را چندین بار تکان داد بدون ذکر کلمه ای از پیشم رفت و مرا آنشب تا صبح خواب نبرد.

تازه بعد از دو سال فهمیدم که خارج از دنیای کثیف من دنیای دیگری هم وجود دارد. ولی این و غم دیر دوام نکرد خیلی زود به کمک کورتاز طفلیم را در نطفه خفه کردند و هیچ سخنی از نزدم رفتند.



مردی می میرد...

بقیه از صفحه (۷۹)

گفتم که بول ندارم به فکر نرسد رفت سیمی گفت: (فرق نمیکند یک چاره میگیریم). آنگاه از من خواست تا به خانه اش بروم زیرا اجرای عملیات رانه در شفاخانه و نه در معاینه خانه اش ممکن میدانست، اما او مرا نه به خانه خودش بلکه به خانه یکی از دوستانش برد، در آنجا نه تنها خود دو کتور بلکه دوستانش نیز به من تجاوز کردند، این اهریمنان سیه کار نیز برای مدت یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود قرار دادند، مگر پس از مدتی از پیرو مرد مهربانی که در آن خانه مصروف خدمت بود شبی که جز او هیچ کسی در خانه نبود استغداد نمود او که تازه وضو گرفته بود و میخواست نماز شام را بخواند در برابرش زانو زدم سرم را به پاهایش نهادم، با هایش را بوسیدم و زار زار گریستم دلش به حال سوخت در را کشود، گفت: (برود ختم اگر کشته هم شستم با ک ندارم).

من آنشب مانند بزند از قصص بریده اینسو و آنسو میدویدم، از خوش در لباس نمی گنجیدم تازه به سر رسیده بودم که موتری از کارم رد شد و وحشتزد خود را به طریقی کشیدم، ولی ناگاه نور چراغ موتر دیگری از طرف مقابل چشمانم را خیره ساخت قدمی به عقب داشتم ولی موتر توقف کرد.

من یکسال را در جنگال آنوحشیا پی رحم اسیر بودم، درین یکسال آنقدر از پت و ستم را بر من روا داشتند که پیش از رسیدن رستاخیز رستاخیزهای رابشت سرگداشته در آن خانه کثیف بود که داغ روسپیکری بر پیشانی ام زده شد و نام در ردیف شهر و ندان بد نامی ثبت گردید.

یکی از شبهای سیاه و تیره زمستان بود سرما تا مغز استخوانم را میسوخت در لای یک پیراهن کهنه و نازک از آنجا موفق به فرار گردیدم، افتان و خیزان رهسپار خانه یکی از همعنفایم گردیدم تا زشر اهریمنان در آن جا پناهنده شوم.

ساعت ۸ شب زنجیر منزلی را در یکی از کوچه های شاه شهید به صد آوردم دوستی که در را کشود از پدم خیلی خوش شد و مرا باند روم برد، هر دو تا صبح نخفتیم و تمام نغمتهی هارا برایش قصه کردم او که دلش به حال سوخته بود آماده گردید که مرا فردا نزد دو کتور (۰۰۰) ببرد تا از همان خانه شش اثر بزرگ رو سیاهی را به دور افکند.

فردا به معاینه خانه او رفتم همه قصه را برایش گفتم، دو کتور اگر چه ظاهراً مرد مهربانی مینمود اما متاسفانه من بولی نداشتم که در کش میگذاشتم، وقتی برایش

طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تا بلوی است که بیانگر
ظلم چنگیز در شهر بلخ است که
من آنرا از روایات و حکایات
تاریخی و واقعی گذشته در انیم
کاملاً جا داده‌ام بنابرین بهترین
انیم همین تا بلو خواهد بود .
- در قسمت وضع عمومی هنر
نقاشی فعلی در کشور نظر ثان
چیست ؟
- وضع هنر نقاشی در کشور
فعللاً کاملاً در حالت سقوط قرار
دارد . زیرا در کشور که هنرمند
قدر نشود و فرق بین هنرمندی
هنر نباشد ، چگونه امید واری خواهد
وضع هنر بوده میتوانم .
- برای رفع این نقیصه نظر
شما چیست ؟
- به عقیده من اتحادیه
هنرمندان بحيث يك ارگان مسؤول و
مكلف به تنظیم جذب و یاروری

پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۳۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد
هند و خطاب کردند . کاکا
جگند اس که مردی خوش قلب
و نیکو سرشتی بود ، دلش به حال
من سوخته ، چاره دیگری ندید
جز اینکه از سر زنده گی میبرد
بردارد ، من که در برابر او کاملاً
گوش گردیده بودم ، برای روشن
سازی ذهنم پیرامون زوایای تاریک
زنده گیم خوشیش را این گونه
زبان داد :
سالها پیش به هند غری
انجم دادم ، هنگام بازگشت
به وطن بایک زن جوان و زیبای
هندي برخوردیم که کودک نو
زادی در آغوش داشت ، پس از
برقرار شدن آشنایی میان ما همینکه
دانست من روانه افغانستان
استم بلافاصله وزاری ازمین خواست
تا به غرض نجات اواز رسوایی
اجتماعی ، کودک را با خود به
افغانستان بیاورم ، نخست
از بد پرش خواست او بیاوریدم ،
مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم
شد نفس به پایا می آورد ، مرا واداشت
تا دست یاری به سوش دراز نموده
و کودک را به مصرف خودش به
افغانستان بیاورم ، وقتی کودک
را از آغوش گرفتم ، یک جوشک و یک
جوره لباس کودک را همراه
بازیرجامه خودش که در آن نشانه
های شب زفاف بی نکاح به نظر
می رسید ، بایک قطعه مکرر
پدر کودک ، که در آن هنگام
سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه
وارد جهان سینما گردیده بود
و ششی کیور مشهور امروز است ،
به من سپرد
من از کاکا جگند اس خواستم
تا آن یادگارهای دوره زنده گی
کودکم را در اختیار بگذارد ، او
پس از آن که یادگارها را به قسم
گذاشت ، دیده به دیده لم دو
خفته گفت :

مادرت نام اصلیت را (روکی
کیور) گفته بود ، مگر وقتی تورا
به یک خانواده مسلمان سپردم
آن هاینابر ایجاب سنت مذ هبی
شان ، علی مراسم خاص نام تورا
بایک نام مسلمان افغانی تحویض
نمودند ، اکنون که آن ها پیوند
شانرا پیرو حانه از تو بریدند ، من
حاضر که باتو پیوند بد ری و سري
بینم .
دیری نگذشته بود که پدر
خوانده ام به خانه کاکا جگند اس
آمده پس از عرض بپوشش مرا
دوباره به خانه خود برد و از آن جا
به شهر کابل انتقال داد ، و آن
جا مرا به خدمت پدر و مادر خود
گماشت ، در خانه جدیده در برتو
مواظبت و کمال دلسوزی پسر جوانی
در مکتب را به پایان رسانیدم ،
اکنون که خدمت سربازم نیز
به روزهای فرجامین تقرب
میجوید ، شبانه در یک هکساخانه
می خوابم .
همینکه به سن لازم رسیدم
ذوق بر قرار سازی تمام یابد
اصلی (ششی کیور) در دلم ریشه
دوانید ، چه به من این اندیشه
دست داد که پدر شاید از روی
نشانی هاید اند که من پسر یکی
از محشوقه های روزگاران جوانی
اومیاشم و شاید در راه رفتن به
هند از سعی و همکاری در سنگ
نورزد .
باین پنداره سفارت هند
در کابل مراجعه کردم ، آنها موضوع
را رسماً به پدر نگاشتند و من
منتظر پاسخ از جانب اومیاشم
دیده شدم که سر نوشت ، دیگر
بامن چی بازی خواهد کرد ؟
داعیه هنرمند شدن و انگیزه
پسر یک هنر پیشه بودن بر تار
وپود زنده گی اوستولی گردیده
اورا به سوي هنرمی کشاند .
اومیخواهد که در آینده یک هنر
پیشه تیا تر و سینما بیار آید تا از
راه کسب شهرت بتواند مادر
گمشته اش را پیدا کرده ، بر
زخمهای دل هجران دیده او -
مرهم وصال بگذارد .
نوشت : رهش

مرگ من روزی فرا ...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره ی میگویند
آهنگ هایش متعلق به قسمت
های از زنده گی اش است . وقتی
مادرش مرد ، آمد به خانه و فریاد
کرد :
" خدا یا مادر را باز به من ده "
و یا وقتی از خانه جدانشده
خواند :
" بوی تو خیزد هنوز ، بوی تو از
بسترم "
باری دیگر تنها شدم
تنها
رومانی هم یکی از داستان نویسی
های دوستش که همان روز ملال
بر دل داشت پیش احمد ظاهر
رفت احمد ظاهر برای تعلق دل -
وی عقب ارگن رفت و خواند :
" تو زکی و در این کوه کجاست ؟
حال که دمسال بعد از مرگش
احمد ظاهر را یاد می کنم بیا
این ماد شش را بد انیم که چقدر
لها سهای خوب را دوست داشت



دعوا بر سر بوسه...

بقیه از صفحه (۴۹)

کنده گان به طور لایذی به حکم محکمه گردن نهادند و صحنه را از فلم حذف کردند.

ظاهراً تفسیر عقیده سیدی یوی از آنجانبانی شد که وقتی فلم تهیه می شد روابط او با من چکروتی دوستانه بود ولی حین آماد شدن و به نمایش گذاشتن فلم روابط آنها به هم خورد و بود.

کودک و شمشیر

بقیه از صفحه ۲۳

— خوب نگاه کردی.

و میگردند. میگردند و مانند کابوس زده ها همه جا را زیر و رو میکنند.

مادر ریاضه ای آهسته تکرار میکند: (ای بی بر!) گجایی بیای!

وقتی مرد بی آن که بداند چی میکند در ایوان ران را باز کرد.

پسرش را دید که با چهره وحشت زده و پسرک با دیدن پدرش با غرور و جدیت آهسته گفت:

— پدر جان! عصبانی نشو! من ببینی که منتظرش استم تا نگذارم بیاید و برادر را ببیند.

و زده نامری که از پله ها بالا می آمد لحظه بی درنگ کرد.

بقیه از صفحه (۴۸)

— چه نقش هایی را ایفا کرده اید؟

— در اوایل رول چارم و پنجم را بر ایفای میدادند. چون در آنوقت زن ها در تیاتر کار نمیکردند مارول زنها را نیز کار نمیکردیم به طور عمده رول مادر ویا رول خدمه برایم داد میشد.

— آیا قرار گرفتن در نقش یک زن برایتان دشوار نبود؟

— فقط راه رفتن بابتوهای کپی بلند برایم مشکل بود. مرحوم استاد برشنا مارا راهنمایی میکرد که چگونه نقش خود را بازی کنیم و اندکی هم کرشمه زنانه مارا با مشکل رو بساخت.

— آیا گاهی نقش های اول را هم بازی کردید؟

— بلی باراول در درام (دوگانگی ها) رول مرکزی را به عنوان مادر بازی کردم گرچه نقش خیلی مسوولیت بود ولی به من گفتند که خیلی موفق بودم.

— استقبال مردم از شما چگونه بود؟

— همیشه خوب استقبال شده ام ولی یکبار در قند هارد رنما پشنامه نقش زن را بازی کردم ملاها بالایی تیاتر حمله کردند و یکبار دیگر هم یک دختر بروسم تف انداخت.

— پس خاطرات خوش هم باید داشته باشید.

— خاطره خوش هرگز از کار هنریام نداشته ام.

— چرا؟

— زیرا به هنر تمایل چند ان تو جعی نشده است.

— و از همین لحاظ شما به تلویزیون آمدید؟

— من به تلویزیون نیامدم بلکه مرا آوردند. در سال ۱۳۴۸ که مرا به راد یو آوردند استاد مرحوم رفیق صادق زنده بود.

— باراول نقش یک کلینر را در راد یو درام بازی کردم که در آن شکایت از وضع سرویس بود و بعد در تلویزیون برایم وظیفه داده شد اکنون مراد رتولینون پسر اسباب هاونکه هایمگوند زیرا هیچ کس حاضر نمیشد نکه ها را کار کند اولین کسی که حاضر شد



من بودم.

— چه فکر میکردید آیا عمومیست یافتن سینما و تلویزیون باعث تضعیف هنر تیاتر گردید؟

— نه اصلاً برای تیاتر کمتر کار صورت گرفته است برای تیاتر خیلی کمتر مینویسند اکثر درامه های از آثار خارجی ترجمه میشوند که با شرایط محیط ما هم آهنگی ندارد و کمتر طرف علاقه بینندگان واقع میگردد در حالیکه سابق بالایی هر درام سری شکست و یک موضوع دیگر را هم نباید نادیده گرفت آن اینکه لایحه جدید حق الزحمه هانیز مقصر است.

— برای شما در یک اسباب جقدر حق الزحمه داده میشود؟

— در یک اسباب در یک دقیقه ۲۴ افغانی داده میشود لند ۱۰ من رایگان کاریکم.

در رابطه به کار هنری تا چه اختاراتی رانصیب شده است؟

— یکبار در سال ۶۵ وقتی از تلویزیون به خانه میرفتم یک موتر نزد یک استاد مردی از آن باین آمد برایم گفت (همان تکرر دواخانه) بعد از من قدرانی کرد و رفت.

— با الفاظ و کلمات.

— بلی.

— و یار دیگر و مردی که به تازه می ها با سواد شده بودند نزد آمدند اما می را با یک قطعه فوتوم گرفتند و رفتند و لوسی استند دخترانی که زنده باشند مرا همیشه تقدیر میکنند همینکه مرا از در می بینند به هم میگرین نشان میدهند و میگویند: ببینید تکرر دواخانه آمد و بعد از تکرر دواخانه میخندند.

راه رفتن بابوتهای...

— آیا سفرهای هم به خارج از کشور داشته اید؟

— بلی غرض تحصیل در رشته نشریات رادیویی و راد یو درام ها به ایران و ترکیه سفر کرده ام و در تیه با هنرمندان به اتحاد شوروی رفته ام و یکبار هم سفری به هند داشتم.

— آیا سفر هند بخاطر تدای بود؟

— نه خیر از بعضی کمپنی های فلبردار دیدن کردم.

— میخواستید بچه فلم شوید؟

— بلی تقریباً همینطور بود.

— من در ایران با فردین گوگوش الهه و جوان ملاقات کردم و قبلاً با آنان در کابل معرفی شد و بعد وقتی به ایران رفتم خواستند در یکی از فلم های ایرانی به من نقش بدهند و وقتی سناریو را برایم دادند خیلی خوش آمد ولی باید از کابل اجازه می گرفتیم

رژیسور تیاتر

بقیه از صفحه (۴۸)

تا به روزی متیزه نمایش گذاشته شد از دایرکت تانراشی بودید؟

— قبل از نمایش در لهر و و تشویش داشتم زیرا آنک طرف اولین کال در کابل تیاتر بود و از جانب دیگر آنروز بعد از ختم نمایش کسرت موسیقی بود و لذا در جمع بینندگان تعدادی حضور داشتند که برای تماشای نما پشنامه نه بلکه برای کسرت موسیقی آمده بودند و من از بابت آن ها که مباد انمایش را اغلال نمایند در هر اس بودم ولی خلاف تصور وقتی نمایش شروع شد هنرمندان توانستند که همه حاضرین راحت تانیر بیاورند و توجه و تحسین ایشان را به خود معطوف داشته در نتیجه تشویش من جایز را رضایت و اذیت داشت.

بقیه از صفحه (۳۱)

ماجرای شریک گل پوسوز...

خنده گان پاسخ میگوید:

— تا به حال نه اما از عهد عهد الله خواهش نمودم که دیگر زیاد (سیاه مار) هم نگوید و متوجه دستهای خود هم باشد ورنه ...

پرسیدم:

— ورنه چی؟

گفت: تو هم چی قدر پشت گپ میگردی؟

گفتم:

— نمیگردم بل که گپ میمالم خوب بازی؟

— باز هم به کارمان با فکر آرام داده میدهم.

— حالا آشتی کرده اید؟

— باخونسردی پاسخ داد:

— آشتی و جنگ ما روز دوسه بار تکرار میشود.

کارمان بیچاره نباید به گفتند حاجی کارمان در یک صحنه از سریال خاننش (پرسوز) گلی را در گردنش اندازد سپس تهر شده آن گل را از گردن او کش مینماید که سم گل برگردن حاجی کارمان به اصطلاح گور میرود و هم سلی بی از جانب خاننش (پرسوز) بخواه میگرد که حاجی کارمان را به غضب می آورد و او کش با المثل نشان میدهد این ماجرا سبب میشود که چند روزی نسبت تهر آن دو و فلبردار سریال معطل میشود از کارمان پرسیدم:

— اکنون که سریال رادیویی آن را ثبت مینماید جنگ و دعوایی که تا به حال به وقوع نه پیوسته است؟

حاکم پوسیدید

بقیه از صفحه (۳۱)

خان جان مامور وزارت تعلیم و تربیه:

س: میخوامم کم از کم در دوماه یک بار برای کودکانم گوشت بخرم ولی خب ... نمیتوانم! چی کار کنم؟

ج: اگر این روزها ... کردید ما را هم آگاه سازید!

XXX

ولید میرزاده از شهر مزارشرف:

س: میخوامم بولد ارشم، موتربه مد روز بخرم زننده کسی آرام آرام داشته باشم توصیه پاسخوگی سبب اون چیست؟

ج: بیشتر خواب باشید تا بیدار.

در ترحیمی دی ده همه به مو سیفی کی داستادی لقب در سر زو مد الونه او یوشمیر هنری تحسین نام در لودی چی هم ده ده او هم ده هیواد هنری کورنی لپاره ده همیشی و یار یاد کارونه او یاد و نه دی.

استاد یعقوب قاسمی سر بر بردی چی یونام تو غزل بول سند ر غاری و به کلاسیک موسیقی کی هم استاد و او یوشمیر شاگردان بی در لودل ده ده بهر نیو هیواد ونوته هم لحنی هنری سفرونه در لودل چی ده ده به لری کی ایران ته سفروکر چی به هغه سفروکی بی یوشمیر کسرتونوله اجرا کولو وروسته د تهران د پوهنتون اود ایران د هنرا و فرهنگ وزارت له خوا ورته یوه تحسین نامه یوقا ب طلایی ساحت د جایزی به بول وکرل شول استاد یعقوب قاسمی اود هغه هنرم دتنه به هیواد کی او هم بهر دلمان لحنی

بی تری اخیت دخیلو ملگرتیا هند ته سفروکر او هلته بی یوشمیر کسرتونوله وکرلونه سر بر یوزیات شمیر ریکارد ونه هم ثبت کرل چی نه یوزی له توده استقبال سره مخامخ شو بلکه ده هند د موسیقی د صلاحیت لرونکو مقاماتوله خوار و ته دیرو فیسوری افتخاری لقب هم ورکړ شو.

به هیواد کی دتنه هم هغه زو زو د وطن موسیقی ته نه هیرید وکی خدمتونه وکرل ده مثال به بول استاد یعقوب قاسمی به ۱۳۲۵ کال به کابل راد یوکی د موسیقی د لومر نی منتظم به حیث مقر شوا و سوره پنجاه ویش ت کاله له راد یو سره فعاله مرسته وکړه.

استاد یعقوب قاسمی د کلاسیکو شاعرانوله آثار و سره پیره مینغاو علاقه درلوده تل به بی ده هغه شعر ی دیوانونه لوستل او خوند

نیو گل و استاد غلام نبی نثویه ملگرتیا هند ته سفروکر او هلته بی یوشمیر کسرتونوله وکرلونه سر بر یوزیات شمیر ریکارد ونه هم ثبت کرل چی نه یوزی له توده استقبال سره مخامخ شو بلکه ده هند د موسیقی د صلاحیت لرونکو مقاماتوله خوار و ته دیرو فیسوری افتخاری لقب هم ورکړ شو.

به هیواد کی دتنه هم هغه زو زو د وطن موسیقی ته نه هیرید وکی خدمتونه وکرل ده مثال به بول استاد یعقوب قاسمی به ۱۳۲۵ کال به کابل راد یوکی د موسیقی د لومر نی منتظم به حیث مقر شوا و سوره پنجاه ویش ت کاله له راد یو سره فعاله مرسته وکړه.

استاد یعقوب قاسمی د کلاسیکو شاعرانوله آثار و سره پیره مینغاو علاقه درلوده تل به بی ده هغه شعر ی دیوانونه لوستل او خوند

بقیه از صفحه ۲۳

موسیقی به برخه بی له استاد قاسم خخه زده کره کوله.

یوولون کاله بی لوستا و تحصیل وکر خود یوشمیر مجبو رتو نوله کله بی تحصیل ته دوام ورته کر ای شوا به ۱۳۱۴ کال له خپل هنرمند پلار سره یو یو ی د هنرا و موسیقی هیواد یعنی هندوستان ته ولاړ او هلته بی هم د موسیقی له پیو یو خوا و مشهور استاد انوخه موسیقی زده کړه اوله خلو و کالو وروسته بیرته خپل پلرنی هیواد افغا نستان ته راستون شوا و حرفوی هنرمند انوله دود سره سم بی د شاگرد ی سند د استاد امید علی خان په وړاندی کینود او هر س می بول د هنرمند انوله جرگه کی شا مل شو.

استاد یعقوب قاسمی به ۱۳۲۲ کال د مرحوم استاد

دهرات تاریخی

ریخی مانیدو بیاجو و لوته لری کی
د اختیارالدین کلانه هم خاصه
یا ملونه و کړه ۸۱۸ کال یی
د دغی کلاد بیاجو و لو نقشه
طرح اصولی کړه . بدغه وخت
کی د دیوالود جوړولو لپاره له
تیزو خښتو او چونی خښه
استفاده وشوه او دیوالونه یی په
دویر نفاس و طرانت په دیرو
بشکلو او رنگینو کاشی گانو پوښل .
د اختیارالدین کلاد خپل مو -
جودیت په ټوله موده کی داممب
او او پساد شاهیانو
د حرم سرا یی او د وسله تون او د
شاهی ثروت د زیrome تون حیثیت
رلود . دغی کلا همیشه د هرات
پارنه د بفاغه کارکی دیوه
لکه او بحکم سنگر رول هم لوبولی
ی .

خوله بد ه مرنه د وخت په
تيريد وسره د دغی کلاډ یوالونه
او برجونه یوه بل پسې نرید لسی
او تر خپل شوي اولدې سره سره
چی به برله پسې ډول بیرته
ترمیم شوي دي خو هغه پخوانی
بم او برتم ورته نه دي پاتې شوي
او اوس نورموز به مسئولو لوفر هنگی
موسسو پوري اړه لري چی
نه یوازي د اختیارالدین کلا بلکې
د هیواد د بیلابیلو برخو تاریخ
ارزښتناکویاد کارونوته هم پښی
مسولانه پام ولري اوله نظره یی
ونه غوړیوي د امله چی دغه
یاد کارونه زموږ د تیر تاریخ او فر
هنگ ویاړ ونه اوولای ونه دي دغه
ویاړ ونه باید وساتو او غنا وویشو
او راتلونکونسلونوته یې وسپارو .

اونڀلی چاپھری ہلی خوانیہ

سماع خ

د طرفت د لوہانود یوہ تن زیارت
دی . ہاخوانہ یں د سپینور خامو
لوارہ د . اود کوچنی بہ عہدی
ورنہ سرت کری دی . اوشہز خوا
ہی یں لہ بادہ پی دی . دیوینان
ہلتہ لہ ننوتوبد ہتہ اود سکرہ (۱۰۰)
نومری لیکوالہ د سماعہ ہا بہ
تھامس ہ دیوینان

ه ته وای

سماع خه ته وایی

[illegible]

دایکسبر و
دایکسبر

لازم است بدانیم

معمولاً شنیده میشود که
میگویند: انسان درس آموختنی
برای کارهای مهم آماده نمیشود
یعنی هنوز به پخته کی نرسیده
است. همه چیز در پیش روست و

آینده هم وسیع و درخشان
ولی
- سکه در قدیمی در ۲۰ سالگی
اردوی بزرگ فارس را در هم
میگردد.
- ژنرال به در ۲۰ سالگی اصرای
شهر ((جهندگان مروانید))
را به پایان رسانید.
- با همین شاعر انگلیسی در ۲۰
سالگی منظومه شرقی ((کار))
را نوشت.
- کارل چوک در ۲۰ سالگی
لقب داکتر فلسفه را کسب کرد.
- چارلز هکس ۲۰ ساله رومان
((پادداشت های پس از مرگ
کلب پیکوک)) را ختم و طرح
اثر جدیدش ((ماجرای
الیور هت)) را هفت.
- گوته در بیست و نهمین بهار
زندگی اش رومان ((رنج های
ورتر جوان)) را به نشر سپرد.
- ناپلئون بناپارت در ۲۰ سالگی
قلب به جنرال لواء گردید.
- الکساندر پوشکین در ۲۰ سالگی
نعل اول ((ژوئی انی گین)) را
به پایان رسانید.

د رسکو، در موزمبولیتخنک،
 اثرهای در زفر میگو میناتور است
 های مشهور اتحاد شوروی اید -
 وارد تیم کازاریان موسیقی دان
 ارمنستان و نیکولای سمار -
 یستی متخصص زراعت از اوکراین
 به نمایش گذاشته شده است -
 برای بسیاری از کارهای
 آنحاشی مفهوم ((پارکیراز
 موی انسان)) نیز قابل استعمال
 نباشد، آنها را میتوان تنها
 توسط میکروسکوپ مطالعه نمود -
 بطور مثال تمام عناصر تجویز
 کننده کشتی ۳۲ ملی شری را
 سیر - کازاریان چهارصد بار
 باریکتر از موی ساخته است -
 کاپی دقیق ویلن شتراد پوادی
 را از ۵۶ برز چوبی ساخته
 است، وزن آن ۰۰۳ ر - گرام
 ده ده صدانه سوزن جای داده

کارهای سیاد رستی،
نجمه کتاب ((کبزار)) قاداس
شیخ چنگو حیرت آور است. این
کتاب دوازده صفحه دارد که در
هر یک آن هشت سطر شعر تحریر
گردیده و علاوه بر عدد تصویر
کسم در آن وجود دارد.
الای مقطع عرضی یک
چوبک گوگرد هفت جلد از این
نوع کتاب ها جاداده شده
می تواند .
سیاد رستی کوچکترین
قفل باکلید را ساخته که در
جهان مانند ندارد و در مقطع
عرضی یک تار موی انسان
جای داده شده می تواند .
میکرومینا تراهیست جدی
هنری دارد . تیر - کازاریان
بطور مثال ، یک زمانی حلقه
را ساخت که برای دوختن رگ ها
حین عملیات قلب بکار می رود .
ولی امکانات استادان میناتور
تا هنوز کمتر مورد استفاده قرار
نداده می شود .

ملا همه میخوانند اطرافیان
از غیبت گویی، تحقیر و توهین
کردن و به قول زهره حکیم ازلیسه
ممن از یک زاغ چهل زاغ ساختن
خود را کنند.

و تا جاییکه دیده میشود، آن قدر اعمال برخی از اطرافیان، جوانان ما را از پستی میکند که آنها را در جواب توقع شان از شکایات حرف میزنند - یعنی هنوز نمیتوانند بالای اطرافیان حساب کنند و توقع داشته باشند، و پاسخ های ازین قبیل که پشت سرگویی نباشند، حرف چینی نکنند، در زنده گی شخصی و خانوادگی کسی مداخله نکنند، رانیز میشود شنید:

و جالب این که وسایل اطلا - عات جمعی ما نتوانسته اند حد اقل یکی از جوانان تحت تست مرانیز از خود راضی داشته باشند و از پاسخهای شان به صورت عموم میشود یک حدی داشت و آن این که جوانان ما خبر زده شده اند و از یک نواختی وسایل اطلا - عات خسته و به صورت عموم وسایل دقیق، تفریحی وکی هم ادبی و اجتماعی را پیشنهاد میکنند.

نظرات جوانان را در مورد
تحصیل میشود به چند دسته
تقسیم کرد :

اول دختران مناطق تقریباً
در افتاده از شهر را که حد اکثر
شان میخواهند تحصیل شان را
ادامه دهند و باجر تقاضای
اجازه از فامیل های شان میکنند.
دوم دختران و سران مناطق
مرکزی مشهور را که عموماً میخواهند
در جریان تحصیل بعد از پایان
یافتن صنف ۱۲ چند سالی را برای
تفریح در تحصیل وقفه داد شوند،
مثلاً مژگان علم ازلیسه زرغونه
میگویند :

خوب است در سن ۱۸ سالگی
حد اقل یکسال رخصت باشم چون
کاملاً از تحصیل پیوسته تحصیل
کردن، خسته میگردم . . .
سوم آنانی که بنا بر مشکلات
نتوانسته اند تحصیل کنند و بابه
تحصیل شان ادامه دهند، مانند
جمعه مراد بایند، سرباز کوه
میگفت:
خوشبخت است کسی که چانس
ادامه تحصیل دارد .
وازنظر دم نود درمده جوانان

مشمول تحصیل توهمات افراطی
از تحصیل دارند و عموماً خواهش
ادامه تحصیل در رشته های به
گفته خودشان ((پیدا اگر)) را
((باشهرت)) را دارند و کمتر
کسانی پیدا میشوند که تحصیل را
فقط برای تحصیل دوست داشته
باشند.



نود و هفت درصد جوانان ما
در برابردن «خود را نگه‌دار
میشمارند مثلاً لینا از لیسه ملالی
به خاطر این که نتوانسته مقررات
دینی را مراعات کند، بخود را در
مقابل خدا اشرم‌ساز و گناهکار می‌داند.
برخی‌ها «اجتماع» و سایر
اطلاعات جمعی و والدین را مقصر
میدانند، و سه درصد شامل تست

من جوان مدرسه ابوحنیفه، یک دختر ازلیسه زرغونه و یک کارگر کارخانه های جنگل بود که به نظرشان توانست بود در مقابل دین مستحکم باشند.

در مقابل قانون و جزای قانونی، عموما نظر دارند که باید برای جوانان استثنائی وجود داشته باشد.

۱۸

عنه (صدحه ۲۱)

فرید زنده ون از مگرویان که
سن جوانی را به ویژه هژده سالهگی
راه سن شور و هیاهو میخوانند و
میگویند به ون شك توقعات جوانان
نیز افزونتر خواهد بود و اشتباهاتی
نیز خواهند داشت پس باید در قوای
نهن برای جوانان استتاقا قایل
شوند ...

مستند که در سن نهمه

هم عقیده اند .
از جواب والا ترین خواهش
۱۸ ساله گان به صورت عمومی
میشود یک نتیجه گیری داشت :
((همه برای من)) البته
به استثنای د و نفر که میقتضد
میخواهند برای تد اوی مردم
خود د اکثر شوند . همه خواهش

جلال شکوه و افتخار دارند مثلاً

ساله گ

احمد شاه سرباز می خواهد بولد ار
با شد • لونا از آمنه فدوی می خواهد
زیباترین و شکمپاترین همه با شد و
به همین ترتیب •

اخلاق مورد پسند دختران
تحت تست من اگر هم که خود شان
پیدا محبوب و گوشه گیر استند،
اجتماعی بودن است و سمران

هم شوخی را ترجیح میدهند، ولی
برای جنس مخالف هیچ حقوقی
ازین قبیل قایل نیستند .
رنج جوانان ماه مه صورت
عمومی از نابه سامانیهای اجتماع
عی و روان اجتماع ماست اکثر از-
تحقیر ، غربت ، تمسخر ، توهین
تقلید بیجا ، جابجایی و عهد مخلفی

ان

هم رنج میبرند .
و جوانان مامیگویند ، عصبانی
میشوند از :
نوبه ازلیسه انقلاب : از مرز -
گوی های بیجاچه هابه حدی
عصبانی میشوم که دلم میشود توته
توته شان کنم .
جواد منصور ازلیسه عالی استقلال
لما رو پوشیدن حلف و آرایش

هنتون به حدی بالای اعصابم
فشار آورده که اگر قدرت پیدا کنم
دروازه پوهنتون را بروی چنین
دخترانی خواهم بست ...
همچنان هزده ساله گان من
از دروغ گفتن، فریب دادن، غرور
بیجا و خود برتر بینی ها عصبانی
میشوند.
در برابر پیشنهاد من در مورد
تدریس مسائل حاد جنسی در -
مکتب به خاطر برون برآمدن از
تابه سامانیهای روانی در همین
قبل از جوانی همه رای موافق
داشتند و تأیید گفته هام مثلاً
لیلا ازلیسه عایشه درانی میگفت
چه بسیار دخترانی که بدون آگاه
هی قبلی، وقتی به سر می ماهوار
(عادت ماهانه زنان) دچار
میشوند با مشکلات روانی رویه رو
میگردند، پس خوب است در مکتب
تب بحثی بیامون چنین موضوعاتی
وجود داشته باشد.
و آخرین پرسش مرا که (امبار
های انتخابی برای همسفر
رنده می) بود، مثل بعضی از
سوالهای دیگر، نه هزده ساله
گان، بل که اجتماع شان با سنخ

ساکن خیرخانه، مسجد اتفاق و
سید نورمحمد شاه مینه، دست به
د هان برده و گوی دوراز -
اخلاق شنیده باشند، به سوی
من خیره خیره میدیدند و اگر هم
زیاد فاشاری میکردم دخترانی
(چون بلقیس، جمیله و زهره از -
لیسه، مرم) می گفتند :
- هیچ تصمیم ندارم . اصلاً
نمیخواهم ، هنوزوقت برای فکر
کردن در همهچیزوارد نیافتیم
ایم
و گروه دوم باخشنودی و صراحت
کامل که گوی پرشی مطابق
خواهش خود یافته اند ، جواب
میدادند . مثلاً حبیب از شیرشاه
سوری ، همسفرآینده اش را مقبول
ترین ، کاکه ترین و یا غرور تر از همه
میکواهد .
برست بال سنگهد کاند ارمی
خواهد یک دخترخانه را بگیرد که
رویش را آفتاب و مهتاب ندید
باشد .
سلطان لیسه ملالی میگوید :
همسفرآینده من بایسته
مردی مقبول ، کاکه با ثروت و تحصیل
کرده باشد

بقیه از صفحه (۵۱)

در میان بازیگران فکرمیکم
(کمال حسن) به هنر خود
ایمان دارد. او کمتر خود را چنان
می یابد مثل اینکه آب در بنیه
جذب شود، سایر هنرپیشه ها
باید تکان بخورند و با ایشان کمک
شود. مثل اینکه پوره رادریاله
چای حل می کند، آنها را نیز باید
چنین کمک کرد. اگر (کمال حسن)
در فلماهای هندی سرود ابرسا
نکرد، این دیگر تصویر نیستند -
کمال است.

پرسش: شما در مورد خود چی
می گوئید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها
استم، تصمیم اتخاذ کردم که این
موضوع را در فیلم ((هاتیا)) بسا
ایجاد لازم آن توسعه دهم، اما
مشکل است که از این مسابقه
بیموزنه در ششم من در حال
کار کردن در سری فیلم استم. بعضا
باعشق، بعضا با تلاش ولی فکر
میکم که این امکانات وجود
دارد که قدری کیفیت را به کمیت
علاوه کنم.

قصه آدمهای را شنیده ام که
در همین زبان عاشق سه یا چهار
دختر بوده اند و روابط را کارانه
نداشتند. هنرپیشه ها نیز باید به
همین صورت سرود اهای مستی
شان را بلند کنند. در میان هنر-
پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که
سالانه اقلا در یک فیلم بالانس را از
عادی کار کند. من فکرمیکم که
این مساله در آینده توسعه
می یابد. از همین جهت بود
که شش ماه قبل آمضای قرارداد
فیلمهای کهنه را متوقف ساختم
فقط فیلم ((هم)) را با امیتا به -
بچن و فیلم ((عزت دار)) را با
دلپاک کار میز پرته ام. میخوانم
میتود شان را از نزدیک مشاهده
کم و از تجارب شان بیاموزم.

پرسش: از پنج سال به
این طرف شما چی آموخته اید؟
پاسخ: هرگاه آرزوی چیزی
را داشته باشید حتما آن را به
دست می آورید. چنانچه
من خواستم در چندین فیلم کار
کردم. من این فلما را چنان به

جنگ آوردم که یک گرسنه نان
را به جنگ می آورد. من در رک
کرده ام که صنایع فلسفای حقایق
را به آسانی میدید. این
هنرپیشه گان را که من انتخاب



کرده ام، اشتباهات خود را
خوب میدانند.

پرسش: شما چطور چنین
حرفها را میزنید. سینما گرا
مانند فلماهای شان در خیال
زنده می میکنند، مثل راجیش-
کهنه که هنوز هم معتقد است که
ستاره درخشان سینما است؟
پاسخ: او خودش باید بهتر
آگاهی داشته باشد که امروز در
کجا قرار دارد. او باید در زمینه
اندیشه کند. اگر او در فلما
((اند)) و ((سفر)) خوب
درخشید از آن جهت بود که
اوج حست کشید. من فکر نمیکنم که
ما مردم در خیال زنده می کنیم.
شما خوب میدانید که ستاره ها
نیز گریان میکنند اما آنها در
پشتگاه مردم نمیگریند.

پرسش: آیا گاهی هم سینما
شمارا به وحشت انداخته است؟
پاسخ: به وحشت نیتیده ام،
ولی تعجب کرده ام وقتی که
فیلم یک هنرپیشه بیوزنی به
دست نیامد من میدانم چرا
مردم تکان میخورند و چرا متاثر
میشوند وقتی که بیوزنی به هنر-
پیشه دست دهد. هیچ هنر-
پیشه بی، هنرپیشه بی دیگری
را ستایش نمیکند. اگر چنین
اتفاق می افتد حتما جهات -
سیاسی دارد. یقینا چطور شما
میتوانید که ظم خوب را بد بگوئید؟
این همه به آن میباند که شما از
زیبایی کشمیر انکار کنید.

پرسش: گاهی هم چنین
اتفاق افتیده که بازی خورده
باشید؟

پاسخ: بازی خوردن کلمه
خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس



شده ام. در این اواخر طرز تفکر
در مورد فلم ((آسان س او نجا))
تغییر کرد. من میدان را رها
نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه
میکردم. در این میان با خود
فکر کردم که از یک آدم بیست
انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین
مراحل فلم مذکور همه چیز
تغییر کرد. وقتی که من اعتراض
کردم برای گفتند که بخش مربوط
به من در انتهای دنباله فلم خراب
شده بود برای اولین بار چنین
یک معذرت را شنیدم. این موضوع
مرا به آن فکر نویرد که دستهای
در کار است. در نظر آن صنایع
فلم همواره در برابر من گذشت
کرده است. فکر میکنم که هر کسی
دوست و دشمن دارد. من جدیت
فدجه بی است که نومی شگفت
و به شتر و گن سنها خیلی احترام
دارم. او واقعا هنرپیشه است.
پرسش: آیا عروسی در زنده می
شما تغییر یوار کرده است؟

پاسخ: من بعد از عروسی
مکمل شدم. در زنده می دوبار
عاشق شده ام. اولین بار عشق
خود را افشان کردم. من در مورد
نیلیم گپ نمیزنم. او از خود
زنده می جدا گانه دارد و ما فقط
در فلماها با هم کار میکنیم. اما
عشق باردی من به عروسی
انجامید. مخصوصا عشق ما
زمانی پرشکوه گردید که دخترم
((نرمادا)) متولد شد. او مانند
یک گل دوست داشتی است.

من فکرمیکم که هر جوان باید مانند
من در سن بیست و چهار ساله می
ازدواج کند. در شیر آن عشق از
شدت خود میگذرد. هر قدر
سن انسان بالا می رود، آدم
نیتواند از زنده می لذت ببرد.

من فکر میکنم که مردم علاقه مند
اند که یک هنرپیشه بالای پرد
چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم
یک هنرپیشه را دوست داشته
باشند هنرپیشه هم سرانجام
خودش را خوش مییابد.
پرسش: در میان آنها کی
نوبه طرف سینما را آورد و اند
چی فکرمیکند؟

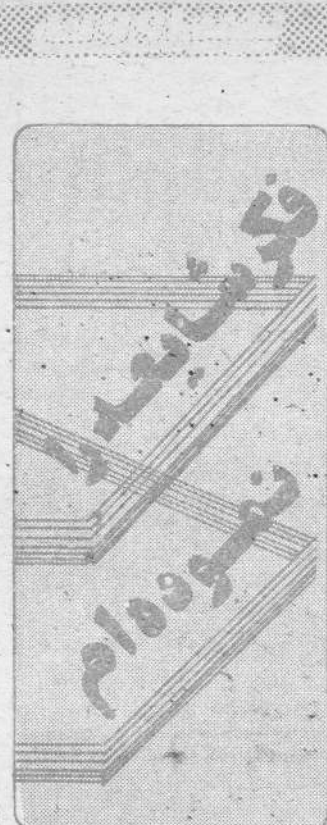
پاسخ: به نظر من در این
میان ((امرخان)) به جای
خواهد رسید، او یقینا
خواهد کرد. در مورد آنها کی
نواخته اند، مشکل است آدم
حرف بزند. حتی من خودم به
اندازه ((امرخان)) خوب و
موسوب نبوده ام. من در زند می
که آدم کتابی را مطالعه نکرده ام.
فقط در زبان فراغت خود به تا -
شای فلم نشسته ام. شاید فلم
های مانند: ((اجود پشی))
و ((گنگا پتی)) را هر که ام
بنگاه مرتبه تا شاکرده باشم.

پرسش: آیا با رفقای زمان کودکی
خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟
پاسخ: زمانی مابین نگر بودیم
در یک راه کردیم در رشته های
مختلف راه های خود را گرفتند.
از میان آنها فقط من هنرپیشه
شدم. در کالج از کانتین مانند
ستد یوی شخصی ام استفاده
میکردم. در آنجا اکت میکردم
لاف میزد و خود را یک آنپول -
دار معرفی میکردم. دیگران
همه بادیدن من میخندیدند.

امروز نیز زمانی که آنها مرا
می بینند، میخندند. آنها به
مشکل باور میکنند که خیالهای
من به حقیقت پیوسته است. در
اولین فلم من که ((گن بد))
نام داشت، پنج هزار روپیه
برایم معاش میدادند. اکنون
زنده می ام خوب است. زیاد
خرید نمیکنم؛ زیرا اوزش پول را
دانم. به خاطری که در گذشته
هیچ گاهی پول نداشتم. گذشته
از آن آنچه اتفاق می افتند،
بگذار بگذشت. فیل هم بایک
تبد عادی میبرد.

پرسش: در اخیر اگر که ام
گفتنی داشته باشید؟

پاسخ: بلی در کاروباری که
من دام خیلی مشکلات در پیش
رواست. زنده می چنان است
که هنگام بردن بالای آدم گل
میباشند.



بقیه از صفحه (۵۱)

— به کلی قطع رابطه نکرده ام، ولی کله منداستم. باید بیشتر سناریو برام گفته شود، نه اینکه بگویند نقش را کار میکنی و بعد مرا برقصانند!

— تا کتون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه؟

— دو صحنه از فلم نخستینمانده است.

— و سپس سینما را ترک میکنید؟

— نه.

— میخواستید در سینما چی چیز را به دست بیاورید؟

— مانده هر هنرپیشه دیگر موفقیت، شهرت و آینه درخشان.

— ولی تا کتون فلم من تکمیل نگردیده، وقتی به ناپیش گذاشته



شد، نتیجه آن را از مردم نمیگیرم.

— محیط سینما را چی گونه یافته اید؟

— آنچه که در تصمیم بود، یعنی که خوب!

— یک صحنه را چند بار تمرین کردید؟

— تا کتون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود.

— در رزنده گی هر کسی (به ویژه هنرپیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن شما به سینما پشیمان نیستید و از شما چه نمیترسید؟

— از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکرشایعه را هم کرده ام.

— کار در سینما را مسلک اولی شما میدانید؟

— نه، مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم، زیرا من سخت به آن علاقه مند هستم.

— در محیط کار نظرها را همکاران تان درباره هنرپیشه شدن شما چی گونه بود؟

— در محیط کار، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند.

— وقتی اولین بار نقش شما را فلیم برداری شد چی قدر و چند روز آن فکر کردید؟

— فلیم برداری که به پایان رسید، ساعت یک شب بود، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکرده، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولم مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان.

— در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید؟

— حق الزحمه، چهل هزار اتفانی بود که (نه هزار اتفانی) مالیه گشتانده شد.

— نظراتان درباره سینما چیه چیست؟

— سینمای ما، زاده انقلاب است. سینمای دیروز را با سینمای امروز نمیتوان مقایسه کرد، زیرا سینمای پیشین، صرف یک وسیله تفریح بود. ولی اکنون فلمهای ما در ردیف فلم های جهانی قرار میگیرند.

— تاجایی که دیده میشود، رقابت های ناسالم، بدبینی ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند؟

— این ساله ناشی از ضعف و بی علمی یک گروه است رقابتی که سینما را به رشد و پخته گی نرساند، احتمالاً آن را ضربه میزند.

— شما چند سال دارید؟

— ۲۳ سال.

— شما سن اصلی تاثیر گذارید؟

— بلی، به خاطری که سالها عسکری در بین نیست.

— چه ویژگی هایی دارید؟

— خود خواهی ندارم.

— وقتی به شهرت رسیدید، چی طور؟

— نه، زیاد رآن صورت پشیمان مردم را از دست میدهم.

— و دیگر؟

— کم حرف هستم، از زمین جدا می بایم، ازین نه، یعنی زیاد اجتماعی نیستم.

— هنرپیشه و کم حرف بودن؟

— گوش میگویم خوب شوم.

— و دیگر چی؟

— زود انحراف نیستم.

— با مردم، یا با زن؟

— با هر دو!

— اگر همین لحظه یکی از آرزوهایتان برآورده شود، چی چیزی را آرزو میکنید؟

— بگذار در کشور، صلح برقرار شود، آن وقت آرزویم را میگویم.

خواسته باشید در نعل تابستان از عطرهاي سنگین استفاده کنید، باید بفهمید که همه شان بوی تند، عطرها و دست ندارند. هدف بوی عرق است نه عطر زدن.

بوی بدن را مانند عادت به دست بایست در منطقه خنثی کرد. مراعات حفظ الصحة فردی و ترکیب از صابونی تالک، مواد ضد عفونی و عطری برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح موثر نیست، همیشه بکشید در اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوعی از شما به مشام برسد.

خود را باید جستجو کرد. روشن جلد هر شخص باید نوع پیا بیشتر از آن تعامل گاملا متفاوتی دارد. باید وقت کرد که از عطر منجبت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را پوشانند. جلد تازه و نازک و معطر خیلی خوش آیند است و لسی جلد ناپاک، توأم با عطر ناخوش آیند است.

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد. هرگاه

سرد و تازه نگه خواهد داشت. از تالک نباید تعاروی سینه و پشت بلکه روی شانه ها، زیر بغل، شکم قسمت های داخلی رانها و کف پاها نیز استفاده کرد.

عطریات

وقتی همراه با صاحبون، تالک ضد عفونی عطر هم بکار می شود کار است تعایت عالی، انتخاب عطر مناسب صرف بوی کردن محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت. عطر مناسب حال

بوی بدن را مطبوع سازید

بقیه از صفحه (۳۱)

تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است. تالک ضد عفونی شمارا مامعنا

اسرار خوردنی‌ها

گل‌مریم

ارسالی شکیلا (نویس)

شاخه آن استفاده در حمام را دود دهید. برای معالجه سرفه از خوردن برگ و سرشاخه های گلدار آن استفاده نمایید. برای معالجه پایین آمدن معده چند برگ آنرا جوشانده و مقدار آب به آن افزوده و در آن بنشینید جوشانده گل مریم برای التهاب و جربک بیوه ها مفید می باشد. برای رفع خارش اطراف اعضا تناسلی که در بین بصران دیده میشود، مفید است. مالیدن شیوه بسیار محلول جوشانده یاد کرده برگ گل مریم در زنان نازا نتیجه مثبت داده است. برای خشکاندن شیرستان مادرانیکه بچه بی خود را از شیر جدا میکند میتوان از این گیاه استفاده کرده برای اینکار یک قاشق چایخوری از برگ خشک این گیاه را در یک گیلاب - جوش ریخته و در مرتبه در روز بنوشید. این دستور برای از بین بردن گاز معده روده ها و ریم کبد برای از بین بردن عوارض روماتیسم و مریض قند مفید است. خانم های که نسو عروس اند کمی از برگ تازه خشک این گیاه را با آدویه جات دیگر مخلوط کرده چاشنی غذاهای خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی ها هم مفید است. در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند. افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن ها خواهد شد. برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل مریم استفاده کرده دهان را به آن بشوید. شستشوی زخم های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با محلول جوشانده برگ این گیاه موثر است. در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی درست میکنند و ده بی از برگ آن به جای سیگار استفاده میکنند. برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند. خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست ولی برای باز شدن عادت دندان خود بمالید. برای از بین بردن خونریزی رحم از دود برگ و

یش از سبزی های معطر که چند نوع دارد. گل مریم است که در کتب سنتی به آن مریم و اهلای آذربایجان و ایران به آن شاه اسپرم گویند. اسپرم در زبان فارسی به هر سبزی معطر گفته میشود و شاه اسپرم در کتب سنتی لقب مخصوص ریحان است. ولی اهلای آذربایجان که گل مریم را از حالت وحشی و خود رو در آورده و در باغچه های منازل خود پرورش داده و از شیوه آن برای تقویت معده و درمان دژره دل استفاده میکنند. آنرا شاه اسپرم لقب داده اند و چون از راه تجربه به منافع آن پی برده اند اکثر کشورها آنرا آورده و در باغچه های خانه های خود کاشته اند. به طوریکه هم اکنون در بیشتر باغ ها و باغچه های تمام دنیا این گیاه دیده میشود. انواع وحشی و خود روی این گیاه در اماکن خشک و سنگلاخ ها و زمین های بایر می روید. ولی با انواع پرورش یافته فرق کلی دارند. ارتفاع این گیاه در بعضی از نواحی پر شست سانی متر میرسد. ریشه آنها به رنگی مایل به قهوه است و ساقه های متعدد و پر پشت دارند که مانند تمام گیاهان خانواده ی نعنائ چهار گوش میباشد. این دمبرگ ها از قاعده ساقه رشد کرده و بالای آنها شکل ظاهری برگها بیضوی و نوک تیز بوده و دندانه دار میباشد. ولی برگهایی که در قسمت بالای ساقه میروند دارای دمبرگی کوتاه تر و فاقد دمبرگ میباشند. این گیاه از قدیم شناخته شده است و مورد استفاده آن در طب سنتی بوده است. معده ا جایی تعجب است که عطاران سایر کشورها آنرا نمیشناسند و به عبارتی دیگر در قفسه عطاران دیده نمیشود. فقط چنانچه

امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را به انجام رسانیدید بارادرتلویزیون قرارداد خواهید کرد؟
- من طرفدار آهنگ های قراردادی نیستم زیرا آنها ی که قرارداد میکنند، آنچه را که یک آهنگ خوب را میسازد کمتر مراعات میکنند. لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد.
- شما با این آهنگ های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید؟
- من هنوز خود ضرورت ید.

زیبونس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلویزیون در برابر هنرمندان و مصارف لباس و آرایش و نموده ساخته است، شما در زمینه چه گفتی دارید؟
ج: علت دوری گرفتن ام از رادیو و تلویزیون موضوعات پولی نبوده است. چنانچه من هیچگاه در بدل پول آهنگ ثبت نکرده و در آرایشگاه تلویزیون آرایش نکرده و حتی به پول خود دردیگرها آرایش کرده ام. زیرا از همان آغاز کار آواز خوانی، انگیزه اصلی من هنر دوستی و ذوق هنری بوده است. عوامل اساسی کناره گیری ام را واقعاً از یک طرف قرارگرفته محترم مسرور، بی تفاوتی منسویان رادیو و تلویزیون مخصوصاً به برابر هنرمندان جوان، و از سوی دیگر، خود خواهی ها، بی نزاکتی های شماری از هنرمندان تشکیل میدهد. سخنان پهلوی دار و حرکات توهین آمیز عده ای مرا اندیشی کرد.
تصوره های اشخاص خارج محیط رادیو و تلویزیون و هلل ذکر شده در بالا دست بدست هم داده انسان را ناگزیر می سازد که از ادامه فعالیت های هنری دست

بقیه از صفحه (۷۱)

ام را تا بید کرد، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم.
و حالا (راجکار):
در هنگام کار فلم (باکیزه) بانجوه کار (راجکار) آشنا شدم، ولی در فلم (د هم کاتیا) او را خوب شناختم.
بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرفهای دارند که او را پر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من، این حرف ها در مورد او صادق نیست.
راجکار، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فلم، با کارگردان وارد گفتگو و بحث و فحص شود و این مباحثه را تا زمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این یک حسارت اخلاقی اوست که شخصاً از این نوع حسارت ها سخت پشتیبانی میکنم.
فلم (باکیزه) بنا بر معادیری که پیش آمد برای شتر سال نسبا تمام ماند. کمره سین فلم (استوروشنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دوباره فلم در هند ماندگار شد و همان کشورش گردید.
برای ادامه کار فلمبرداری آن فلم، هیچکس جرأت نمیکرد، ولی وقتی (اکمال امروهی) از من تقاضا کرد، پذیرفتم و کارها هم مورد تمجید اهل هنر - صاحب: نهایت

چهارمیان

ویژه نقادان قرار گرفت. همچنان امور کارگردانی فلم نیمه تکمیل (محبت اورخدا) از (کی، آصف) توسط خانمش به من تفویض شد. دوستان مرا ممانعت میکردند و عقیده داشتند هرگاه فلم موفق از آب در بیاید امتیاز آن به مرحوم (کی، آصف) تعلق خواهد داشت و اگر عدم موفقیت رو به رو شود، قصور به دوش کارگردان دومی خواهد بود.
ولی من، کارگردانی فلم را به عنوان یک ریسک قبول کردم که بولود آن اتفاقاً، فلم نهایت قابل را خواهم نوشت.

بحث و جاب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد.
امتیاز به من:
این هنرمند رادرجریان فلم برداری فلم ((گنگاکی سوگنده)) نیکو شناخت. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد.
صحنه های هیجان انگیز فلم را دوست دارد و برای اجرای این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد.
صحنه فرار آواز چنگال بولیمو عبور توسط اسپه از باریکه یک پل در فلم ((گنگاکی سوگنده)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آن را انجام داد. برای من که کارگردان و فلمبردار بودم، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دبلی کیت) را مسترد نمود، من در یک آن، خود را در آیینه آویدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز و دوست داشتنی میباشد. حرف هان یاد شد، چهل و شش سال است با فلم و سینما و استودیو و هنرمندان سروکار دارم. در نهمین از رویداد ها و کارگردان های سینمای، مطالب قراروان نقش یافته است که هرگاه عمر بقا کند باز هم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت.

- و برخلاف من هیچ پافشاری ندارم آنکه راکه میخواهید امید وارم بیابید و به آن برسید.
- اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی را میخواستید؟
- فقط و فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آهنگهایم چون موجی از خوشی در رگهای جان همه بدود و تعلق احساس آنها را بیابد.
- ومن میگویم که یک آوازخوان خوب و خوب به تعداد آوازخوان های خوب ما علاوه کردد.
- امید که همینطور شود.

- حتماً بگویم جدی میروید؟
- آیشوخی میکنم.
- دختر مورد علاقه من باید تحصیل کرده خوش تیافته، با اخلاق باشد.
- نکستید تحصیلات اودر کدام رشته باشد؟
- هر رشته و هر پوهنحسی که باشد فرق نمیکند.
- شما خود در کدام رشته تحصیل کرده اید؟
- من از پوهنحی ادبیات در رشته انگلیسی فارغ شده ام.
- آیا دختر بی این صفات را شما یافته اید؟
- اگر بگویم نیافته ام باور نمیکند و اگر بگویم یافته ام خواهید پرسید که او کیست؟

را بیشتر دوست دارم. میخواهم زیاد روزی آن کار کنم.
- آیا معادرتین جوانان محبوبه دارید؟
- چه بگویم نمیدانم. ولی در کسرت هایم زیاد استقبال شده ام. حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند.
- دختر ها و یا پسرها؟
- دخترها.
- از روی سیم تیلفون هم تشویق شده اید؟
- باور کنید هر لحظه.
- پس باید تاکنون از دواج کرده باشید؟
- نه از دواج نکرده ام.
- اگر خواهید از دواج کنید چگونه دختری را با کدام صفات می پسندید؟

رهنمایی دارم. استادان بسیار ورزیده دارم که باید کار کنند و همه مارا بیاموزانند. مثلاً موسیقی شرقی باید به اساس نو تیشن تهیه گردد. همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سر مست، نگیلیسی، ارمان و دیگران باید کار کنند. در تلویزیون یک ارکستر منظم آماتور وجود ندارد، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اتاق مشق و تمرین نداریم، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم. با آلات موسیقی هم آشنایی دارید یا نه؟
- با اربونیه، تبله، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم. اما گیتار

اماج هجوم قیام کنندگان در قندهار نخست و هایتگاه الکساندر برنی بود. عساکر انگلیسی به دفاع از آن محل برخاستند ولی افغانها با جسارت به هجوم خود ادامه میدادند.

در این هجوم در شبانیمش سپاه افغان سکندر خان مشهور نایب امین الله خان و عبد الله خان اچکرای قرار داشتند. همینکه برنسر در اقامتگاه خود خضر خان و عبد الله خان اچکرای را دیدند چنانچه از راه رانده شده و با چار برادرش یکجا کشته شد. سر او، برای درین صفت انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد. برادر فورس انگلیس دیگر، در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد.

گویند این هندو الاصل و قبیله ضریات پیغم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کلمه اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد.

در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیس ها آتش زده شد و مکاتن از بالا حصار ارمیان در د به قتل رسید. بی همرو فرار کرد. یک کتد انگلیس هابه قیادت جنرال کپبل برای سرکوی قیام سوق شد. هنگام عبور این کتد از کوچه های کابل زنان ازبام های منازل شان بالای آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این عساکران هایی خون آلود بامبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدنی ۷۰ تن شان نابود شدند و جنرال کپبل اسیر گردید.

جالب این که جنرال انگلیس هم به خواندن کلمه و اظهار کلمات اسلامی پرداخت. انگلیس ها از بالا حصار کابل را به توب بستند

در این زمان مبارزان کوهستان و کوهده امن به یاری مبارزان کابل رسیدند. حملات بر قتل سیاه سنگ و بی همرو آغاز یافت و بالا حصار در تمام جنگ مرکز توجه محسوب میگشت. انگلیس ها با تشای روحیه قوی مبارزان ازاد یخواه افغان شکست خود را حتی می بیند داشتند. حملات جسورانه مورال آنها را ضعیف ساخته و تشدد و برانگیزگی را در صفوف آنها موجب گردید. انگلیس ها هنگامی که نعله های بی چشمانش را باد شمال بسته شده و با چار برادرش یکجا کشته شد. سر او، برای درین صفت انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد. برادر فورس انگلیس دیگر، در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد.

گویند این هندو الاصل و قبیله ضریات پیغم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کلمه اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد. در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیس ها آتش زده شد و مکاتن از بالا حصار ارمیان در د به قتل رسید. بی همرو فرار کرد. یک کتد انگلیس هابه قیادت جنرال کپبل برای سرکوی قیام سوق شد. هنگام عبور این کتد از کوچه های کابل زنان ازبام های منازل شان بالای آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این عساکران هایی خون آلود بامبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدنی ۷۰ تن شان نابود شدند و جنرال کپبل اسیر گردید.

جالب این که جنرال انگلیس هم به خواندن کلمه و اظهار کلمات اسلامی پرداخت. انگلیس ها از بالا حصار کابل را به توب بستند

اخبار نگران کننده بی از تابودی قوت های انگلیس در ولایات مواصلت می کرد. آرامش انگلیس های مستقر در بالا حصار و دیگر نقاط موقتی بود. مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیس ها آتش نموده و آنها را همرو دیکر نداشتند جز اینکه به مدافعت تن دهند و معاهدات پیشنهادی افغانها را بپذیرند و افغانستان را ترک گویند. نگاه عامه به قلعه محمود خان درخته شده بود و انگلیس های نگران شهر بالا حصار نیز به آن محل چشم دوخته بودند. آنها هر یک که نگران سر نوشت خود بودند چنین می اندیشیدند که با امضای معاهده راه آمده را در پیش می گیرند و میروند و هرگز به افغانستان بر نمیگردند.

بلاخره روز ۲۳ سپهر ۱۸۴۱ فرارسید. در صبحگاهان این روز مکاتن با کپتان تریو، کپتان اسرو کپتان میکسز با یک قطعه سواره از قتل بی بی همرو جانب قلعه بل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد. انگلیس که با قیامت انراشته داخل کشور نشده بود با سر افکنده گی آماده بیرون شدن گردید. او دو طلبانه به امضای معاهده تن در نداده بود و به رضای خود این امر را اجرا نمی کرد. او شهرت و آوازه و زیرکی انگلیس خود را بر باد رفته می دید.

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود خود از تعلقه بلان تسخیر قریه و قلعه بی بی همرو را طرح کردند. در آنجمله سخن غله آنها قرار داشت. قوای از بالا حصار به سرگروسی بر یکدیگر شلش به کمک خواسته شد ولی در تعرض اول که فقط پنجاه نفر مبارز کوهستانی از قلعه دفاع می کرد، توانستند آنرا تسخیر کنند. و نه وقتی که سرسجدهی خان با یک هزار نفر به کمک مبارزان کوهستانی رسید

وزیر اکبر خان و سلطان احمد خان و محمد شاه خان شمسند. مدافعه آغاز شد. وزیر محمد اکبر خان در مورد عهد شکنی انگلیس ها بیایه ایراد کرده و اسناد انکار ناپذیری را در این مورد در برابر مکاتن قرارداد داد. وزیر اکبر خان پیشنهاد کرد برای اینکه ساله خروج انگلیس ها از افغانستان در قیانه اجراء شود باید مکاتن و انرا د معیتی ان با آنها باشد و امر گرفتاری شان را صادر کرد. چون مکاتن و تریو مقاومت نشان دادند و به حمله پرداختند و از طرف دیگر تپاده آتش میان گارد مکاتن و محافظین افغان آغاز شد و از جانب دیگر قتل و کشتن نیز نزدیک بود و امکان رعای گروگان می رفت بناچار وزیر محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان مکاتن و تریو را نابود کردند.

راه به خاطر عهد شکنی و یکجانشیندن قوای مذکور با قوای جلال آباد مورد حملات افغانها قرار گرفتند که از ۱۷۵۰۰ انگلیس مرگش یک نفر تپیه جان به جلال آباد رسید و خبر شکست قشون راه جنرال سپل رسانید. علی الرغی توطئه هاود سپاس و استخدام امیر دوست محمد در برابر مبارزان افغان قیام مردم به پیروزی انجامید و انگلیس ها از افغانستان اخراج گردیدند.

بلا حصار از میان ویرانه ها قامت ابراست و شکست تاریخی را مشاهده کرد. سی و پنج سال در متار که و آرامش سپری شد، اما انگلیس ها باز هم به افغانستان چشم طمع دوخته بودند و بعد از سه دهه و پنج در حالیکه سلاحهای



مدون در اختیار یافتند و بیخود شدند در آسای میانه پیچش و کشته، باز راه افغانستان راه در پی گرفتند.

بالا حصار بار دیگر هجوم قشون انگلیس را شاهد گشت. انگلیس ها از سه محاذ کندهار و کرم و خیبر به تعرض پرداختند و بعد از جنگ های فراوانی به کابل رسیدند. این روز ششم اکتوبر ۱۸۴۱ بود. اینبار انگلیس ها نه در بالا حصار زیستند، بلکه به دشمنی با آن پرداختند بدین گونه آنها می خواستند نام نشان این شهر بر آوازه و خاموش ساختن و خاطر و شکست نخستین شان را از خاطره ها بزدایند. در روز بعد شهر بالا حصار توسط قشون انگلیس تخریب گردید.

لشکر کشی در انگلیس ها به افغانستان و جنایات آنها در ولایات و کابل نمونه از توانایی و قدرت انگلیس ها تبار داد. می شد، اما صرفاً پنجاه و پنج روز از انامت آیداد رکابل نگذشته بود و هنوز داع مغروریه هایی بالا حصار تازه بود که باز هم قیام مردم آغاز یافت.

شهر بالا حصار گرچه به ویرانه مبدل شده بود اما حصار عایش و تاریخ باشکوه آن پابرجا بود و از میان ویرانه ها قامت انراشته و قیام مردم را تشای کرد. ((در کابل و کوهده امن و کوهستان به رهبری کریم خان انسر نظامی، غلام حیدر خان کابل سیمرجه خان، کوهده امنی، میر غلام قادر خان لویجانی برادر وزیر شاه خان پغمانی در تگاو و نجراپ به رهبری محمد عثمان خان صافی و برادرش محمد شاه خان در لوگر به رهبری غلام حیدر خان جرجی، سندر خان و محمد حسن خان لوگری، در میدان و وردک به رهبری جنرال محمد جان خان وردکی، در غزنه و زابلستان به رهبری ملا عبد الغفور خان لنگری و گل محمد خان اندری، در هرات به رهبری نایب سالار حفیظ الله خان و سردار محمد ایوب خان و دیگر هار به رهبری عصمت الله خان چهار خیل و همچنین ده ها مجتهدات مردم شهر و ده ها پیغمبران این قیام قریه به سه هزار نفر می رسید. ملا مشک عالم که خود را از قید بیعت امیر یعقوب خان ازاد می دانست در غزنی علیه انگلیس ها جهاد و اعلام کرد. گروه هایی داوطلب برای اشتراک در قیام در تمامی نقاط کشور ایجاد شده و روانه کابل می شدند. گرچه آنها سلاح های اندک و ابتدایی نداشتند ولی از اراده قوی برخوردار بودند.

بالا حصار باز هم شاهد زبونی استیلا گران انگلیس و به اعتباری بین المللی آنها گردید. جنرال رابرتس در حالیکه نقشه

لاتی در جمله این جاسوسان قرار داشت نیامی که آغاز شده بود. اد امه یافت جنگ در همه نقاط کابل برنده انگلیس ها جریان داد. شت جنرال رابرتس که وضیعت را بدقت مورد تحلیل قرار داده بود خود به مقابله محمد جان خان رفت. آنهنگ جنگ به انداز می شد بدید بود که جنگ تن به تن آغاز یافت. مورای جنگ رابرتس نیز مجبوره در ارشده و از مجموع قشون انگلیس صرفاً چهل تن آنان زنده ماندند که همراه بار رابرتس فرار نموده و به شیر جوینه برنده رابرتس قوای ککی طلب نموده و جایی عساکر مقتول را بگردد.

بعد از جنگ روز چهاردهم د سیر انگلیس های یکده دیگر مواضع خود را ترک می گفتند. این جنگ که در لاله آن - اشاره شد جنرال رابرتس را متیقن ساخت که استیلا بر کشور افغانها کاری ساده و آسانی نیست. گرچه این جنگ از جانب کشور مقتدر و جهان (در آن زمان) علیه کشور عقب افتاده می پیش برده می شد. اما حب و ملین و دفاع از استقلال و تصایط ارضی بیرونی بزرگ معنی به افغانها بخشیده بود. تداع جنگ باز هم رابرتس را به ایجاد مواضع سنگرها در بالا حصار و قلعه های کابل گردانید. آنها از این حملات بیخواب کنند بگان آتش می کشیدند.

ضریات مبارزان افغان در کابل که با تلفات فراوانی هم همراه بود و همچنان وارد کردن ضریات در ولایات و سیر راه های ترانسپورت بر انگلیس آنها را به تجدید نظر در سیاست شان را داشت و رابرتس جنرال انگلیس در جنوری ۱۸۸۰ اعلام کرد که سپاه انگلیس افغانستان را تخلیه می کند. مردم باد شاه کشور خود انتخاب کنند.

و بالا حصار باز هم شاهد زبونی استیلا گران انگلیس و به اعتباری بین المللی آنها گردید. جنرال رابرتس در حالیکه نقشه

داین خود را برپا داشته می دید. در ۱۸ اکتبر سال ۱۸۸۰ از افغانستان جانب هند وستان رفتند و شکست و ناکامی را با خود به همراه بردند. بالا حصار میباید راست بود.

یک از حوادث مهم جنگ دوم همانا جنگ در میوند است. آوازه شکست انگلیس ها در رجنه میوند کابل و از جمله بالا حصار را نیز فراگرفت. مبارزان افغان در این جنگ در نزدیکی میدان میوند با شجاعت در برابر انگلیس ها مصاب دادند. آنها در روزهای جنگ از جمله دوازده هزار قشون انگلیس تها بیست و پنج تن آنرا زنده باقی گذاشته بودند و این نبرد جانانه بیست انگلیس ها را در هندوستان و انگلستان به لیسز در آورد.

مبارزان افغان که در راس آنها سردار محمد ایوب خان قرار داشت در جنگ میوند حمله میی آفریدند که بالا حصار آنرا استیلا و در میوند آن بخود بالید. جنگ میوند از راه بیخشن و ضربه کسب افغانها حاکم دارد.

بعد ها امیر امان الله خان غازی در بیست و سه قریه سلطنت خود را اعلام کرد. و فردای آنروز بتاریخ ۲۴ قریه مردم کابل و قشون پایتخت کشور اجتماع بزرگی تشکیل نمودند. امیر امان الله خان سواره و شهادت ریمان جمعیت داخل و در همین جا بود که تعلق مشهور و تاریخی خود را ابرار کرد. او استقلال افغانستان را اعلان کرد. از مساوات برادر و آزادی ملت افغان سخن گفت و قریه از جمعیت برخاست و شاد باش های فراوانی نظار امیر امان الله خان گردید. او با حوصله کلم در محاذات مختلف جنگ را رهبری کرد و قشون مبارزان افغان را به پیروزی رسانید و در قشون افغانستان آزاده را برافراشت. کابل روز اردوی کشور را در ۲۸ - اند جشن گرفته و در عید گاه نیز بقیه دو صفحه (۱۲)

سینما باید...

بقیه از صفحه (۲۷)

د پکړاین که با انکابر رسالت باید یک پرابلم اجتماعی را همسراه باراهایی حلالش، مطرح میگردم. چشمهامیپند و گوشهامیشنوند که در کتابهای پرابلم ها، معضله ترانسپورت شهر به حثت یک معضله، در لباس یک بدید مقابل توجه تبارز نموده من با استفاده از یک نوع بیان دیگر ونیمه طنزی کس به ارضای ظاهر برداختم و فلم آرزو را ساختم، با آن کنظر گروهی به آن بود که در این حالت با این همه پرابلم ها نتوانیستد از ترانسپورت آغاز میگردی. قبلاً هم کاری به چنین تم نشده بود، دل میزدیم اما یک باور و یک پشتکار فلم را طوری ساختیم که د پالوگها تلم خلاهای صحنهها را و صحنهها تلم خلاهای تصادف هارا برگرداند. برای همیشه در غور توجه بوده و خواهد بود که جسی میخوام تحویل بدیم به چه شکل از انحداد در کارها خوشم نمی آید، من هنری را بهیمن محدودیت و خلایق احساس میکنم...

سلام سنگی باتایید از مسرت میگوید:

من چنان کارگردانی را زیاد دوست دارم که تخفیک کارش پیوسته به هنر خدمت کند نه به آن اندازه که بالای خودش جری نماید، هنرمند مبتکرانگتر است خطر پنهانش را دوستانه و امانتکارانه تا آن جاکه نسل دیگری می آید، ادامه داده باهمه صداقت سینمایی افغانی را داخل یک رده نیازمند اجتماعی نموده و واقعاً به خدمت مردم میگردد.

از شما میخوام تا بهر اسون سینمای امروزین و دیروزین دروند شکامشرا بلی باسرم چیزهای بگوید به ویژه درباره این که میگویند ((سینمای نو)) و یا ((نوجوان و جوان افغانی)) ابراز نظر نمایید.

سنگی میگوید:

سینمای ما سخت نیازمند مردانه کی است، سینمای ما بیشتر از بول و استند یو به کرکتر ها، فلنامه نویسا و آنانی که آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی میکنند نیاز دارد.

سنگی میافزاید:

تعجب نکنید اگر میگویم سینمای مانوزاد و نوجوان و نیا نیست! چه سینمای مان کم از کم به اندازه نیم عرسینمای جهان مرد دارد، چهل و پنج سال پیش نخستین فلم افغانی به نام (عشق و دوستی) ساخته شد، پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم؟

من میگویم:

پس چرا تا حال ۲۰۰۰؟

سنگی پاسخ میدهد:

تکلیف سینمای ما همیشه در این بوده که خط سینمای ما پیوسته د پکړون شده، تریه کاد ر هادراین عرصه محدودیت ها محدود بوده و اما اگر ما افغانها هنرمند استیم یا نیستیم استعداد انتخاب آگاهانه معمول هارابه گونه برجسته داریم. شاید دروغ نگوییم که برجسته تر از همه جهان و ضرب المثل ها و لندی ها و چیزه های مائیدی برای حقیقت است. فقط با اندک تکان سینمای ما میتواند رشد عالی منجسی پیدا کند، چه در مائسایم انتخاب معمول و زیبایی شناختی شرفی وجود دارد.

میگویم:

اکنون که حرف پرسر انتخاب معمولها آمد و استعدادی که افغانها درین زمینه دارند، نظر شما در این مورد چیست که تیپ ها و کرکترها و پرسوناژ ها، هیرو-نین فلمهای ما چی طور باید انتخاب شوند؟ انتخاب شوند یا ساخته شوند؟

بایه بیان فشرده تر به نظر

شما آیا نقش را برای شخص انتخاب باید کرد یا شخص را برای نقش؟

مروت پاسخ میدهد:

من حالا به خود حق میدهم منحت یک کارگردان و فلنامه نویس بعد از تاپید سنگی در مورد انتخاب معمولها و این که نقش باید برای شخص انتخاب شود یا برعکس نظرم را تقدیم کنم.

عینی ندارد اگر ما برای اجرای یک نقش، شخص را انتخاب کنیم و اگر ضرورت شود برای یک شخص نقش را انتخاب کنیم کتر اتفاق میافتد تا سفاکی که در تهیه پورتیت امیر صوری در ((خواب طلایی)) افتاد در غیر

آن من طرح یاد استان فلنامه خودم را اساس قرار داده افتخار میکنم کرکتر مناسب هالی را در ((مردی از شرق)) پیدا کردم. البته این افتخار را مدیون سلام سنگی میباشم.

میگویم:

چون از فلم ((مردی از شرق)) خبری نیست نمیتوانم تضادت کنم اما در مورد ((خواب طلایی)) لطفاً بگوید با آن که فلما ن پورتیت یک هنرمند بود و بیام کاملاً انسانی خود را داشته اما چرا کتر از معمول هاما به گرفته بود؟

پاسخ میدهد:

کاملاً برعکس ادعای تان، فلم از انکت ساحت د یواری تا پایان سرا پا معمول بود.

من میگویم:

حرف آخر صحبت ما چی خواهد بود ۲۰۰۰؟

مروت میگوید:

من فلمهای مناسبی را نمیدهم...

سنگی میگوید:

من امیدواری به این جوان و هم دوره هایش دارم.

من میگویم:

خواهم دید!

بزرگ مرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت ناد پکړان را در جهشت بالنده می و تمالی می که خودش به آن ایمان داشت بکشاندا اما حیف که جامعه کتر تحویلش گرفت فقط به جرم آنکه زبان هنرش برای همه مفهم نبود. استاد تاسالیا ن اخیر حیانش به این باور وفادار ماند اما در

بهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که: اپا و زش بهلوانی افزون بر هر کار صلی، کار آموزشی و نظری را هم لازم دارد و برای آنکه کسی یک بهلوان خوب باشد لازم است مطالعاتی نیز انجام بدهد و اندیشمندانه چنین پاسخ گفت:

بلی ابتدا شاعران باید حرکات بهلوانی را به گونه نظری بیاموزند و سپس آن را عملی نمایند در مورد انجام برخی مطالعات در روزش بهلوانی باید گفت که بلی هر قدر که یک شخص در رشته بهلوانی دانش بیشتر داشته باشد، و تکنیک استادان فن را فرا گیرد، به همان اندازه می

بیمه از صفحه ۱۹۱ وازیکه در دل...

عیدی بر پاشیده بود و هر پاشیده کابل و هراتیان این روزها روز - گرامی زنده گی اشی می پنداشت. عیدگاه این مکان یاد بود خاطره هراتیک می گویم و این سطر را از آن و در باره آن نوشتم.

به بالا حصار نگاه می کنم به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی اش که درفش سه رنگ ملی درضا پیش در اهتزاز است و یاد آنرا به حرکت در می آورد و دریای آن درفش، سربازی را می بینم که مصروف اجرای وظیفه است.

لحظه بعد قطاری مردان مسلح از بالا حصار حرکت می کنند و چشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه کاملاً در کوچه های شهر ناپدید گردید.

عیدگاه مردم:

از لندی های بالا حصار راه شهر را در پیش می گیرم و در برابر مسجد عیدگاه می ایستم مکان مقدس که شاهد حوادث گوناگون و زواید بزرگ در تاریخ سرزمین افغانستان بوده است.

مسجد عیدگاه که در پایان شهر کنه کابل موقعیت اخذ کرده در ساحه وسیعی قرار دارد که ساختمان آن در چنین موقعیت مناسب کابل توجه همگان را به خود جلب می کند.

در اینجا بود که برای اولین بار شاه امان الله خان استقلال افغانستان را اعلام نمود.

جنگ سه افغان - انگلیس بارشاد مبارزان افغانی به پایان رسید و سطره انگلیس ها از افغانستان برچیده شد.

افغانان بازم جانبازان شان طلسم شکست ناپذیری انگلیس را شکست دادند و درس بزرگی به آنها آموختند و آن اینکه: افغانستان در تسخیر ناپذیر و شکست ناپذیر است.

هر دره بود که برجاوگر ناپاک به سوارگران است و هر دره را

شیرینی میسود و اکثر تعمیری های را که در راه های (بهریون و بهیون) بود و دست داشت، کموز غزلیات را همیشه خود شمع ساخت. در اجرای غزل شیوه کاملاً خاص خودش را داشت. غزلیات استاد بیشتر آمیزه بود از شیوه های هندی و افغانی که هرگز شنوده ها با آن احساس بیگانه گی نمی کردند.

در کشور بیشتر غزل های استاد که بیشترین بخش بیت های را در و تلوینونی اش را احتوا می کند علاقه داشتند. علاقه مندان -

هندی استاد بیشتر (خیال خوانی) و ((ترانه خوانی)) را دوست داشتند. و گاه گاهی هم قوالی های شیرینی را استاد اجرا می کرد که همیشه ازجا -

نبه هم مورد پذیرش قرار می گرفت ترانه های محلی و مردمی استاد وسیله شد تا استاد بیشتر از پیش محبوب مردم شود اما با وجود همه محبت های که از مردم ندید و با وجود همه این ها هرگز استاد سراهنگ، این غنیانگر آسانی -

ترین سازها و این فریاد های بهشتی ترین درد ها را چنانکه حقش بود نشناختند.

ستاره اقبال سرود ها و ترانه های عاشقانه اش را تا جاده اندر سینه ای بیگانه هنر و قولند پذیر آرزوی کم و برای آراشی روح بزرگ او دام میگیرم.

نشان میدهند و به سوی این ورزش روی می آورند. اکنون هم تم های از جوانان و جوانان داریم و امیدواریم جدید الشمولان را بعد از یک دوره مسابقه جذب نمایم و انتخابات برای پهلوانی همه ساله صورت میگیرد که تعداد نود نفر در سه گروه شامل میشوند و بعد از انتخابات در تیم های یاد شده، تنظیم میگردند.

در فرجام، پهلوان نظام در مورد این که از این زمانی بدینسو از اجرای مسابقات کاره گیری - نموده و علت آن چیست میپاشد، گفت:

اکنون نظریه تقاضای سن، در مسابقه شرکت نمی کنم و به جیت سرتیتر گروه ها کار نموده و - مصروف تربیه و پرورش شاگردان میباشم.

هنگامت و رقم های فریاده به تدوین این مکتب میسر از استاد با تعهد سستی خود و مردمی هنرمندانه ساخت و هرگز حاضر نشد به خاطر امکان بیشتر مادی در کشور بیگانه ای در اواز مردمی باشد.

استاد در میان غزل خوانان و کلاسیک خوانان نمونه برتر و پخته آشنایی با شعروادب کلاسیک بود چنانچه از خوانان رهن کلام حضرت ابوالعاسی مرزا عبد القادر بیدل تمام عمر نفیض و مزه کرد. شمس و بیشتر غزل های پیش از گری سخن ابوالعاسی رهن میگرد. بیدل دوستان بیشتر از هر کسی دگر و را گرامی داشته اند و استاد نیز با آنان مهربانتر و آشناتر بود. از انتخاب اشعارش بوی خوشی ذوق بلند و آگاهی از ادبیات غنی و پربار می آید. چنانچه حتی باری هم از زاناش شعر میبذل و بازاری و فریادی شنیده نشد و این امتیاز، تعهدش را به فرهنگ کشورش شهادت میدهد.

استاد خاصه در ((خیال خوانی)) و ((ترانه خوانی)) رقیب نداشته. راه های قیام و مشکل را به روانی یک سرود ساده اجرا میکرد. راه درباری را در نهایت عظمت و شکوه یک سرود سنگین کلاسیک میخواند. گاهی هم برای تنوع بخشیدن به محافل دوستان و عزیزانش تعمیری های

روزگار نیک فقط چند نفسی پیش به خاموشی چراغ صدایش نماده بود و ناگه برآورده تر از گذشت به دامن تجاری دست انداخت که میخواست به کمک آن برای مردمی حالی کند که چه مقدار دست شان دارد. و نتیجه اینبار با مردم به زبان ساده و بی پیچیدگی خود شان گفتنی های دل آزرده خود را سرود. چنانچه قسمت اعظم سرود های سال های اخیر عمر استاد را ترانه ها و ترانه های شیرین و ساده مردمی احتوا میکند که این خود گواه محبت و عشق استاد به مردمی بود و نشان میدهد که چقدر در خاطر عزیزانش را میخواست. استاد با ارزش های مادی زنده گی هرگز الفت و میانه خوبی نداشت و همانقدر که آب و نانی ساده مهمی بود. گوئی همه چیز را دارد و برای داشتن بیشترش چنین طلب بود و قدرتمندان و فریبگان نمی سود و هرگز حاضر نمیشد تا هنر خود را بگدایانه در بدل نواله بفروشد با وجود یک عمرش همه در تعهد سستی گذشت اما قصه های عزت نفسی او را همیشه شنیده و بزرگش داشته ام.

هرچه بار بار از استاد تقاضا شد تا نمحبت آخرین چهره زنده بهر و مکتب (پتیا) موسیقی کلاسیک هندی در بهشتون های معتبر کشور هند در بدل لیول های

تواند در مسابقات، موفقیت های بیشتر به دست آورد. او در مورد این که آیا ورزش پهلوانی یک صورت افغانیست و یا این که ابتدا در کشور دیگری به میان آمده و سپس در کشور ما - روج گردیده است، چنین معلومات داد:

پهلوانی از مدت ها است که در افغانستان به حیث یک ورزش ملی افغانی مروج است. اینکه برخی از استادان سابق می گفتند که پهلوانی نخست در ایران و سپس در افغانستان مروج گردید به نظر من قابل قبول نیست. چه این ورزش از سده های پیشین در افغانستان رایج بوده ولی صرف ضربه میل از ایران به کشور ما انتقال یافته و مروج گردیده است.

پهلوان نظام در مورد رشد و انکشاف بیشتر این ورزش ابراز نظر نموده، میگوید:

باید کلبه های متعدد در رشته پهلوانی هم در کابل و هرات ولایات تاسیس شود تا این ورزش را بتوانیم در ولایات نیز انجام دهیم. همچنان باید به تم های ولایات موقع داده شود تا رسماً در مسابقات داخلی و خارجی شرکت نمایند. چنان چه اکنون هم در کابل هرات این گونه مسابقات صورت میگیرد.

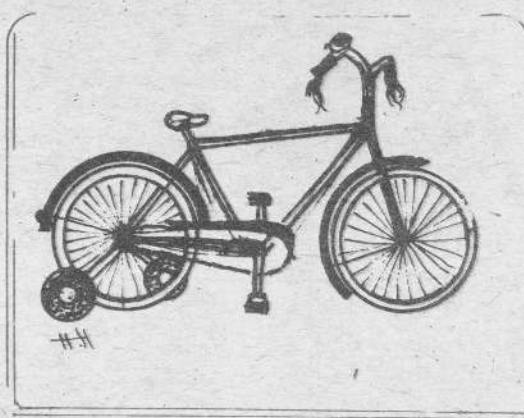
نامبرده به پاسخ این پرسش که چی گونه میتوان تعداد زیادی از جوانان مستعد را به این ورزش جلب نمود، گفت:

خوشبختانه تعداد زیاد مردم بدون آنکه جلب شوند خود به خود به ورزش پهلوانی علاقه زیاد

سوار وون

اگر یک بایسکلک میداشتیم

از: T. 1



بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست
از پول مصارف کرایه خانه و خرج
خانه برای صرفه جویی کند و با -
یسکل بخرد، مادر هم مرزبان
دوست داشت و پتان وقت که
میدید من چقدر آزادی بزرگ به
خاطر داشتن بایسکل داشتم -
دلش میخواست اما که کند اما
مشکل بود» میگوید

کوچه می ام با خوشحالی بوی -
تک تک نموده مراخذ از دست و گفت:
(بیا برو که ما بایسکل خریدیم)
از خوشحالی زیاد خیزد با او
دیدم قریب که بایم شکسته بود
نمیدانم چطور تا خانه آنها رسیدم

شوق بایسکل مثل یک خواب
شیرین همیشه به همراه بود
چقدر دوست داشتم بایسکلی
داشته باشم تا در روز هفت خیال
داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول
را جسم من نمود ولی در نهایت
بایسکل نکر میکرد و خراب می شد یا
اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم
بایسکل خود را سوار شوم

پیش خود حساب میکردم چقدر
روزها باید پول جمع میکردم تا
میتوانستم با آن یک بایسکل
بخرم راستی پدر هم دلش
میخواست برای یک بایسکل خود

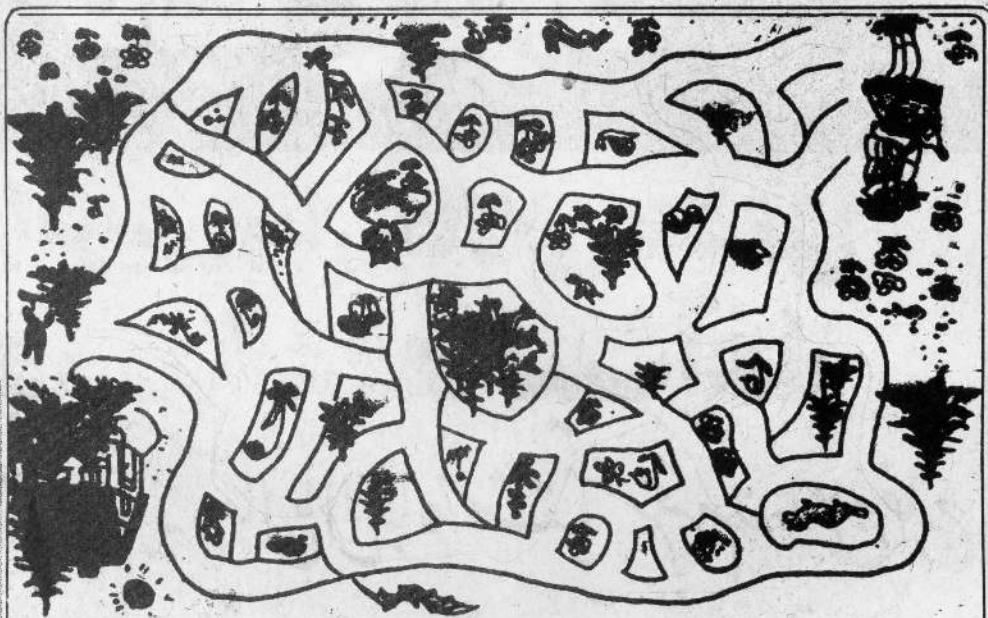
دیدم که صد یک بایسکل بسیار
مقبول خرید اما هنوز سوار شدن
آنها یاد نداشت من هم بلد
نبودم می ترسیدم که بایسکل
از پیش من بگریزد و خراب نشود
بسیار احتیاط بایسکل را بیرون
کشیدم و در میدان پشت خانه
رفتم صد بالای بایسکل سوار
شدم اما به زودی افتادم من فکر
کردم که میتوانم بایسکل را برانسم
بالای بایسکل او سوار شدم و چشم
خود را متوجه پیشرو ساختم اما به
زودی به زمین خوردم باردیگر
بالای بایسکل سوار شدم و دور را
در نظر گرفتم آنگاه توازن بایسکل
در دست هایم درست شد و دیدم
اینکه از آن بیفتم چند متر حرکت
کردم اما دوباره به زمین خوردم
بعد از آن بالا بایسکل سوار
شدم و فهمیدم که باید بالای
بایسکل تسلط پیدا کنم تا چپ و
راست نشود و ضمناً فاصله دور را پیش
چشم خود در نظر بگیرم آنوقت
برای اولین بار توانستم بایسکل
برانسم به زودی از بایسکل پیاده
شدم و برای دوستم صد نیوتو -
صیه کردم که بایسکل را چطور
باید براند آنروز تا بسیار ناوقت ها
بایسکل راندم و هر دو ماه خوب
یاد گرفتم اما شانه رسیدید که صد
بایسکل از کجا کرد، برای من هم
سوال بود زوایزه می صد شان
مثل زنده می مایه ولی صد
همیشه بعد از وقت مکتب همسرای
مامای خود در روز کتاپ موشکاف
میکرد و ما می نشستیم و او مزه
میداد اگر چه که بسیار کم بود اما
او توانسته بود بپایان دهنده آن
مزه کم پول خرید یک بایسکل را
سد آنگاه راستی این قصه او برای
حالب بود من هم تصمیم
گرفتم که بعد از وقت مکتب که بیکار
بودم با صد روز کتاپ کار
کم بدو می رفتم با من موافقت
کردند در روز کتاپ موشکاف
تخنیک موشکاف را یاد گرفتم و سوار -

یک مدت توانستم نام بسیاری
از برزه های موشکاف را یاد بگیرم و
بدانم که چطور ترسم میشوند -
مامای صد برای من هم در هفته
پول میداد و من آنرا پیش مادر -
پس انداز میکردم تا اینکه بعد از
دو سال توانستم پول خرید یک
بایسکل کوچک را تهیه کنم آنروز
پیش مادر رفتم و گفتم مادر جان
(بیسه هایم را برای من بخر
بایسکل میخردم) مادر با عجله
بکم آهنگی خود را که قفل پیچس
داشت باز کرد و پول هایم را برایم
شمار کرد یک هزار و پنجاه افغانی
بود و در آن وقت میتوانستم با آن
یک بایسکل بخرم درین وقت
کوچه ما تک تک شد من با عجله
دیده رفتم و دروازه را باز کردم
صاحب خانه آمده بود و کرایه
را مطالبه می کرد بسیار عصبانی
بود چون چند روز از ماه گذشته
بود من پیش خود فکر کردم که
به جای خریدن بایسکل بهتر
است کرایه خانه را بدو بپردازم
کمی کم بدو آنکه به مادر -
جیزی بگویم پول هایم را برای صاحب
خانه بدم و از آنجا رفتم با دوستم
صد لحظه بایسکل سواری
نمودم صد وقتی ازین قصه خبر
شد بسیار متعجب شدند گفت برویز
تو چقدر راجه خوب است اما دل
میخواهد تو هم بایسکل داشته
باشی و با من یکجا بایسکل دانی
کمی صد یک مقدار پول دیگر هم
ذخیره کرد اما آنرا برای وقت
تو حالا یک بایسکل بخرا تا هر وقت
که دوباره پول هایم را جمع کردی
بیسه هایم را بخری صد خوبی بود
فردا من صد بدو بیکار رفتم و
بایسکل مورد نظر خود را خریدم
حالا بسیار با لاهست که آنروز ها
گذشته و آن بایسکل کوچک از کار
افتاده است اما هر وقت بچه ها
را با بایسکل های شان می بینم
یادم می آید که شوق بایسکل
چقدر زیست مثل یک خواب
همیشه با انسان است

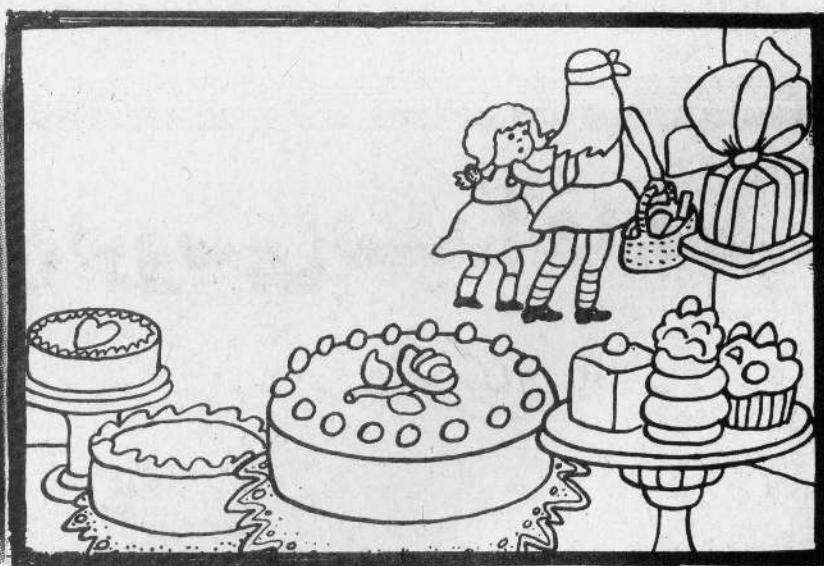
کودکان



برای این عکسها شرح
بنویسید و ایما ارسال دارید



اورا رهنمای کنید!
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟ هر دو تنها از گمراهی در امان باشند.



رنگ آمیزی کنید

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی
هرات جدیداً به فعالیت آغاز

نموده در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج
کشور و از خارج بداخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک مرکز نمبر ۷ مارکیت جاده عقیدینیه تدارک
تلفون ۲۵۲۶۲

قرطاسیه فروشی سید آقا «امیر»

قرطاسیه و مبلات و کتب و غیره مشتریان را تهیه و به دستر سر میگذارد و فرمایند مشتریان را نیز در زمینه

تهیه نموده نشریه یاد امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی



براسمیت فال گرفته ایم

ماه حمل :

استقلال فکری تا نرا حفظ نمایید ، خوشت که شما زیر بار سخنان این زن نمیرود ، دخل و خرج تا نرا کنترل نمایید و به صحت خود متوجه باشید . دیدار نزدیکی که در پیش رو دارید برای شما با اهمیت خواهد بود ، سعی نکنید لجوج باشید .

ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده گی در خود پرورش نمایید بد بینی کار خوبی نخواهد بود ، چرا برای آغاز هر کار دهره و اضطراب دارید بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نمایید اما مواظب باشید که آنرا از کنترل خود رها نسازید ، نامه ای که به شما میرسد حتماً پاسخ باید بگردد علاقمند نباشید که همیشه دیگران منتظر شما باشند .

ماه جوزا :

شما هم یک قدم به طرف مقابل بردارید ، آرزو های زیادی در دل دارید اما فکری کنید هر اقدام شما خود خواهی و غرور تا نرا صدمه میزند در این صورت مطمئن باشید که چنانکه موفقیت دارید مجرد ها دیدارهای عاشقانه خواهند داشت ، تصمیم برای ازدواج عاقلانه است .

ماه سرطان :

مسافری به خانه تان می آید که بسیار سالهای آرزوی دیدار او را داشته شتید تشویق شما کماکان ادامه خواهد یافت اما سرانجام آرامش تا نرا می یابید و کارها به مراد دل تان انجام خواهد یافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته اید عاقلانه نخواهد بود شما برای زنده گی امکانات بهتر دارید .

ماه اسد :

شما بار و یاها زنده گی مینمایید ، توصیه ما این نیست که رویاها را از خود دور سازید چون بدون آن زنده گی زیبایی اش را از دست میده اما کسی اینطور فکر نکند که واقعیت های هم وجود دارد ، عصبانیت های بی مورد تان برای شما زیان بار خواهد بود ، این هفته از خریداری دست بگیرید .

ماه سنبله :

بگذارد هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم این است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت نداشته باشید و بیشتر توجه کنید که ثبات فکری خود را حفظ نمایید ، برای دیدارها و ملاقات های دوستان اهمیت قائل شوید و برغم خستگی و مصروفیت به آنها برسید و با پیشانی باز آنها استقبال کنید .

ماه میزان :

از کارهای که انجام داده اید بشیمان نباشید ، شما حسن نیت تا نرا ابراز کرده اید بگذارد که جانب مقابل درک نماید که در فکر سعادت و خوشبختی او استید ، مجرد ها سعی نمایند در انتخاب شریک زنده گی خود دقت به خرج دهند ، کارهای بیهوده را ترک نمایید بهتر است ورزش نمایید تا خستگی های تان رفع گردد .

ماه عقرب :

قدم به قدم اوشماست ، همه افکار شما را اندیشه های فرا گرفته است که میتواند برای زنده گی تان درد سرهای ایجاد نماید ، صاف و ساده با خود بنشینید و تصمیم بگیرید ، بهتر است در مورد تصمیم نهایی مشوره خانواده تان را بگیرید به صحت تان توجه کنید ، ملاقاتی را که در پیش رو دارید رد کنید .

ماه قوس :

وسوسه تا نرا دور سازید ، روشن اندیش شوید ، نگذارید ازنم شما استفاده نمایند و شما را به پریشانی های زیاد مبتلا سازند . آرزوهای تان را برزوی برآورده شده خواهید یافت ، بهتر است از هم سود و زیان روزگار خود را قانع نمایید .

ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت دیگر کاری را که باید انجام دهید ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه است ، اما برخی از کارهایی است که باید به موقع انجام یابد و شما همیشه در زنده گی بازگوش بوده اید لطفاً بخاطر آینده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهید .

ماه دلو :

فصل گلها برای راکه دوست دارید رسیده است ، انتظار شما به زودی پایان می یابد ، خود را خوشبخت احساس می کنید به طفل تان برسید ، گفت و گدار زیاد برایتان مفید است ، نگذارید آرزوهای تان را بیگان از دست بدهید .

ماه حوت :

دوستی را از دست بدهید و دوستان تا نرا آزرده نسازید به زودی یکی از بزرگم های جدی شما بر طرف میگردد ، تمایل زیادی به رنگ های روشن پیدا کرده اید ، صحت تان بهتر میشود از غصه های پریشان نجات می یابید و شریک خوب زنده گی برایتان پیدا خواهید کرد .

از نزد



چاپ می کنیم. رفقای های ار - مطالب شعری است به مسؤل سالی ات - رازداری را خند - صفحه شعر سپیده شد - اند موفق باشید - هر مطلب تازه و - بشیر زهت جوادی : جدول جالب که بغیرتید چاپ می شود - متقاطع ارسال ات اقبال چاپ - تیر یکی کمال یار هروی : اگر - خواهد یافت - در لایه مطالب اختصاصی مجله - عکس از دوگان آشنایان تان - می بود ، حتماً تقدیر نامه عنوانی - (نزدیک بین) و (رازداری) - کاکا نزدیک بین میفرستادید - در - سرگرم کرد که جواب به نامه ها - قسمت دوم باید گفت که (عاقبتان) - فراموششان شد ، سرداغ باشید - بی جزئیات نروند (باحوصله - سایه شکیب از ولایت جوزجان - باشند .

محمد هارون (عمر) : (رازدار) - اوید های نیست که از شاخه - باشی) به حوصله شما صد آفرین - ها پیش جوب خط نانویی - جور می گوید واسم گل های راکه به ترتیب - کند - البته شوخی جای خود - الفبا نوشته بودید ، دوباره نشان - را دارد . فکر نمی کنم که به اندازه ذوق و سلیقه تان میکند ، انشا الله - (رازداری) کسی دیگری (نزدیک بین) تان در درس ها - بیشتر به غوث زلی علاقه داشته شما را کد میکند ، که اگر کامیاب - باشد پارچه (لحظه و دای) و شعر نشدید ، مشروط که شوید .

سعید (فرملی) از یوهنغسی - شد . با شکیب باشی . - طب کابل : دوست عزیز ، (نزدیک) - عادل اختری : (نزدیک بین) بین) شما طرح شما را از (نزدیک) دیدن نمود و از طرح شما را با - (رازداری) در میان گذاشت - بالآخره منیحت کارهای نخستین شعری قبول دارند .

(ترا) آری ، ترا ، ترا چون به کتاب بهار کد ردل - شفیق نورس افشاند - و ترا - که آفتاب زندگی قلب بیمار - من هستی - آری) - ترا دوست دارم (رازداری) و ار خطاشد که - از قلب داکتری بیبارشود ، کی آنرا - شفیقه (.) متعلم صنف

مطلب (عجایب و غریب) (ارسال - ات رسید ولی به نظر (رازداری - شی) عجیب تر از همه این بود که تخلص شما خوانده نمی شد که (خدای) بود پاکدام کلمه ، دیگر تکرار دوباره و چیزها ، ها - خوش (نزدیک بین) نمی آید . - روئینا یفتلی از صنف هشتم متوسطه مریم : از نامه ات تشکر . - سمیرا آفری یفتلی از صنف دهم لیسه مریم : شعر سروده ای تان رسید ، با نطق مورد نظر تان مصاحبه شد . - پرکار باشید . - ندا : از لطفت تشکر مطلبی رسید ، (رازداری) برای است آرزوی موفقیت میکند . - قد سیه قاسمی مدید از صنف (۱۲) لیسه میدان هوایی و شراره (شرر) متعلم صنف (۱۲) لیسه آریانا : نامه شما با مطلب کوچک آه و مقلنا طبع رسید باور کنید که رازداری را جذب کرد . مقلنا - طبعی باشید . - شکریه نایب تناکارمند آوانس اطلاعاتی باختر وزارت اطلاعات و کلتور : (رازداری) خواهشمند است که زیاد ناراحت نباش ، اگر مطلب جالب بغیرت می فرستد - حاضر به چاپ آن خواهد شد (مطلب مادر) و (عید تبارک) به مسؤل صفحه سپیده شد . - تصمیم چاپ آن مربوط متعدی - صفحه است .

یک واز دور



نگاهی (ترک بیگرت) را نگاه - فرستاده بودی (نزدیک بین) را - که تکلیف قبلی کرده ، هم ترا عیب - گرد و کد کرد و فصلاد و رتفا خانه - خلدی تحت ته آوی است - انشا - الله چاپ میشود . - محمد طیب لومان افسر تو جسی - فرقه جیل السراج پروان : خداوند درد ولایت را بر فرق (نزدیک بین) بزند که ده سال است شود ، برای اینکه (نزدیک بین) بین) مام یکسال میشود که - پشت یک حمام جایانه چشم در - میگرد . مخصوصاً بنا بر مطلب - ارسال تان (حمام آفتاب) خو - مفت و سجاتی است . ولی دوست عزیز ، احکام آفتاب گرفته نمیتوانیم برای اینکه جهت خرید سود ای - عید ، همین چند روز پیش ما - هرد و بویست انداختیم و کیاب - شدیم . پس فعلاً تا مدتی مقاله شما تا صحت یابی جلد (رازدار) باشی . و (نزدیک بین) از چاپ بازمی ماند . سالم باشید . - سعید احمدی از وزارت تحصیلات عالی و سلسلی : جان نزدیک بین : مجله زویندون هنوز (ژوندی) است و راه خدا نیست حق زنده ای را - مجله دیگر نوش جان کد و شما روا داری نداشته باشید که مجله زویندون از قانغوزتک (رازداری) شی) بگردد و مطلب قبلاً چاپ شده آنرا از حلقوش بکشید - تروتازه باشید - کارتون های ارسال تان را می چاپیم . - عزت الله همدرد محممل انستیتوت تعلیمات متوسطه طب - طفیان (گوارا) از صنف (۱۲) بلخ :

تکاهنی (ترک بیگرت) را نگاه - فرستاده بودی (نزدیک بین) را - که تکلیف قبلی کرده ، هم ترا عیب - گرد و کد کرد و فصلاد و رتفا خانه - خلدی تحت ته آوی است - انشا - الله چاپ میشود . - محمد طیب لومان افسر تو جسی - فرقه جیل السراج پروان : خداوند درد ولایت را بر فرق (نزدیک بین) بزند که ده سال است شود ، برای اینکه (نزدیک بین) بین) مام یکسال میشود که - پشت یک حمام جایانه چشم در - میگرد . مخصوصاً بنا بر مطلب - ارسال تان (حمام آفتاب) خو - مفت و سجاتی است . ولی دوست عزیز ، احکام آفتاب گرفته نمیتوانیم برای اینکه جهت خرید سود ای - عید ، همین چند روز پیش ما - هرد و بویست انداختیم و کیاب - شدیم . پس فعلاً تا مدتی مقاله شما تا صحت یابی جلد (رازدار) باشی . و (نزدیک بین) از چاپ بازمی ماند . سالم باشید . - سعید احمدی از وزارت تحصیلات عالی و سلسلی : جان نزدیک بین : مجله زویندون هنوز (ژوندی) است و راه خدا نیست حق زنده ای را - مجله دیگر نوش جان کد و شما روا داری نداشته باشید که مجله زویندون از قانغوزتک (رازداری) شی) بگردد و مطلب قبلاً چاپ شده آنرا از حلقوش بکشید - تروتازه باشید - کارتون های ارسال تان را می چاپیم . - عزت الله همدرد محممل انستیتوت تعلیمات متوسطه طب - طفیان (گوارا) از صنف (۱۲) بلخ :

لیسه انصاری : کارتون ارسال تان مثل پینسی کولاهای بدیل گوارای گوارا بود ولی چاپیدن و نجابیدنش فعلاً معلوم نیست - زیاد نویسی باشید - زمر تقیم (آهنگ) سر بازدار - بگرام : بادیدن مطلب ارسال ات به نام (البالو) دهن (نزدیک بین) به آب گشت ولی خانه بریلو همین حالا بدون نشر نوباید و خوبی های البالو قیمت نمی کیلی آن بر فرق سر آفتاب تمار کند - مفید باشند - شایسته صافی محممل انستیتوت دولتی طب و شینا عنرا انستیتوت بولی تخنیک : خبیرکا نامه نوشته بودید - (نزدیک بین) و (رازداری) هم مشترکا آنرا مطالعه کردند و مشترکا تشکر گفتند . و مشترکا چاپ خواهد شد - مشترک باشند . - جلیله سعادت تاملیمی (از - صنف دهم لیسه مخفی ولایت بدخشان : جان نزدیک بین : مار از بودینه بدش می آید به دهن فارش سیزمیکند . خواهید گفت که (نزدیک بین) یا (رازداری) مار است که از بودینه بدش می آید . بخیر ولی اسامال سال مار است خوش همم باشند .



حبیبه صدیقی



عبدالحکیم

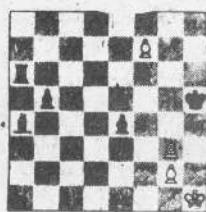


شکیلا نوید

شطرنج



مات در حرکت



مات در سه حرکت

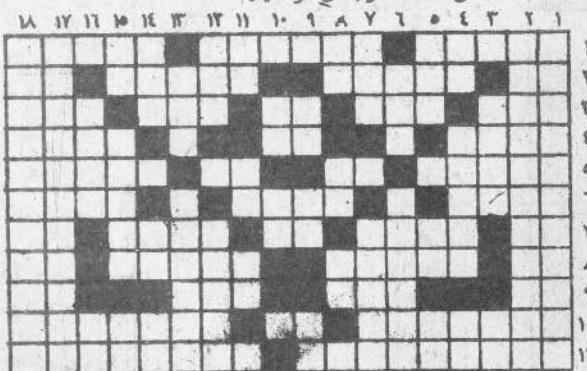
تکمیل کنید

دوست بروی می بیند
موتز زنده بهتر از
هر قدری بلند بازی
در بازگشت کاروان لنگه اخیری
هر باد بارانی و هر بازی
جمعه دراز دست را
زیبایی کوه در سنگ و زیبایی
سگرت کنز - هم بول و هم دل
کسی که سیاه را ندیده سفید
کسی که فیر نکرده از
آنکه از نبرد گریزد -
قت قتل مرغ هر کجا باشد
عالم بودن آسان است
دروغگوی مرده را
از زندگی بی آبرو

پرسش ها

جدول

- افقی :
- ۱- کابل زاد - یکی از شعرا ن
 - ۲- واحد قیاسی حیوانات بدون
 - ۳- جزالیه مردانه - اگر حرف
 - ۴- قصه با حرف اضافه - شبیه
 - ۵- سریش است - خواهند ر
 - ۶- حرف تکرار - سحر - رنگم
 - ۷- طایفه که مورد غضب خداوند
 - ۸- بعد از صفر - معیار سنجش
 - ۹- معیار وزن محلی ولی میان -
 - ۱۰- جمع تد اخل - انگور -
 - ۱۱- از انطرف نویسنده کتاب
 - ۱۲- کلمه "افسوس"
 - ۱۳- شیدن - مذهب حیوان خیالی
 - ۱۴- طبل - دروازه - بزرگ
 - ۱۵- اشاره بدور - از انطرف
 - ۱۶- واحد بول در عهد شاهی
 - ۱۷- مخربین
 - ۱۸- یکن از فاتحان نامدار
 - ۱۹- حیات
 - ۲۰- عضو برنده
 - ۲۱- همان نژادی است - ده ده
 - ۲۲- همان نژادی است - ده ده
 - ۲۳- همان نژادی است - ده ده
 - ۲۴- همان نژادی است - ده ده
 - ۲۵- همان نژادی است - ده ده
 - ۲۶- همان نژادی است - ده ده
 - ۲۷- همان نژادی است - ده ده
 - ۲۸- همان نژادی است - ده ده
 - ۲۹- همان نژادی است - ده ده
 - ۳۰- همان نژادی است - ده ده
 - ۳۱- همان نژادی است - ده ده



تجربه دلچسپ

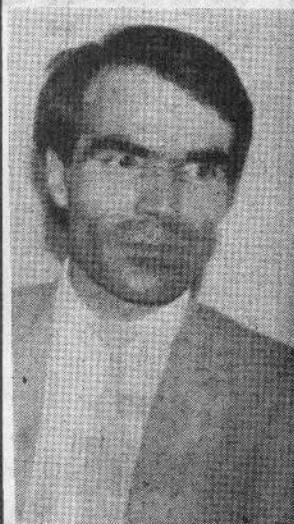


داشته اید • گیلان را خوری به
طرف پایین دورید • دید که مجرای
گیلان (دهن گیلان) عمود
بطرف پایین قرار گیرد • پس ازین
عملیه میتوانید دستتان را از
بست گارت به راحتی دور کنید •
شما خواهید دید که آب از گیلان
بیرون نمی ریزد • درین جا هیچ
سحروجادویی درکار نبود • زیرا
نشار هوا از پایین بزرگتر از فشار
ما به داخل گیلان است و باعث
میگردد تا آب از گیلان خارج
نشود •

ایاچی تصویر می نمایید : آب در
هر صورت ازین گیلان سرچبه شده
بیرون می ریزد • خوب درین جا
میتواند دستتان را با تجربه
ذیل غرق حیرت سازید • درین
تجربه شما فقط به یک گیلان آب -
خوری و یک بست گارت ضرورت
دارید • گیلان را تالیه • ان بسا
آب ملو نموده و انرا با بست گارت
دست داشته • تان بیوشانید • با
یک حرکت سریع • در حالیکه بایک
دست بست گارت روی گیلان را نگه

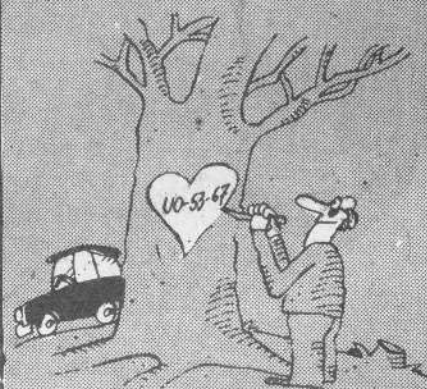
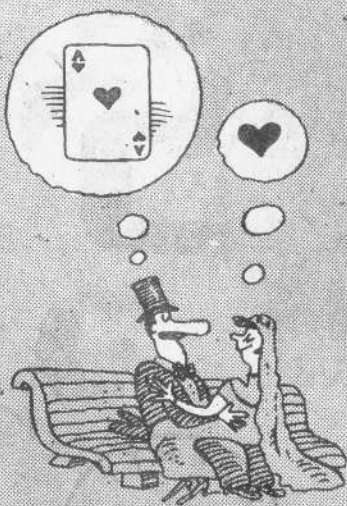
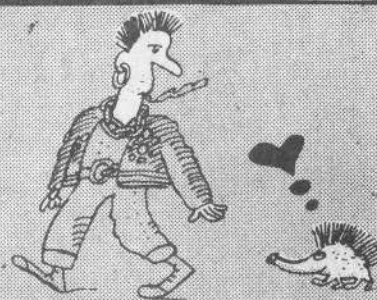


مطلب مربوط به این عکس را در
کدام شماره خواننده اید



د عکسها را تشخیص مینویسید
با این وسیله •

برای این کارتون ها شرح جالب
نوشتی ، به ما ارسال دارند
به بهترین آن جایزه داده میشود



سرگرمی ها

صحت
طفل
تانرا
تضمین
میکند



آدرس:

بصورت پرچون از نزد بکترین
دکانهای منزلشان، وطبور
مسدود از ظاهر نمیشد در کوچه
مارکیت دشتیاب نمایند *



صحت طفل تانرا تضمین میکند

فروشگاه النوار



احساس مورد نیازتان را ازین فروشگاه به

قیمت های نازل بدست آورید

النوار همیشه در خدمت شماست

آدرس: مقابل زینب ننداری

قرطاسیه فروشی وحیدالله

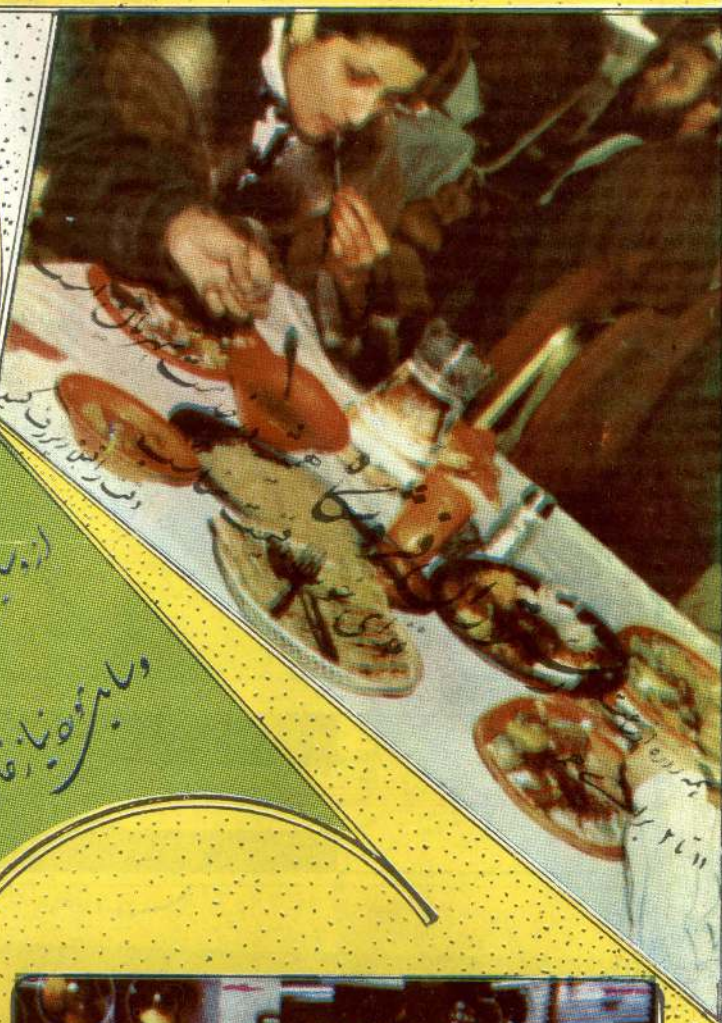
انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتب به قیمت نازی بدسترس مشتریان و مراجعین محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه، مجله میا وون، مجله جوانان امروز، نشرات اخبار هفته، نگاه، پیام و سایر نشریه ها را نیز برای مشتریان عرضه میکند.

وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل ترخیص، تذکره و کارتهای شمارا ذریعه ماشین پرینت می نماید.

آدرس: میر و میر سید اشرفیتهای تهرانی

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشرات کوثری: سپادوس، جوانمرد، روز، اخبار هفته، قرطاسیه، کارتها، برگه ها، همه را به قیمت مناسب این قرطاسیه فروشی آدرس: متصل بازار امید



از بیان یکایش غریب در دنیا
و باید نه نیاز خانواده مانده رسیده



قیمت ۳۰۰۰۰۰

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library